

۳

میل

داستان
واقعی

مایک ایلای

حزب کمونیست

انقلابی امریکا

ترجمه شهاب آشکار

انقلاب مائوئیستی در تبت



داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت

انتشارات میر

مایک ایلای

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

ترجمه شهاب آتشکار

فهرست

۷	سخنی با خواننده
	فصل ۱
۱۱	دالایی لاماها فرمانروایی می کنند جهنم روی زمین
	فصل ۲
۲۹	بهشت غران
	فصل ۳
۴۱	گاردهای سرخ و کمون های خلق
	فصل ۴
۶۱	ستم باز می گردد پس از کودتا در چین
	فصل ۵
۷۸	زندگی تحت حاکمیت دالایی لاما در تبعید
	فصل ۶
۹۰	آرزوهای زمینی دالایی لاما

ضمیمه ۱:

۱۰۹ زندگی یک برده تبتی

ضمیمه ۲:

۱۱۱ سازمانیابی شورشیان جوان در راه انقلاب

ضمیمه ۳:

۱۱۳ اتهام دروغین «نژاد ستیزی تحت حاکمیت مائو»

ضمیمه ۴:

۱۱۷ پاکسازی رویزیونیستی

ضمیمه ۵:

۱۲۰ دالایی لاما و سیا

۱۲۷ منابع و مراجع

سخنی با خواننده

میراث تجارب انقلابی و کمونیستی تنها بایسته حفظ و حراست نیست. کمونیست ها عتیقه شناس نیستند که هر از چندگاهی تجارب تاریخی طبقه و جنبش خود را از گنجی ها بیرون بکشند، گرد و خاک گذار سالها را از آن بروبند و به آن ببالند. سال ها مبارزات انقلابی توده ها در زیر پرچم کمونیسم انقلابی شایسته بازبینی و واشکافی مجدد است. چنان بازبینی بدیعی که خود، شالوده جهش های کیفی تئوری انقلابی کمونیستی و حرکت رو به جلوی مبارزات انقلابی در راستای زدودن ستم و استثمار از زندگی بشر گردد. در غیر این صورت تاریخ نگاری کمونیستی در مقایسه با تاریخ نگاری بورژوازی عاری از هرگونه تفاوت کیفی است.

«داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت» داستان جنبش انقلابی قدرتمند و پیروزی‌ها و شکست‌های آن در گوشه‌ای از جهان است. جنبشی که هر چند نهایتاً به شکست انجامید اما دستاوردها و درس‌هایی نامیرا در بطن خود داشت. نقطه قوت این کتاب این است که در آن، تاریخ انقلاب مائوئیستی در تبت و چالش‌های پیش‌رو بدور از تحریفات و خیالپردازیهای وقیحانه ارتجاعی و امپریالیستی به رشته تحریر درآمده و دریچه‌ای نوین را برای مطالعه حقیقت، بدور از غرض‌های سیاسی ستمگرانه گشوده شده است.

مایک ایلی (Mike Ely) زمانی که هنوز در حزب کمونیست انقلابی آمریکا بود به نگارش یک سری مقاله در رابطه با تبت اقدام نمود که این مقالات در «کارگر انقلابی»، نشریه مرکزی این حزب با نام «داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت» چاپ و منتشر شد. با وجود اینکه مایک ایلی امروز از حزب کمونیست انقلابی آمریکا جدا شده و علیه آن مواضعی اتخاذ نموده، باری با توجه به اینکه «داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت» در نشریات حزب کمونیست انقلابی منتشر شده و هم اکنون در سایت این حزب موجود است می‌توان پذیرفت که این کتاب از لحاظ تاریخی به حزب کمونیست انقلابی آمریکا تعلق دارد و در مطالعه آن باید مواضع و خط کلی این حزب را در نظر گرفت. از سوی دیگر نمی‌توان به تأثیرات تئوریک ایدئولوژیک شخص مایک ایلی بر نوشته، کم بها داد. این کتاب یک فصل مشترک نادر باقیمانده بین مایکل ایلی و حزب کمونیست انقلابی آمریکا است – که متن آن هم در سایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا و هم سایت کازاما (سایت رسمی مایک ایلی) موجود است.

فارغ از مباحثات و مجادلات که به نوبه خود و در جای خود قابل تامل و بررسی است، داستان واقعی ... بنا به حقایق رک و راست لیکن برای بسیاری بهت‌انگیز و غریبش، می‌تواند مفید و اثر بخش باشد. در دورانی که از فیلم‌های چند میلیون دلاری هالیوودی گرفته، از مستندهای نخبه‌سالارانه مکتوب و بصری، تا مفسرین و تحلیل‌گران درپوزه رسانه‌های امپریالیستی و ... و شبکه‌های دوزاری ماهواره، همه

و همه یکصدا در سوگ معصومیت و نجابت دالایی لاما (این برنده جایزه صلح نوبل) و اعوان و انصارش دل می خراشند و به سوگ می نشینند سخن گفتن از حقیقت خیلی دل و جرئت می خواهد!

در میان این سیل پرخرج دروغگویان و مزخرف باfan، نداهایی که تاریخ ننگین رعیت داری و برده داری دالایی لاما را شرح می دهند، صداهایی که انقلابیون مائوئیست را بخاطر درهم کوبیدن دم و دستگاه ستم لاماها تقبیح نمی کنند بلکه آنها را محق به انجام چنین کاری می دانند، صداهایی که توده های تبتی را برای سرنگونی مظاهر هزاران ساله خرافه و گسیختن قهرمانانه غل و زنجیر مذهب می ستایند ره بجایی نمی برد. اما همه اینها این بدان معنی نیست که نباید برخلاف جریان شنا کرد، حقیقت را گفت و بر روی آن پافشاری کرد. و البته به این معنی هم نیست که باید به همین اکتفا کرد و «شناکردن برخلاف جریان» را همینجا محدود و مختوم نمود.

داستان واقعی انقلاب تبت درسهای آموزنده ای برای کمونیست هایی که هنوز هم در پی سرنگونی جهان ستم و استثمار هستند و هنوز هم در این راه می کوشند در بر دارد. شنا کردن بر خلاف جریان باید به عرصه عمل کشیده شود. پافشاری بر حقیقت در کلام باید به پافشاری در عمل منتج شود و پافشاری بر حقیقت در عمل به معنای پیش گرفتن آموزه های الهام بخش انقلابیون تبت در راه نابودی هرگونه ستم و استثمار است. اگر داستان حقیقی انقلاب مائوئیستی در تبت به درد راهگشایی کمونیسم در عصر حاضر نخورد یاوه ای بیش نیست!

انتشارات میر برای آشنایی خوانندگان کنجکاو و حقیقت جو با مبارزات تاریخی خلق های جهان علیه ظلم و ستم، سری مقالات *داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت* نوشته مایک ایلی را به انضمام چند نوشته کوتاه مرتبط که در نشریه های حزب کمونیست *انقلابی آمریکا* منتشر گردیده ترجمه و در این مجموعه آورده است. طی ترجمه سعی شده مادامیکه به انتقال مفاهیم آسیبی نرسد، ادبیات و سبک ژورنالیستی حاکم بر نوشته دست نخورده باقی بماند و برای راحتی خواننده از

احتیاج به رجوع چندباره به قسمت یادداشت ها، واژه انگلیسی معادل نام های خاص در برابر آن، در پرانتز آورده شود.

اینک این شما و این هم داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت!

فصل ۱

دالایی لاماها فرمانروایی می کنند
جهنم روی زمین

آب و هوای دشوار، جامعه افسرده

تبت یکی از دورافتاده ترین نقاط جهان است. این منطقه در مرکز یک فلات مرتفع کوهستانی در اعماق مرکز آسیا واقع شده است. تبت بوسیله هیمالیا، مرتفع ترین رشته کوه دنیا از جنوب آسیا جدا می شود. تنگه های رودهای بیشمار و حداقل شش رشته کوه مختلف این منطقه را در دره های مجزا تقسیم کرده است. پیش از تمام تغییراتی که به همراه انقلاب چین در ۱۹۴۹ رقم بخورد، در تبت راهی برای تردد خودرو وجود نداشت. تمام عبور و مرور از کوره راه های پر پیچ و خم و خطرناک - با قاطر، پای پیاده و یا بوسیله یاک (Yak) (گاوهای بومی مناطق کوهستانی با بدنی پوشیده از مو) - انجام می گرفت. برقراری ارتباطات، تجارت و دولت مرکزی تقریباً ناممکن بود.

بیشتر نواحی تبت بالاتر از خط رویش (Tree-Line) است. هوا بسیار رقیق است. اکثر محصولات و درخت ها در آنجا رشد نمی کنند. جنگ و جدالی برای کشت محصولات خوراکی و حتی یافتن سوخت برای سوزاندن بر پا بود.

در زمان انقلاب، جمعیت تبت بسیار پراکنده بود. حدود دو تا سه میلیون تبتی در مساحتی برابر با نیمی از ایالات متحده (حدوداً ۱.۵ میلیون مایل مربع) زندگی می کردند. روستاها، صومعه ها و اردودگاه های چادرنشینان معمولاً با روزها سفر پر مرارت از هم جدا افتاده بودند.

مائوئیست های انقلابی می گفتند در تبت قدیم «سه کمبود بزرگ» وجود داشت. کمبود سوخت، کمبود مواصلات و ارتباطات و کمبود جمعیت. انقلابیون اینگونه تحلیل می کردند که علت «سه کمبود بزرگ» اساساً نه شرایط طبیعی که نظام اجتماعی است. مائوئیست ها می گفتند که «سه کمبود بزرگ» بر اثر «سه وفور» در جامعه تبت حاصل شده اند: «فقر وافر، ستم وافر و هراس وافر از ماوراء الطبیعه».

جامعه طبقاتی در تبت قدیم

تبت پیش از آغاز تغییرات انقلابی در سال ۱۹۴۹ جامعه ای فئودالی بود. دو طبقه اصلی وجود داشت: رعیت ها و اشراف مالک رعایا. مردم چون رعیت های «دوران تاریکی» اروپا یا چون بردگان و زارع های سهم گیر (sharecroppers) در ایالات متحده جنوبی می زیستند.

رعیت های تبتی محصول جو را با خیش های چوبی و درو با داس بدست می آوردند. بز، گوسفند و یاک برای شیر، کره، پنیر و گوشت پرورش می دادند. اشراف و اربابان صومعه مالک مردم، زمین و حیوانات بودند. آنها رعیت ها را به تحویل غالب محصول غله مجبور و از آنها کار اجباری تمام عیار (که /اولاگ (Ulag نامیده می شد) طلب می کردند. و رعایا، چه مرد و چه زن در کار سخت که شامل /اولاگ هم می شد، شرکت می کردند. مردم کوچ نشین پراکنده در نواحی مرتفع و لم یزرع غرب تبت نیز مایملک اربابان و لاماها بودند.

برادر بزرگتر دالایی لاما، توبتن جیگمه نورو (Thubten Jigme Norbu) ادعا می کند که در حاکمیت اجتماعی لامائیستی "نظام طبقاتی وجود ندارد و امکان جابجایی از یک طبقه به طبقه دیگر هر تبعیض طبقاتی را ناممکن می سازد." ولی تمام موجودیت این حاکمیت مذهبی بر یک نظام طبقاتی سخت و وحشیانه استوار بود.

با رعایا چون جماعتی «پست» و تحقیر شده برخورد می کردند. - به همان طریق که با سیاهان در جیم کرو جنوبی (Jim Crow South) [آمریکا] رفتار می شد. رعیت ها حق استفاده از محل اقامت، کلمات یا لوازم غذاخوری که اربابان استفاده می کردند را نداشتند. حتی لمس دارایی های اربابان می توانست مجازات شلاق را به همراه آورد. اربابان و رعیت ها آنچنان از یکدیگر فاصله داشتند که در بیشتر مناطق تبت به زبان های متفاوت سخن می گفتند.

رسم بود که رعیت چهار دست و پا زانو بزند تا اربابش بتواند با قدم نهادن بر پشت او سوار اسب شود. محقق تبت، آ. تام گرونفلد (A. Tom Grunfeld) شرح می دهد خدمه دختری از طبقه حاکم فقط به این دلیل که وی تنبل بود، او را بطور روزمره از پله ها بالا و پایین می بردند. اربابان اغلب سوار بر گرده رعیت ها از رودخانه ها گذر می کردند.

در تبت مفلوک تر از رعیت، «برده زر خرید» بود که حتی بر پرورش محصول ناچیز خود هیچ حقی نداشت. این بردگان معمولاً گرسنگی می کشیدند، کتک می خوردند و تا سرحد مرگ کار می کردند. یک ارباب هرگاه می خواست می توانست یک رعیت را به یک برده تبدیل کند. بچه ها در لهاسا، پایتخت تبت بطور معمول خرید و فروش می شدند. در حدود ۵ درصد مردم تبت، برده زر خرید محسوب می شدند و لا اقل ۱۰ درصد دیگر، راهبانی فقیر که در واقع «بردگان ردا پوش» بودند.

نظام لامائیستی سعی می کرد از هرگونه فراری جلوگیری کند. برده های فراری حتی نمی توانستند مزرعه ای آزاد در مناطق وسیع بایر دست و پا کنند. رعیت های

سابق برای نویسنده انقلابی آنا لوئیز استرانگ (Anna Louise Strong) شرح دادند که پیش از رهایی، "نمی توانستید بدون ارباب زندگی کنید. هر کس ممکن بود تو را به عنوان یک یاغی تصاحب کند، مگر اینکه مالکی قانونی داشته باشی."

دختر بدنیا آمدن - گواهی بر گناهان پیشین؟

دالایی لاما می نویسد: "در تبت تمایز خاصی علیه زنان وجود نداشت." زندگی‌نامه نویس رسمی دالایی لاما، رابرت هیکس (Robert Hicks) استدلال می کند که زنان تبتی از وضعیت خود راضی بوده و "بر شوهران خود نفوذ داشتند." ولی در تبت، زن بدنیا آمدن مجازاتی برای کردار "کافران" (گناه آلود) زندگی پیشین محسوب می شد. کلمه "زن" در تبت قدیم مترادف کیمن (kiemen) بود که «پست زاده» معنا می داد. به زنان گفته می شد دعا و التماس کنند که "خواهش میکنم تن زنانه ام را فنا گردان و دوباره مرا مرد بدنیا آور."

خرافات لامائیستی زنان را متحد شیطان و گناه بر می شمرد. چنین می گفت که در میان "ده زن، نه تایشان را شیطان می یابید." هر چیز توسط زنان لمس می شد آلوده به حساب می آمد، از اینرو زنان از بسیاری چیزها منع می شدند. سروکارداشتن با دارو برای زنان ممنوع بود. هان سویین (Han Suyin) گزارش می دهد "هیچ زنی حق دست زدن به دارایی های یک لاما را نداشت و نه می توانست دیواری برپا کند چون آن «دیوار فرو می ریخت»... یک بیوه که تا پیش از این شیطان بود، اینک موجودی مطرود می شد. هیچ زنی حق استفاده از ابزار آهنی یا لمس آهن را نداشت. مذهب او را از نگاه کردن به بالاتر از زانوهای مرد نهی می کرد؛ همچنانکه رعیت ها و برده ها اجازه نگاه کردن به چهره نجیب زادگان و لاماها ی بزرگ را نداشتند."

راهبان فرقه های اصلی بودائی تبت، به عنوان جزئی از راه شان برای رسیدن به تقدس و روحانیت از نزدیکی جنسی (یا حتی ارتباط) با زنان پرهیز می کردند. پیش از انقلاب هیچ زنی حق پا گذاشتن به بیشتر صومعه ها یا کاخ های دالایی لاما را نداشت.

گزارش هایی از سوزانده شدن زنان بخاطر تولد نوزادان دوقلو و برپایی رسوم مذهب باستانی پیشا بودائی (موسوم به بُن (Bon)) وجود دارد. دوقلوها گواه آن بودند که زن با روح شیطان زنا کرده است. تشریفات و طب سنتی بُن «جادوگری» به حساب می آمد. مانند دیگر جوامع فئودالی، زنان طبقات فوقانی در ازدواج هایی از پیش تعیین شده فروخته می شدند. سنت به شوهر این اجازه را می داد تا اگر پی می برد زنش با دیگری خوابیده نوک دماغ زن را ببرد. رسوم پدرسالارانه شامل چند همسری نیز می گردید. یک مرد متمول می توانست چند زن داشته باشد. و همچنین شامل چند شوهری؛ در خانواده های نجبایی که زمین های کم حاصل در اختیار داشتند یک زن مجبور به همسری برای چند برادر بود.

در میان طبقات تحتانی، زندگی خانوادگی شبیه بردگی در ایالات متحده جنوبی بود. (رجوع کنید به زندگی یک برده تبتی - ضمیمه ۱) رعیت ها نمی توانستند بدون اجازه ارباب ازدواج کنند یا ملک اربابی را ترک کنند. اربابان با فروپاشاندن خانواده های رعیت ها، آنها را به دلخواه از ملکی به ملک دیگر می فرستادند. تجاوز جنسی به زنان رعیت معمول بود. - تحت نظام /ولاگ یک ارباب می توانست «همسران موقت» اختیار کند.

سه ارباب

مردم تبت حکمرانان خود را «سه ارباب بزرگ» می نامیدند زیرا طبقه حاکم مالک رعیت ها در سه نهاد تشکل می یافت: صومعه های لاما که در تبت قدیم ۳۷

درصد زمین های زراعی و چراگاه ها را در تصرف خود داشتند؛ اشراف غیر روحانی ۲۵ درصد و مقامات دولتی که توسط مستشاران دلایی لاما منصوب می شدند ۳۸ درصد دیگر [زمین های زراعی و چراگاه ها] را در چنگ خود داشتند.

حدود ۲ درصد جمعیت تبت به انضمام ۳ درصد عمال، مباشرین، ناظرین و گردانندگان املاک و ارتش های شخصی این طبقات فوقانی را تشکیل می دادند. گربا (ger-ba) یک اقلیت ممتاز مشتمل بر حدوداً ۲۰۰ خانواده، حکمرانی را در قبضه داشت. هان سویین می نویسد "در تبت فقط ۶۲۶ نفر، ۹۳ درصد همه زمین ها و ثروت و ۷۰ درصد تمام یک ها را در تصرف داشتند. این ۶۲۶ نفر شامل ۳۳۳ اولیای امور مذهبی و صومعه ها و ۲۸۷ صاحب منصب غیر روحانی (شامل مقامات عالیرتبه ارتش تبت) و وزیران شش کابینه می شدند."

تجار و پیشه وران نیز تحت مالکیت ارباب بودند. یک چهارم جمعیت پایتخت، لهاسا با گدایی از زوار مذهبی از گرسنگی جان بدر می بردند. هیچ صنعت مدرن یا طبقه کارگری وجود نداشت. حتی کبریت و میخ باید وارد می شد. پیش از انقلاب حتی یک نفر هم بابت کارش دستمزد نمی گرفت.

جوهر این نظام بهره کشی بود. رعیت ها ۱۶ یا ۱۸ ساعت در روز برای ثروتمند کردن اربابان کار می کردند - و تنها حدود یک چهارم محصولاتی که کشت می کردند برایشان باقی می ماند.

آ. تام گرونفلد می نویسد: "این املاک بسیار پرمفعت بودند. یک اشراف زاده سابق اشاره می کند بطور نمونه یک ملک «کوچک» اربابی شامل چند هزار گوسفند، هزار یاک، تعداد غیر قابل تخمینی کوچ نشین و ۲۰۰ رعیت کشاورز بود. بازده سالیانه آن برابر با ۳۶۰۰۰ کیلوگرم غله، بیش از ۱۸۰۰ کیلوگرم پشم و همچنین ۵۰۰ کیلوگرم کره بود ... یک مامور دولتی دارای «قدرتی نامحدود برای اخاذی» بود و می توانست از این قدرت به مثابه فرصتی برای رشوه گیری در ازای حبس و مجازات نکردن مردم استفاده کند... همچنین اخاذی پول از دهقانان در پس پرده مالیات اجباری برقرار بود.

حکام ملاک، انگل صفت بودند. برای مثال سر چارلز بل (Sir Charles Bell)، یک شاهد عینی، ماموری را توصیف می کند که تنها یک ساعت در روز را صرف وظایف دولتی می کرد. مهمانی های طبقات ثروتمند طی چند روز خوردن و شرط بندی و خوشگذرانی ادامه می یافت. لاماهای اشرافی هرگز کار نمی کردند. آنها روزهایشان را با مناجات کردن، حفظ کردن آیات مذهبی و بیکارگی سپری می کردند.

صومعه ها: دژهای فئودالیسم

حامیان تبت کهن، بودائیسیم لامائیستی را به عنوان جوهره فرهنگ تبت چهره پردازی می کنند ولی این [مذهب] در واقعیت چیزی بیشتر یا کمتر از ایدئولوژی یک نظام اجتماعی ستمگرانه معین نیست. مذهب لامائیستی دقیقاً به کهنگی جامعه فئودالی است. اولین پادشاه تبت، سونگستون گامپو (Songsten-gampo)، در سال ۶۵۰ پیش از میلاد یک نظام فئودالی واحد را در تبت بنا گذاشت. او با شاهزادگانی از چین و نپال ازدواج کرد تا از آنان روش هایی را که در خارج تبت برای اعمال فئودالیسم بکار بسته می شد بیاموزد. این شاهزاده ها بودائیسیم تانتریک (Tantric Buddhism) را به تبت آوردند که در آنجا در تلفیق با باورهای روح گرایانه به شکل گیری یک مذهب جدید، یعنی لامائیسم انجامید.

مذهب جدید در طول بیش از یک قرن و نیم می بایست توسط طبقه حاکم بوسیله زور به مردم تحمیل می شد. شاه تروسونگ دتسن (Trosung Detsen) دستور داد: "کسی که به یک راهب انگشتی نشان دهد باید انگشتش را قطع کرد. کسی که لب به بدگویی راهبان و سیاست های پادشاه بودایی ها باز کند باید لبهایش را برید. کسی که به آنها چپ نگاه کند باید چشمانش را از حدقه درآورد..." در بین سال های ۱۴۰۰ تا ۱۶۰۰، تحکیم خونین و خشونت بار قدرت رقم خورد. راهبان اعظم بزرگترین صومعه ها تمام قدرت را به چنگ گرفتند. به این علت

که این راهبان اعظم، تجرد ضد زن را مرسوم نمودند، نظام سیاسی جدید آنها نمی توانست از توارث پسر از پدر بهره ببرد. پس لاماها آموزه ای جدید برای مذهبشان دست و پا کردند: آنها اعلام کردند که آنها می توانند نوازادنی را بیابند که تناسخ یافته لاماهای حاکم در گذشته اند. بنا بر این فرضیه که [روح بودا] برای قرن‌ها بر دیگران حاکم بوده و هرگاه بدن میزبان قدیمی کهنه و فرسوده می گشت به بدن های جدید انتقال می یافت، صدها نفر از لاماهای برجسته به عنوان «تناسخ ها بودا» (بودیساتواس (Bodhisattvas)) اعلام شدند.

نماد اصلی این نظام، مردان متعددی بودند که دالایی لاما نامیده می شدند، چنین گفته می شد که خدای نخستین طبیعت، چنرزیگ (Chenrezig) در طی قرون متمادی در ۱۴ کالبد مختلف تناسخ یافته است. در واقع تنها ۳ تن از ۱۴ دالایی لاما عملاً حکمرانی کردند. در ۷۷ درصد دوره ۱۷۵۱ تا ۱۹۵۰ هیچ دالایی لامای بالغی بر تخت حکومت ننشست. مقتدر ترین راهبان اعظم که دالایی لاماهای شاهزاده را آموزش داده، تربیت کرده و حتی به قتل می رساندند در مقام «نایب السلطنه» زمام حکومت را در اختیار داشتند.

صومعه های تبت، چون برخی فانتزی های معاصر، شانگریلاهایی (Shangrila) مقدس و پر رؤفت نبودند. صومعه ها سنگرهای تاریک بهره کشی فئودالی - روستاهای راهب نشین مسلح شده به انبارهای نظامی و ارتشهای اختصاصی - بودند. زائرین برای عبادت به مکان های مقدس می آمدند تا برای یک زندگی بهتر دعا کنند ولی فعالیت اصلی صومعه ها این بود که دهقانان اطراف را چپاول کنند. روحانیت بیکاره چاق و چله محصولی تولید نمی کرد - سیر کردن آن باری سنگین بر دوش خلق بود.

بزرگترین صومعه ها هزاران راهب را در خود جای می دادند. هر صومعه «مادر» شامل ده ها (گاه صدها) قلعه کوچک بود که در سراسر دره های کوهستانی پراکنده بودند. برای مثال صومعه عظیم درهپونگ (Drepung) ۷۰۰۰ راهب را در خود سکنی

داده و مالکیت ۴۰۰۰۰ نفر [رعیت] در ۱۸۵ ملک اربابی مختلف به انضمام ۳۰۰ چراگاه را در اختیار داشت.

صومعه ها همچنین برای چاپیدن مردم مالیات های مذهبی بی شماری - شامل مالیات بر اصلاح موی سر، بر پنجره ها، بر پلکان در، مالیات بر نوزادان یا گوساله های تازه متولد شده، مالیات بر نوزادانی که با دو پلک دنیا می آمدند... و چیزهایی شبیه این - وضع می کردند. یک چهارم درآمد درهپونگ از نزول پول قرض داده شده به دهقانان رعیت عاید می شد. صومعه ها همچنین از رعایا طلب می کردند که پسرهای جوان زیادی را برای خدمت به عنوان راهبان کوچک تحویل دهند.

مناسبات طبقاتی تبت درون صومعه ها باز تولید می شد: اکثریت راهبان، برده و پیشخدمت راهبان اعظم بوده، همواره با حال نیمه گرسنه مشغول به کار نوکری و مناجات مذهبی و نواختن موسیقی های روزمره بودند. راهب های ارشدتر می توانستند راهبان فقیر را به انجام امتحانات مذهبی شان یا ارائه خدمات جنسی وادار کنند. (در قدرتمند ترین فرقه تبتی، چنین رابطه جنسی همجنسگرایانه ای نشانه فاصله گیری مقدس از زنان محسوب می شد.) راهبه ها درصد ناچیزی از روحانیت را شامل می شدند.

پس از رهایی، آنا لوئیز استرانگ از یک راهب جوان به نام لوباسانگ تلو (Lobsang Telo) پرسید که آیا زندگی در صومعه، پیرو آموزه های بودائی درباره مهربانی بود؟ لامای جوان جواب داد که او در تالارهای کتاب مقدس حرفهای زیادی درباره مهربانی به تمام مخلوقات می شنید، ولی خود شخصاً لاقلاً هزار بار شلاق خورده بود. او به استرانگ گفت: "عالی می شد اگر لامای ثروتمند از شلاق زدنت خودداری می کرد. من هرگز ندیدم که یک لامای ارشد به لامای فقیری که گرسنه است غذایی برای خوردن دهد. آنها با مومنین غیرروحانی به همین بدی یا حتی بدتر هم رفتار می کردند."

این روزها دالایی لاما برای جهانیان در هیبت یک مرد غیرمادیگرا «بسته بندی» شده است. در واقعیت دالایی لاما بزرگترین ارباب رعیت دار در تبت بود. قانوناً او

مالک تمام سرزمین و هر چیزی که در آن وجود داشت، بود. در عمل، خانواده او مستقیماً ۲۷ ملک اربابی، ۳۶ چراگاه، ۶۱۷۰ مزرعه رعیتی و ۱۰۲ خانه بردگان را کنترل می کردند.

وقتی دالایی لاما از کاخی به کاخ دیگر می رفت، نشسته بر صندلی کجاوه ای بردوش دوازده برده حمل می شد. نیروهای او در مسیر مارش «تا تیپراری راه دوری است» (It's a Long Way to Tipperary)، موزیکی که از مستشاران انگلیسی یاد گرفته بودند را می نواختند. همچنین، محافظین دالایی لاما، همه با قامتی چهارشانه و با قدی بلندتر از دو متر، مردمی که در سر راه او قرار می گرفتند را با شلاق های بلندشان کنار می زدند. این تشریفات در اتوبیوگرافی دالایی لاما تشریح شده است.

در اولین فرار دالایی لاما به هندوستان در سال ۱۹۵۰، مباشرین او برای تضمین آرامش و راحتی اش در تبعید، صدها بار قاطر شمش طلا و نقره فرستادند. پس از اینکه در ۱۹۵۹ دالایی لاما برای دومین بار فراری شد، پکن ریویو (Peking Review)، گزارش داد که خانواده او مقادیر زیادی طلا و نقره به اضافه ۲۰۳۳۱ قطعه جواهرات و ۱۴۶۷۶ دست البسه و پوشاک برجای گذاشته اند.

فقر تلخ، مرگ زودرس

مردم در سرما و گرسنگی مداوم زندگی می کردند. رعیت ها دائماً برای اربابان شان هیزم کمیاب جمع می کردند. اما کلبه های خود آنها تنها بوسیله آتش های کوچک خوراک پزی که با پهن یاک می سوخت گرم می شد. تبت پیش از انقلاب برق نداشت. تاریکی تنها با چراغ های کم سویی که از کره یاک می سوخت روشن می شد.

رعیت ها بطور مداوم بر اثر سوء تغذیه بیمار می شدند. غذای سنتی توده ها نوعی آش بنام تسامپا (tsampa) است که با چای، کره یاک و یک نوع آرد جو درست

می شود. یک پژوهش از تبت در سال ۱۹۴۰ حاکی است که ۲۸ درصد خانواده ها هرگز دستشان به چای نمی رسید و تنها گیاهان وحشی و یا «چای سفید» (آب جوش) می نوشیدند. ۳۵ درصد خانواده ها گاهی مجبور می شدند علف بخورند. نصف مردم نمی توانستند کره - تنها منبع پروتئین موجود - بدست آورند.

در همین حال یک معبد بزرگ به نام جوکا کانگ (Jokka Kang) روزانه ۴ تن کره یا یک پیشکش شده را می سوزاند. برآورد شده که یک سوم کل کره تولید شده تبت، در غریب به ۳۰۰۰ معبد و بدون در نظر گرفتن عبادتگاه های کوچکی که در هر خانه وجود داشت دود می شد و به هوا می رفت.

در تبت بهداشت، فاضلاب یا این واقعیت که آلودگی سبب بیماریست ناشناخته مانده بود. برای مردم عادی توال، فاضلاب یا دستشویی وجود نداشت. لاماهای تعلیم می دادند علت مرض و مرگ، گناه و «کفر» است. آنها می گفتند که تنها راه پیشگیری از امراض مناجات، فرمانبرداری و اعانه دادن به راهبین و از برگردن طولمارهای دعا است.

خرافات، رسوم فئودالی و نیروهای تولیدی عقب مانده تبت قدیم سبب می شدند که مردم به طرز وحشتناکی از بیماری رنج ببرند. اکثر کودکان پیش از یک سالگی می مردند. حتی اکثر دالایی لاماهای ۱۸ سالگی نمی رسیدند و قبل از تاج گذاری می مردند. یک سوم جمعیت مبتلا به آبله بود. شیوع آبله در ۱۹۲۵، موجب مرگ ۷۰۰۰ نفر در لهاسا شد. مشخص نیست چه تعداد نفر در سراسر کشور جان دادند. جذام، حصبه، گواتر، کزاز، نابینایی و زخم و جراحات شایع بود. سنت های جنسی فئودالی امراض مقاربتی را حتی در صومعه ها انتشار می داد. پیش از انقلاب تقریباً ۹۰ درصد مردم مبتلا به بیماری بودند - که سبب نازایی و مرگ گسترده می گردید. بعدها، انقلاب تحت رهبری مائو تسه تونگ توانست در مقیاس عظیمی این امراض را کاهش دهد - ولی این نیازمند مبارزه طبقاتی شدید علیه لاماهای و خرافات مذهبی آنان بود. راهب ها آنتی بیوتیک ها و کارزارهای عمومی سلامتی را با اظهار اینکه اگر شپش یا حتی میکروبی را بکشیم مرتکب گناه

شده ایم محکوم می کردند. راهب ها همچنین ارتش آزادیبخش خلق را بخاطر نابود کردن دسته های بزرگ سگ های وحشی هار و مهاجمی که تهدید کننده مردم در سرتاسر تبت بودند، محکوم می کردند. (امروز همچنان یکی از «اتهامات» علیه انقلاب مائوئیستی این است که «قاتل سگ ها» بوده است!)

خشونت لاماها

در تبت قدیم، طبقات فوقانی عدم خشونت عرفانی بودایی را موعظه می کردند. ولی آنها نیز مانند تمام طبقات حاکم در طول تاریخ، خشونتی ارتجاعی را برای حفظ سلطه شان بکار می بستند.

نظام دولتی لامائیستی در خلال جنگ های خونین متولد شد. طبق گزارشات تاریخی اولین لاماها، لانگ دراما (Lang Darma)، آخرین پادشاه تبت را در قرن دهم به قتل رساندند. در قرون بعدی جنگ داخلی تمام عیار و کشت و کشتاری بی حد و مرز تمام صومعه ها را دربر گرفت. در قرن بیستم سیزدهمین دالایی لاما، مستشاران امپریالیست بریتانیایی را برای مدرنیزه کردن ارتش ملی اش به تبت آورد. او همچنین بخشی از نیروهایش را برای کمک به بریتانیا در جنگ جهانی اول گسیل کرد.

این وقایع تاریخی به تنهایی ثابت می کند که آموزه های لامائیستی «رئوفت» و «پرهیز از خشونت»، چیزی جز ریاکاری و دروغ نیست.

طبقه حاکم سابق با این که مبارزه طبقاتی در تبت قدیم جریان داشته، مخالفت می کنند. بطور نمونه گیالتسن گیالتاگ (Gyaltzen Gyaltag) نماینده دالایی لاما در اروپا شرح می دهد: "پیش از ۱۹۵۰، تبت هرگز قحطی ای تجربه نکرد و بی عدالتی اجتماعی هرگز به قیام مردم منجر نشد." این صحیح است که گزارشات ثبت شده معدودی از مبارزه طبقاتی در دست است. علت آن است که لامائیست ها از ثبت

هرگونه وقایع تاریخ واقعی جلوگیری می کردند. تنها منازعات بر سر اصول و عقاید مذهبی ثبت می گردیدند.

ولی کوهستان های تبت پر بود از راهزنان فراری و هر ملک اربابی جنگجویان مسلح خود را داشت. این خود دلیلی بر مبارزه مداوم - گاهی آشکار و گاهی پنهان - است که تعیین کننده واقعیت جامعه تبت و مناسبات نیروهای آن است.

تاریخ نگاران انقلابی به قیام هایی در سالهای ۱۹۰۸، ۱۹۱۸، ۱۹۳۱ و دهه ۱۹۴۰ در میان رعیت های تبتی سندیت داده اند. در سال ۱۹۱۸ طی یک قیام معروف در استان تریدوگ (Thridug) تبت شمالی، ۱۵۰ خانواده تبتی به رهبری زنی به نام هور لهامو (Hor Lhamo) تحت شعارهای «مرگ بر مأموران! کار اجباری /ولاگ را براندازید!» شورش کرده و استاندار را به قتل رساندند.

خشونت روزمره در تبت قدیم توده های مردم را هدف گرفته بود. هر اربابی رعیت های «خود» را مجازات می کرد و دسته های مسلح را برای اعمال حاکمیت خود سازمان می داد. جوخه های راهبین چون سگان وحشی به جان مردم می افتادند. به آنها بخاطر عصاهای بلند فلزی که برای کتک زدن مردم حمل می کردند «میله های آهنی» می گفتند.

«پا را از گلیم درازتر کردن» - مثل ماهیگیری یا شکار گوسفند وحشی که بنا به ادعای لامائیست ها «مقدس» اند - جرم محسوب می شد. این نیز برای یک رعیت جرم بود که بابت تصمیمات اربابش به مقامات دیگر متوسل شود. وقتی رعیت ها فرار می کردند، دارودسته ارباب برای شکار آنها فرستاده می شد. هر ملک اربابی برای خود سیاهچال و دخمه های شکنجه داشت. در زیر پلک ها فلفل می ریختند، لای ناخن ها میخ فرو می کردند. پاهای رعیت های قربانی با زنجیرهای کوتاه به هم بسته می شد و آنها مجبور بودند بقیه عمرشان را با این پابندها سر کند.

گرونفلد می نویسد: "اعتقادات بودایی گرفتن جان را منع می کند، بطوریکه شلاق زدن فرد تا دم مرگ و رها کردنش در گوشه ای تا لحظه جان دادن، به مأمورین تبتی این اجازه را می داد تا [بدینگونه] مرگ را به عنوان «کار خدا» توجیه

کنند. سایر شیوه های وحشیانه مجازات عبارت بودند از بریدن دستان از مچ، استفاده از آهن گداخته برای کور کردن چشم ها، آویزان کردن فرد از شست دستان؛ و فلج کردن فرد متخلف، انداختنش در کیسه ای و پرتاب کیسه به رودخانه." نشان ای از قدرت لامها، آئین های باستانی بود که در آنها از بدن انسان های مرده استفاده می شد. از استخوان ران مرده ها فلوت، از جمجمه ها جام و از پوست طبل ساخته می شد. پس از انقلاب در کاخ دالایی لاما یک تسبیح یافت شد که از ۱۰۸ جمجمه مختلف ساخته شده بود. پس از آزادی، رعیت های بسیاری گزارش دادند که لامها مراسم قربانی انسان - از جمله سوزاندن زنده زنده کودکان رعیت ها در مراسم تشریفاتی افتتاح صومعه - را برگزار می کردند. رعیت های سابق گواه دادند که راهبان در سال ۱۹۴۸ لا اقل ۲۱ نفر را به نذر جلوگیری از پیروزی انقلاب مائوئیستی قربانی کردند.

توسل به کارما (Karma) برای توجیه ستم

تناسخ و کارما باورهای اساسی لامائیسم هستند. [لامائیست ها] چنین می گویند که درون هر موجود زنده روحی نامیرا، دائماً در حال تولد و تولد دوباره، سکنی گزیده است. و این روح پس از هر مرگ، کالبدی نوین برمی گزیند. بر اساس اصل کارما، هر روح بر اساس سزاواری اش زندگی می یابد. رفتار پرهیزگاران به کارمای خوب منجر می شود - و به همراه آن، وضعیت اجتماعی زندگی آتی ارتقاء می یابد. رفتار کافران (گناهکاران) به کارمای بد منجر می شود و در زندگی بعدی [روح] ممکن است در حشره (یا در زن) تناسخ یابد. در عالم واقع، تناسخ موهومی بیش نیست. انسان های مرده به بدن های تازه باز نمی گردند. ولی در تبت، اعتقاد به تناسخ نتایج واقعی وحشتناکی به بار می آورد. مردم فریفته به این موهومات، نیازمند آن بودند که بدانند این باورهای لامائیستی به

چه ساختار اجتماعی در تبت خدمت می کند. بودائیسیم لامائیستی برای اعمال ستم بی نهایت فئودالی بر مردم ساخته و تحمیل شده و جاودان جلوه داده می شد.

امروز لامائیست ها، قصه پادشاهی از دوران باستان را تعریف می کنند که قصد داشته فاصله میان فقیر و غنی را از میان بردارد. پادشاه از یک عالم مذهبی پرسید که چرا تلاش هایش شکست می خورد. "حکیم برای او شرح می دهد که فاصله بین فقیر و غنی با زور از میان نمی رود. چونکه شرایط زندگی امروز ما نتیجه عمل ما در زندگی پیشین است و بنابراین مسیر رویدادها بنا به خواست ما تغییر نمی کند."

گرونفلد می نویسد: "از نقطه نظر سکولار ناب، به این آموزه باید به مثابه یکی از حيله گرانه ترین و زیان آورترین شکل های کنترل اجتماعی که تا به حال اتخاذ گردیده نگرست. برای زن و مرد عادی تبتی، قبول این آموزه از امکان هرگونه تغییر سرنوشت در زندگی ممانعت می کند. اگر کسی برده دنیا بیاید، کارما تعلیم می دهد که این نه خطای برده دار که خطای خود بردگان است که در زندگی پیشین مرتکب گناهای شده اند. و به نوبه خود، برده دار تنها به این دلیل در چنین جایگاهی قرار دارد که کارهای نیکی در زندگی گذشته انجام داده است. برای برده تلاش جهت گسستن زنجیرهایی که بدست و پایش پیچیده، برابر است با محکوم کردن خود به تولد دوباره در زندگی ای بدتر از زندگی کنونی که قرین رنج و فلاکت است. این دقیقاً مواد و مصالحی است که بوسیله آن امکان ساختن هر گونه تحولی غیر ممکن است ..."

لاماهای اعظم فئودالیست تبت آموزش می دادند که لامای ارشد آنها خدشاهی واحد و ملکوتی بوده - که حاکمیت و نظام بی رحم و خودخواهش مورد طلب کارکرد طبیعی جهان هستی است. این افسانه و خرافات تعلیم می دادند که هیچ تغییر اجتماعی ممکن نیست، رنج و عذاب تقدیس شده و برای به پایان رسیدن رنج و عذاب، هرکس باید صبورانه آن را تحمل کند. اینها تقریباً همان تعلیماتی است که کلیسای کاتولیک قرون وسطای اروپا برای حفظ یک نظام فئودالی مشابه به مردم حقنه می نمود.

همچنین مانند اروپای قرون وسطی، فتودال های تبت هر چه که ممکن بود نظام «آب بندی» شده آنها را از درون تحلیل ببرد سرکوب می کردند. تمام ناظران توافق دارند که پیش از انقلاب مائوئیستی در تبت مجله ای نبود، کتابی چاپ نمی شد و هیچ گونه ادبیات غیرمذهبی وجود نداشت. تنها روزنامه به زبان تبتی بدست یک مسیحی تازه کیش تبتی در کالیمپونگ (Kalimpong) منتشر می شد. منبع اخبار تنها مسافران و تعداد معدودی رادیوی موج کوتاه بود که صرفاً در اختیار اعضای از طبقات حاکم قرار داشت.

توده ها فولکلور را می ساختند، ولی زبان نوشتاری در انحصار اصول و مباحث مذهبی بود. توده های مردم و شاید اکثریت راهبان کاملاً بیسواد باقی می ماندند. تحصیلات، اخبار خارجی و آزمایش مضمون و شریانه محسوب می شدند. مدافعین لامائیسم چنان وانمود می کنند که این مذهب ماهیت فرهنگ (و حتی وجود) مردم تبت است. این صحیح نیست. بودائیسم لامائیستی مانند هر چیزی در جامعه و طبیعت، آغازی داشته و در جایی به پایان می رسد. پیش از لامائیسم فرهنگ و ایدئولوژی دیگری در تبت وجود داشته است. بعدها این فرهنگ و مذهب به همراه استثمار فتودالی ظهور نمود. از این رو درهم شکستن فرهنگ لامائیستی ملازم نابودی آن مناسبات فتودالی و بنابراین اجتناب ناپذیر است.

در واقع، وقتی انقلاب مائوئیستی در ۱۹۵۰ فرارسید، این نظام از درون پوسیده بود. حتی دالایی لاما هم می پذیرد که جمعیت مردم تبت در حال کاهش بود. تخمین زده می شود هزار سال پیش وقتی بودائیسم در تبت مطرح شد جمعیت حدود ۱۰ میلیون نفر بود. در حالیکه در زمان انقلاب مائوئیستی تنها ۲ یا ۳ میلیون نفر باقی مانده بودند. مائوئیست ها تخمین می زنند که کاهش جمعیت تسریع شده بطوریکه در ۱۵۰ سال اخیر جمعیت به نصف تقلیل یافته بود.

نظام لامائیستی استثمار عظیمی را به خلق تحمیل می کرد. این تحمیل تنها در سایه حمایت گسترده جمعیت حدوداً ۲۰۰ هزار نفری انگل و غیرتولیدگر روحانیون - که ۲۰ درصد یا بیشتر از جمعیت مردان جوان منطقه را شامل می شدند - میسر

بود. این نظام با جلوگیری از بکاربردن خیش های آهنی، معدنکاوای زغال سنگ و سوخت، ماهیگیری و شکار و هرگونه پیشرفت در زمینه پزشکی و بهداشتی سد راه رشد نیروهای مولده شده بود. قحطی و نازایی بخاطر امراض مقاربتی و چندشوهری آمار تولد را پایین نگه می داشت.

لاپوشانی عرفانگرایانه لامائیسم نمی تواند پنهان کننده این واقعیت باشد که جامعه قدیم تبت، دیکتاتوری اربابان بر رعیت ها بود. جایی برای خیال پردازی درباره چنین جامعه ای وجود ندارد. رعیت ها و بردگان نیازمند یک انقلاب بودند!

فصل ۲

بَهشتِ غُرَّان

آوردن انقلاب به تبت

در سال ۱۹۴۹ ارتش رهایی بخش خلق مائو تمام ارتش های ارتجاعی در چین مرکزی را شکست داد. روز فقیران و زحمتکشان فرا رسیده بود! ولی قدرت های بزرگ در جهان برای در هم کوبیدن و «محاصره» انقلاب به سرعت به تکاپو افتادند. قوای فرانسه به ویتنام در جنوب چین حمله برد. در ۱۹۵۰ نیروهای تجاوزگر پرشمار آمریکایی با نقشه تهدید چین، در کره پیاده شدند.

کوهستانها و مراتع مناطق مرزی غرب چین ده ها دسته بندی ملی مختلف را سکنی می دهد که دارای فرهنگی متفاوت از خلق اکثریت هان هستند. یکی از این مناطق، تبت، دارای حاکمیتی محلی و منفرد بود، قلمرو «آب بندی شده» طبقه اربابان رعیت داری که در راس آن راهبین اعظم صومعه های بودائی لامائیستی حکمرانی می کردند. در جریان جنگ داخلی چین، طبقه حاکم تبت برای تاسیس یک دولت «مستقل» دروغین که در واقع امر، رفتن به زیر بال استعمار بریتانیا بود دست به توطئه زد.

انقلابیون مائوئیست - در راستای برقراری امنیت در مناطق مرزی چین علیه تجاوز و برای آزادسازی میلیون ها رعیت ستم دیده تبتی - مصمم به آوردن انقلاب

به تبت بودند. شکی در کار نبود سرباز-دهقانان آبدیدهٔ مائو می توانستند تمام لشکرهای فتودال های تبتی را شکست دهند.

ولی انقلاب با مشکلی مواجه بود: سرزمین تبت با جمعیتی بشدت پراکنده، از جنگ انقلابی در سایر مناطق چین کاملاً جدا مانده بود. در ۱۹۴۹ هیچ نیرویی در میان توده های تبتی برای به انجام رساندن آزادی بخشی حقیقی در کار نبود. حتی هیچ شورش زیر زمینی در میان رعیت های تبتی وجود نداشت. همچنین هیچ تبتی کمونیست یا حتی هان کمونیستی که بتواند به تبتی صحبت کند وجود نداشت. توده های رعیت تبت هرگز ندای انقلابی که در سراسر چین در حال وقوع بود را نشنیده بودند. رعیت های تبتی تعلیم یافته بودند که بدبختی و فقرشان موجه است - و علتش هم گناهکاری آنان در زندگی های پیشین شان است.

مائو تسه تونگ آموزش می داد که یک انقلاب واقعی باید بر توده ها - بر نیازها، آرزوها و اعمال خود توده های ستم کش - متکی باشد. مائوئیسم این اصل را مشی توده ای می نامد. مائو گفت: "غالب اوقات اتفاق می افتد که توده ها عیناً نیاز به تغییر معینی دارند، ولی نه ذهناً به این نیازها آگاه هستند و نه هنوز می خواهند یا مصمم هستند که این تغییر را به انجام رسانند. در چنین مواردی ما باید صبورانه منتظر بمانیم. ما نباید به تحول اقدام کنیم تا اینکه در جریان کار ما، اکثریت توده ها به این نیاز آگاه گردند، بخواهند و مصمم به تحول گردند. در غیر این صورت ما باید خود را از توده ها جدا کنیم. بدون شرکت آگاهانه و راغب آنان، هر گونه کاری که نیازمند شرکت آنهاست به تشریفاتی یاهو مبدل شده و شکست می خورد."

در اکتبر ۱۹۵۰ ارتش رهایی بخش خلق به سوی چراگاه ها و کوهستان های جنوب غربی چین پیشروی نمود. در چامدو (Chamdo) آنها براحتی ارتشی را که طبقه حاکم تبت علیه آنها فرستاده بود شکست داده و در همانجا اردو زد. آنها پیامی به لهاسا، پایتخت تبت فرستادند.

دولت نوپای انقلاب چین معامله ای را به حاکمان تبت پیشنهاد کرد: تبت دوباره به جمهوری چین ملحق گردد، در ازای اینکه رژیم رعیت دار تبت (موسوم به

کاشاگ (Kashag)) بتواند حکومتش را بصورت یک دولت محلی تحت لوای رهبری دولت خلق مرکزی، حفظ کند. مائوئیست ها نمی خواستند سنت های فئودالی را از بین ببرند، یا مذهب لامائیسم را به مبارزه بطلبند تا زمانیکه خود خلق از چنین تحولاتی پشتیبانی کند. ارتش رهایی بخش خلق چین می خواست از مرزهای چین در برابر تجاوزات امپریالیستی و عناصر اطلاعاتی خارجی که می بایست از تبت اخراج می شدند، محافظت نماید. حدود نیمی از جمعیت تبت در مناطق تسینگهای (Tsinghai) و چامدو که تحت حاکمیت کاشاگ نبود زندگی می کردند. این مناطق تحت پوشش طرح پیشنهادی نبودند.

رعیت داران تبتی این «قرارداد ۱۷ ماده ای» را امضا کردند و ارتش رهایی بخش خلق، در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۱ رژه صلح آمیز خود را بسوی لhasa آغاز کرد. هر دو طرف می دانستند که جنگ عاقبت از سر گرفته خواهد شد. تا کی اشراف و صومعه ها می توانستند به اسارت رعیت های "خود" ادامه دهند - آنها هم حالا که همه می توانستند ببینند که دهقانان هان با استفاده از تفنگ و مائوئیسم خود را از شرایطی مشابه رها کرده بودند؟

قدرتمند ترین خانواده های رعیت دار برای شورش مسلحانه شروع به نقشه کشی کردند. برادرهای دالایی لاما برای برقراری ارتباط با سیا، جهت گرفتن تسلیحات و برسمیت شناخته شدن سیاسی عازم سفر شدند. صومعه ها مذاکرات سری سازمان داده و در میان توده ها شایعاتی دیوانه وار نظیر این که انقلابیون هان باک کامیون هایشان را با خون بچه های دزدیده شده تبتی پر می کنند، منتشر می کردند. صف های دراز قاطر با بار سلاح و مهمات آمریکایی از هندوستان عازم صومعه های اصلی و مهم تبت شدند. سیا مراکزی برای آموزش مبارزه به عناصر اطلاعاتی تبتی خود دایر نمود که نهایتاً [مرکزی جهت این امر] در ارتفاعات کمپ هیل کلرادو (Camp Hale, Colorado) بنا نهاده شد. هواپیماهای سیا در منطقه شرقی خام (Kham) تبت به هوابرد تسلیحات و مهمات پرداختند.

بکار بستن مشی توده ای مائو در شرایط مشخص تبت

در همین اثناء، مائو نیروهای انقلابی را برای جلب توده ها به سوی انقلاب پیش رو - بدون دامن زدن به قطب بندی اولیه که بر اثر آن ممکن بود توده ها علیه انقلاب جبهه گیرند - رهبری می کرد. مائو می نویسد: "تأخیر چندان هم به ضرر ما نیست. برعکس می تواند برای ما مفید هم باشد. بگذارید هنگامیکه ما روی کارهای خوب - تولید، تجارت، راهسازی، خدمات درمانی و امر جبهه متحد (اتحاد اکثریتی و آموزش صبورانه) برای جلب توده ها تمرکز می کنیم - آنها [طبقه حاکم لامائیست] به قساوت دیوانه وارشان بر علیه خلق ادامه دهند."

یک سرباز سرخ بعدها گفت: "ما برای چگونگی طرز رفتار، رهنمودهایی مفصل و مشروح دریافت می کردیم."

توده های تبتی فقیر تر از آن بودند که غله نیروهای انقلابی را تأمین کنند. به همین خاطر سربازان ارتش رهایی بخش خلق غالب اوقات گرسنه می ماندند تا کشتزارهایشان برای برداشت آماده شود. آنها می آموختند - حتی در زمانی که ترس شدید خرافه آمیز بر زندگی تبتی چیره بود - به فرهنگ و اعتقادات تبتی احترام بگذارند.

در خلال سال های نخست، ارتش رهایی بخش خلق به مثابه یک نیروی عظیم، سازنده اولین جاده هایی بود که تبت را به چین مرکزی متصل می کرد. یک زنجیره طولانی از کارگاه ها، هزاران مایل در میان کوهستان ها و دره های بی پایان امتداد یافته بود. به موازات این کارگاه ها، سربازان هان، غله مورد نیاز خود را با استفاده از روش های جدید کلکتیو کشت می کردند. رعیت های نواحی اطراف برای کار روی جاده مزد دریافت می کردند.

حاکمان تبت قدیم با رعیت ها مثل «حیوانات سخن گو» برخورد می کردند و آنها را به کار بی پایان و بدون هرگونه دستمزد وادار می کردند - بنابراین رفتار نیروهای ارتش رهایی بخش خلق برای توده های تبتی تعجب آور بود. یک رعیت

شرح داد: "هان ها شانه به شانه ما کار می کردند. آنها ما را شلاق نمی زدند. برای اولین بار بود که با من چون یک انسان رفتار می شد." رعیت دیگری درباره روزی که سربازی از ارتش رهایی بخش با فنجان خود به او آب داده بود چنین می گفت که "منی توانستم باور کنم!" زمانی که رعیت هایی برای تعمیر کامیون آموزش دیدند به عنوان اولین پرولتاریای تبت در تاریخ ثبت شدند. یک فراری گفت: "ما فهمیدیم که این مشیت خدایان نیست، بلکه ستمکاری انسان هایی نظیر خودمان است که ما را به اسارت گرفته اند."

اردوگاه های جاده سازی ارتش رهایی بخش بزودی محلی برای جذب بردگان فراری، رعیت ها و راهبان گریخته شد. از رعیت های جوانی که در اردوگاه ها کار می کردند خواسته می شد تا در صورت تمایل به مدرسه بروند تا به رهایی خلق شان کمک کنند. آن ها اولین دانش آموزان موسسه های اقلیت های ملی در شهرهای شرق چین شدند. آنها برای «انقلاب ارضی پیش رو» خواندن و نوشتن و حساب می آموختند!

بدین طریق انقلاب شروع به نیروگیری از فعالینی نمود که قرار بود به زودی رهبری انقلاب را در دست گیرند. اولین عضو حزب کمونیست از تبت مرکزی در اواسط دهه ۵۰ به حزب پیوست. در اکتبر ۱۹۵۷ حزب، عضویت ۱۰۰۰ نفر تبتی در حزب بعلاوه عضویت ۲۰۰۰ نفر تبتی در مجمع جوانان کمونیست را گزارش نمود. (رجوع کنید به «عضوگیری از جوانان شورشی در راه انقلاب» - ضمیمه ۲)

ارتش رهایی بخش در تمامی مناطق روستایی شرق تبت و دره های اطراف لhasa، مانند ماشین بذر پاشی عظیم انقلاب - درست شبیه به نقشش در راهپیمایی طولانی تاریخی مائو در سال های ۱۹۳۰- عمل می نمود.

کوچکترین تغییر، پادشاهی آب بندی شده را به لرزه درآورد

وقتی اولین جاده شوسه کامل شد، کاروان های دراز کامیون های ارتش رهایی بخش خلق که حامل کالاهای اساسی نظیر چای و کبریت بودند از راه رسیدند. بسط یافتن تجارت و بویژه در دسترس قرارگرفتن چای ارزان، رژیم غذایی مردم عادی تبت را بهبود بخشید. در اواسط دهه ۵۰، اولین تلفن ها، تلگراف ها، ایستگاه های رادیو و چاپخانه های مدرن ایجاد شدند. اولین روزنامه ها، کتابها و رساله ها به هر دو زبان هان و تبتی منتشر گردید. بعد از ۱۹۵۵ اولین مدارس واقعی پایه گذاری شدند. در جولای ۱۹۵۷، در تبت ۵۹ مدرسه ابتدایی با ۶۰۰۰ دانش آموز وجود داشت. تمام اینها آغازی بر ارتقای سطح زندگی مردم فقیر و عصبانیت طبقات ثروتمند بود که همواره هرگونه تجارت، آموزش کتبی و ارتباط با دنیای خارج را در انحصار خود داشتند.

زمانی که تیم های انقلابی پزشکی شروع به معالجه مردم نمودند، حتی راهب ها و اعضای طبقات دارا هم در درمانگاه های اولیه ظاهر شدند. اولین معدن زغال سنگ در ۱۹۵۸ و اولین کوره بلند ذوب آهن در ۱۹۵۹ گشایش یافت. اینها بر پیکره خرافات پوسیده ای که هرگونه نوآوری را محکوم و موعظه می کرد که تنها سبب بیماری ها رفتار گناه آلود است، ترک می انداخت.

با آغاز ۱۹۵۶، در مناطق مرزی هان - تبت شورش های مسلحانه شدیدی که به دست ملاکان فئودال سازمان یافته بود، آغاز گردید. این مناطق شامل قرارداد ۱۷ ماده ای نمی شدند و در آنجا رعیت ها توسط انقلابیون به لغو پرداخت اجاره زمین به صومعه ها و ملک های اربابی تشویق می شدند. در ۱۹۵۸ یک رهبر کمونیست در تسینگهای (Tsinghai) نوشت: "انقلاب کبیر سوسیالیستی در این مناطق روستایی یک مبارزه طبقاتی بسیار خشن میان مرگ و زندگی است."

برخی نیروهای داخل حزب کمونیست متمایل به مصالحه بودند. آنها پیشنهاد می دادند که سرعت اصلاحات ارضی کاهش یافته، مدارس و درمانگاه هایی که مورد

مخالفت لامائیست ها قرار گرفته اند، تعطیل و معلمان و تیم های پزشکی عقب کشیده شوند. ولی این به توطئه لامائیست ها پایان نداد.

در اواخر دهه ۵۰ طبقه حاکم تبت یک شورش تمام عیار را ترتیب داد. آنها فکر می کردند که مبارزه جدی که در چین مرکزی - با نام یک جهش بزرگ به پیش - شروع شده بود، ممکن است روزنه ای برای بیرون انداختن ارتش رهایی بخشی خلق در برابر آنها بگشاید. حمایت های سیا افزایش یافت و عوامل تعلیم دیده در محل حاضر شدند.

شورش اربابان ماشه انقلاب را چکاند

"تاریخاً، همیشه تمام نیروهای ارتجاعی در آستانه انقراض، به آخرین جدال نا امیدانه خود علیه نیروهای انقلابی دست می زنند." - مائو تسه تونگ

در مارس ۱۹۵۹، راهب های مسلح و سربازان تبتی به پادگان های انقلابی لهاسا حمله کردند و در طول مرز تبت و هند شورش براه انداختند. یک راهب بعدها گفت: "به همه ما گفته بودند، اگر یک هان را بکشیم به بوداهای زنده بدل می شویم و دیرهایی به نام خود خواهیم داشت." بدون پشتیبانی چندانی در میان توده ها، لامائیست ها بسرعت به چند معبد عقب نشینی کرده و سنگر گرفتند. شورش اصلی چند روز بیشتر به طول نینجامید.

در دوران مبارزه، دلایلی لاما به تبعید گریخت. این مهاجرت توسط لامائیست ها بشکل سرگذشتی قهرمانانه و حتی اسطوره ای نمایانده شده است. ولی امروزه بخوبی مستند گردیده که دلایلی لاما بوسیله عملیات مخفیانه سیا فراری داده شد. اتوبیوگرافی دلایلی لاما تصدیق می کند که آشپز و متصدی بی سیم او در آن سفر عوامل سیا بودند. سیا بیرون از تبت به او - به عنوان نمادی برای جنگ به سبک کنتر/ها (Contra) علیه انقلاب مائوئیستی - نیاز داشت.

بخش های بزرگی از روحانیت و اشراف - همراه با تعداد زیادی خدمتکار، محافظین مسلح و قطار قطار قاطرهایی که بارشان پول و طلا و ... بود - پس از شکست در شورش به دنبال دالایی لاما راه جنوب، بسوی هندوستان را در پیش گرفتند. جمعاً ۱۳۰۰۰ نفر که در میان آنها سرسخت ترین نیروهای فئودالیست و حامیانشان قرار داشتند راهی تبعید شدند. ناگهان بخش اعظم سه ارباب تبت - لاماهاى ثروتمند، ماموران بلندپایه دولتی و اشراف غیر روحانی - از میان رفته بودند. نیروهای انقلابی برای ریشه کن کردن توطئه های فئودالیستی بسیج شدند. و هزار دانش آموز تبتی برای سازماندهی اولین موج سترگ تحولات انقلابی در تبت، با شور و شوق از موسسات ملی بازگشتند.

دولت کاشاگ دالایی لاما که تا درجه زیادی از شورش ضد انقلاب حمایت کرده بود منحل شد. ارگان های جدید قدرت در همه مناطق با نام «اداره سرکوب اغتشاشات» ایجاد گردید. دولت محلی جدید - که در آن کادرهای تازه وارد تبتی و کادرهای با سابقه تر هان در کنار یکدیگر مشغول به کار شدند - «کمیتة تدارک منطقه خودمختار تبت» نام گرفت.

اولین مرحله انقلاب «سه ضدیت و دو کاهش» نام گرفت. ضدیت علیه توطئه های لامائستی، علیه کار اجباری و علیه بردگی. قبلاً رعیت ها سه چهارم محصول خود را به اربابان تقدیم می کردند، اکنون انقلاب برای کاهش «اجاره زمین» به ۲۰ درصد مبارزه می کرد. کاهش دیگر تمامی بدهی های کلانی که رعیت ها به اربابانشان «مدیون» بودند را ملغی می نمود.

این کارزار به قلب روابط فئودالی تبت هجوم برد: کار اجباری /ولاگ برانداخته شد. برده های نجبا و صومعه های نانگزن (nangzen) آزاد شدند. توده های راهبان برده ناگهان اجازه یافتند که صومعه ها را ترک کنند. ارتش های سری از صومعه های مهم بیرون کشیده شده و توطئه چین های اصلی بازداشت شدند.

بعضی از مردم دوست دارند راجع به «مبارزه برای آزادی مذهب در تبت» سخن بگویند - ولی در سراسر تاریخ تبت، جنگ اصلی حول «آزادی مذهبی» برای رهایی

از باور و از تسلیم شدن به خشونت راهب ها و خرافات بی پایان آنها بوده است. جلوه هزاران راهب جوان که مشتاقانه ازدواج می کردند و به کار یدی می پرداختند ضربه قدرتمندی بر پیکره ترس خرافی بود.

آزادی زنان - تحت شعار تکان دهنده «تمام زنان و مردان برابر هستند!» - مسئله ای واقعی و زمینی شد. تغییرات انقلابی مالکیت به حل نمودن مشقت کهنه چند همسری کمک نمود. با وجود جمع وسعت یافته از مردان قابل گزینش، آن فشاری که زنان را وادار می کرد شرایطی را بپذیرند که در آن یک مرد بتواند چند همسر اختیار کند بیشتر به درازا نکشید. با تقسیم مجدد زمین، زنان دیگر در این مضیقه نبودند که با چند برادر یک خانواده ازدواج کنند. - عملی که برای محدود نمودن جمعیت استفاده شده و وابسته به قطعه بندی کوچک زمین بود.

بدون مال الاجاره زمین، زندگی انگل وار صومعه های بزرگ رو به خاموشی رفت. حدودی نیمی از راهبین آنجا را ترک کرده و حدود نیمی از صومعه ها تعطیل شد. در میتینگ های توده ای، رعیت ها به سازماندهی انجمن های دهقانی و مبارزه برای منافع خود تشویق می شدند. ستمگران اصلی فراخوانده، تقبیح و مجازات می شدند. مدارک و برگه های وام رعیت ها در آتش بازی های بزرگ سوزانده می شد. زنان نقشی ویژه و فعال ایفا می کردند. آنها در عکسهای آن روزها در رهبری میتینگ ها و تقبیح ستمگران دیده می شوند. طولی نکشید که رعیت ها به مصادره زمین و احشام دست زدند. رعیت های سابق، فقرای دیروز و بردگان پیشین هر یک صاحب چند آکر زمین گردیدند. رعیت ها ۲۰۰ هزار سند جدید زمین و گله دریافت کردند - که با پرچم های سرخ و عکس های صدر مائو تزئین شده بود.

رعیت ها می گفتند: "خورشید کاشاک تنها بر سه ارباب و نوکران آنها می تابید، ولی خورشید حزب کمونیست و صدر مائو بر ما - مردم فقیر - می تابد."

مبارزه حاد طبقاتی

این جنبش های انقلابی شدت یافته و غالباً به مبارزه طبقاتی خونین منجر می گردید. [او در این راه] همه پیچیدگی ها، قهرمانی ها، اشتباهات، پیشروی ها و عقب نشینی های دوران واقعی انقلاب وجود داشت.

انقلابیون کینه طبقاتی رعیت ها را برانگیختند. رعیت داران با این اتهام که انقلابیون همدست بیگانه و نابودگر مقدسات هستند به مقابله با آنها برخاستند. برخی اوقات نیروهای انقلابی برتری داشتند - و تحولات عظیمی در زندگی خلق رخ می داد. در جاهای دیگر نیروهای فئودالی برتری می یافتند - و تلاش می کردند هرگونه حق خواهی را سربه نیست کنند. برای سال ها، مبارزات تمام عیار، یورش بردن و نابود کردن از هر دو طرف ادامه داشت. همانطور که مائو تسه تونگ آموزش می دهد "انقلاب مهمانی شام نیست ... انقلاب یک طغیان است، عملی است همراه با خشونت که بوسیله آن طبقه ای طبقه دیگر را سرنگون می کند ... بدون استفاده از شدیدترین نیروها، دهقانان امکان سرنگونی حاکمیت ریشه دار اربابان که هزاران سال پایدار مانده است را ندارند."

ارتش انقلابی نیروی قدرتمندی بود که از قیام پشتیبانی می نمود و عده بسیار زیادی از رعیت ها داوطلب پیوستن به ارتش رهایی بخش خلق گردیدند. ولی تبت سرزمین وسیع دره های منزوی است. سازمان دهندگان در مقیاس وسیعی از مسافت پراکنده بودند و بسیاری اوقات تنها و جدا می ماندند. آنها در راه خلق به انواع خطرهای تن می دادند و غالب اوقات بدست دارودسته های فئودال افتاده و کشته می شدند. - درست مانند کلان های (Klan) سابق که در روزهای پس از جنگ داخلی در امریکا برده های آزاد شده را به قتل می رساندند.

مبارزه حاد طبقاتی در موسسه های نوپای اقلیت های ملی - غالباً در راستای خطوط طبقاتی - شیوع می یافت. بعضی از دانش آموزان تبتی با پس زمینه های اشرافی - کم و بیش رنجیده از اینکه اصلاحات ارضی، خانواده رعیت دار آنها در

تبت را متأثر کرده است - قصد داشتند به یک قشر ممتاز نوین تبدیل شوند. آنها همچنین با طلب کردن پیشخدمت برای درست کردن رختخواب و تمیز کردن اتاق هایشان و عدم معاشرت با دانش آموزانی که خاستگاه برده و رعیت داشتند حرکت بسوی برابری اجتماعی را رد می کردند. مسائل مشابهی مدرسه های خود لهاسا را نیز تقسیم بندی می کرد: دانش آموزان اشراف زاده می خواستند که دانش آموزان برده کتاب های «ارباب» شان را حمل کنند. لاماها برای «سرکشی بر آموزش و پرورش» فرستاده می شدند و قبل و بعد از جلسات مطالعه مراسم دعا اجرا می کردند. این مبارزات ابتدایی دانش آموزان طبقات رعیت، برده و فقیر را برای روزی آماده می کرد که چنین رویدادهایی به مبارزه عمومی در سراسر جامعه تبت منتهی شود.

حتی زمانی که بیشتر زمین ها به قطعات کوچکتر تقسیم شده بودند آزمون های دورنگرانه ای برای پیاده کردن اشکال کلکتیو سوسیالیستی در روستاها صورت گرفت. مائو آموزش می داد که راه رهایی در روستاها به اشکال جدید تعاون در میان خلق نیاز دارد. در تبت «تیم های همیاری دوجانبه» ابزار و حیوانات خود را به اشتراک می گذاشتند، با همدیگر بر روی کشتزارها می کردند و برای حفر کانال ها، بنای آب بندها، جمع آوری کود و ساختن راه های جدید، تشریک مساعی می نمودند.

در جریان این طوفان های عظیم مبارزه، انقلاب مائوئیستی برای خود شالوده وسیعی در میان رعیت ها و بردگان تازه آزاد شده بنا نهاد.

فصل ۳

گاردهای سرخ و کمون های خلق

خاک حاصلخیز تبت برای انقلاب فرهنگی مائو

در یک روزی آفتابی آگوست ۱۹۶۶، مائو تسه تونگ در برابر یک میلیون گارد سرخ جوان که سیل آسا به پکن سرازیر شده بودند - در حالیکه یکی از بازوبندهای سرخ آنان را بر بازو بسته بود - ایستاد. مائو تسه تونگ کاری کرد که رهبر هیچ کشوری در طول تاریخ انجام نداده بود: او فراخوان داد که توده های خلق علیه حکومت و حزب حاکمی که خودش آنها را رهبری می کرد قیام کنند. او گفت: "مقرهای فرماندهی را بمباران کنید!" مبارزه شدید و تاریخی که او کلید زد سراسر چین را در ده سال پس از آن - از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ - در امواج طوفانی خود فرو برد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری آغاز شد.

در عرض دو روز بعد از این تجدید قوای عظیم، تعدادی از گاردهای سرخ روانه لهاسا در تبت شدند. - جایی که پیام رادیکال آنها مخاطبینی مشتاق یافت. دبیرستان جدید تبت اولین کلاس سال آخر خود را در ۱۹۶۴ فارغ التحصیل کرده بود. یک هسته متشکل از جوانان با پس زمینه های رعیت و برده حالا می دانستند چگونه بخوانند - و اصول اساسی مائوئیستی درباره انقلاب را فراگرفته بودند.

به سرعت دانش آموزان دبیرستان لاهاسا و آموزشگاه حرفه ای آموزگاری تبت در مجاورت آن، سازمان های گارد سرخ خود را تشکیل دادند. آنها صبر و حوصله انتظار برای رسیدن دستورات را نداشتند. بحث درباره اینکه چگونه نیروی انقلاب پیشروی کند آغاز شد. آنها به سرعت وارد عمل شدند.

اینجا، در بخش سوم این مجموعه، ما آنچه را از ده سال مبارزه پی گرفته شده در تبت می دانیم، بازگو می کنیم. آشکار شدن حقیقت ساده نیست. این شرح حوادث پیچیده و خودرویی است که در منطقه ای بزرگ و دور افتاده رخ داده است. از یک سو، نیروهایی که مورد /صابت انقلاب مائوئیستی قرار گرفتند، انقلاب فرهنگی را بصورت یک کابوس بی معنا از تعصب و تخریب تصویر می کنند. اداره انتشارات دالایی لاما که در هند تاسیس شده، «دلایل و شواهد عینی» نقل شده از تبعیدی های بشدت محافظه کاری را عرضه می کند که اساساً از طبقات ثروتمند تبت بودند. افرادی که امروز بر چین حکمرانی می کنند از «۱۰ سال تلف شده» ای سخن می گویند که با «افراط دارودسته چهار نفره» آکنده شده بود. (آنها از نزدیکترین طرفداران مائو تسه تونگ با عنوان دار و دسته چهار نفره نام می برند). چنین شواهد و دلایل ضد انقلابی به شدت دروغین هستند.

از سوی دیگر، فعالین انقلابی تبت راهی برای شنیده شدن داستان خودشان نیافته اند. بسیاری از آنان بدون شک به زندان افتاده یا مرده اند.

برای نوشتن این مقاله رساله های خود گاردهای سرخ تبت در خلال انقلاب فرهنگی را بررسی نموده ایم. نوشته های ناظران مختلف و محققین مترقی را خواندیم و حتی با دیدی انتقادی به واشکافی ادعاهای دشمنان مائوئیسم پرداختیم. شکاف های اساسی در داستان وجود دارد. ولی می توان از کنار هم گذاشتن قطعات، نمای اساسی آنچه را که انقلابیون تبت در این ده سال دشوار برای به انجام رساندن آن تلاش می کردند، به تصویر درآورد.

کمونیست های واقعی علیه کمونیست های دروغین

مائو انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری را براه انداخت، زیرا او خطر بزرگی را که تهدید کننده خلق بود می دید. انقلاب چین که در ۱۹۴۹ بقدرت رسید از حرکت باز ایستاده بود.

نیروهای قدرتمندی در دولت و حزب کمونیست چین برای ساختن یک چین «مدرن» با تمرکز بر روی تولید منضبط فراخوان می دادند. گرچه این نیرو ها خود را «کمونیست» می نامیدند، ولی در واقع قصد نداشتند از برانداختن فئودالیسم و ساختن یک دولت ملی قوی فراتر روند. آنها خواستار توقف سیر تحول انقلابی بودند. مائو متوجه پیروی آنها از روش های کاپیتالیستی «سود آور»ی که توده های خلق را بدون قدرت باقی می گذاشت، گردید. آنها می خواستند یک نظام سرمایه داری دولتی بی روح و زدوده از سیاست، شبیه به آنچه تحت رهبری خروشچف در شوروی بقدرت رسید، بسازند. مائو چنین نیروهایی را «رویزیونیست» و «کمونیست های دروغین» لقب داد. او گفت که آنها "بورژوا دموکراتهایی هستند که به راه سرمایه داری تغییر مسیر داده اند". در اواسط دهه ۶۰ رهبران اصلی آنها در سطح ملی، لیو شائو چی (Liu Shaoqi) و دنگ زیائو پینگ (Deng Xiaoping) بودند.

ستیز میان خط رویزیونیستی و خط مائو در میان خلق در تبت، به طور وسیع شناخته شده نبود - اما بسیار حدت می یافت.

خط مائو فرآیند دنباله دار انقلاب را فراخوان می داد که مرحله به مرحله به اجرا در می آمد - فرایندی که بنیاداً سازمان دهنده توده های مردم تبت و متکی بر خود آنان بود.

مائو در طول دهه ۵۰، مَصِر به بنای صبورانه سازماندهی انقلابی در تبت بود. در اوایل دهه ۶۰، اتحاد بزرگی از رعیت های تبتی و ارتش رهایی بخش خلق - با آزاد سازی توده ها از قید رعیتی و بردگی، مصادره زمین از طبقه حاکم و ممنوعیت

بسیاری از عملکردهای ستمگرانه کهنه - اساس جامعه ستمگر کهنه را در هم کوبید. این پیشرفت و کاربست عظیمی برای خط مائو بود.

مائو اعتقاد داشت اگر قرار بود خلق برآستی رهایی یابد، انقلاب باید به آنسوی اصلاحات ارضی پیشروی می کرد. او آرزوی توسعه سیستماتیک یک سازمان کلکتیو نوین در روستاها را داشت - چنانکه توده های دهقان بتوانند منابعشان را به اشتراک بگذارند: کانال های آبیاری حفر کنند، جاده بسازند، میلیشاهای مسلح تشکیل داده و مدارس برپا کنند. مائو بر این اعتقاد بود که بدون اشتراکی سازی سوسیالیستی، دهقانان فقیر نهایتاً مورد تعدی دهقانان ثروتمند و استثمارگران نوین قرار می گرفتند. این امر همچون بقیه چین در مورد تبت هم صدق می کرد. بحث مائو بر سر یک بنیان صنعتی سوسیالیستی خودکفا در سرزمین کوهستانی تبت بود که نیازهای مردم آن را برآورده سازد. و مائو آرزوی چنان انقلابی در ایده ها را داشت که خرافات نفرت انگیز باقی مانده از گذشته را ریشه کن کرده و بر این اساس شکوفایی فرهنگ رهایی بخشی تبتی را به بار آورد.

اما دیدگاه نیروهای قدرتمند رویونیست به تبت بسیار متفاوت بود. آنها علاقه ای به پتانسیل انقلابی خلق تبت نداشتند. آنها بدنبال انکشاف نظامی «سودمند» برای بهره کشی از ثروت های تبت بودند. - بنابراین این منطقه می توانست فوراً در چین «مدرن» رویایی آنها شرکت داده شود.

رویزیونیست ها قصد داشتند دهقانان تبتی را به تولید کنندگان سودآفرین غله تبدیل کنند. آنها برای ارسال کارگران و تکنیسین ها از سایر مناطق چین، جهت توسعه معدودی صنایع مبتنی بر معدن نقشه می کشیدند.

رویزیونیست ها می خواستند ظواهری از فئودالیسم که مانعی بر افزایش تولید تبت بود را حذف کنند. ولی بر آن بودند که به حکمرانان فئودال قدیم - برای استفاده از تشکیلات و ایدئولوژی فئودالی آنها به مثابه وسیله ای برای تحکیم حاکمیت جدید رویونیستی - سهمی دائمی در قدرت اعطا کنند.

همه می دانستند که اشرافیت لامائیست در تمام توطئه های ضد انقلابی دست داشته است. ولی رویزیونیست ها اعتقاد داشتند که آنها می توانستند نخست، با تضمین حراست از نمودهای مختلف جامعه کهن در برابر توده ها و دوم با تکیه بر قدرت خرد کننده ارتش رهایی بخش خلق، از چنین دسیسه چینی هایی بازداشته شوند.

این خط بوضوح در تخاصم با توده های خلق تبت بود. توده ها را نا امیدانه عقب مانده به حساب می آورد، در حالیکه اتحاد خود را با ستمگران آنها پایه ریزی می کرد. این خط با تکرار عبارت «شرایط ویژه تبت» خود را توجیه می نمود - ولی در عمل رویکرد «شوینیستی هان» همه جانبه ای را علیه هر چیز تبتی اتخاذ کرده و انتظار داشت که در نهایت تبتی ها را در ملیت هان - ملیت اکثریت در چین - جذب و حل نماید. رویزیونیست ها قادر به تحمل مردمی که برای انقلاب بپا خیزند، نبودند.

بویژه رویزیونیست ها دشمن هر برنامه جهت [به راه انداختن] امواج نوین انقلابی در تبت بودند. آنها مخالف تدابیر سوسیالیستی - شامل مالکیت اشتراکی زمین و پایه خود اتکای صنعتی - بودند. آنها می گفتند این چیزهای سوسیالیستی زودرس، نفاق افکن و ناکارا خواهد بود و برای همیشه موجب گسست «جبهه متحد» آنها با فئودال ها خواهد شد.

بطور خلاصه خط رویزیونیستی در تبت، در اصل نقشه ای برای حاکمیت ستمگر نوین بود که طی آن رویزیونیست ها (در اتحاد با ستمگران قدیم) برای بهره کشی از تبت بر توانایی های نظامی تکیه می کردند. این «راه سرمایه داری» از هر جهت، به شدت در تضاد با خط مائو بود.

این برنامه رویزیونیست ها آشناست، چون این خط دقیقاً همان سیاست های ستمگرانه سرمایه داری است که از زمان شکست مائوئیست ها در ۱۹۷۶، توسط دولت و نیروهای دنگ زیائو پینگ در تبت اجرا می گردد. مائو انقلاب کبیر فرهنگی

پرولتاریایی را دقیقاً برای غلبه بر همان نیروهایی به راه انداخت که امروز به خلق چین (منجمله تبت) تعدی می کنند.

انقلاب چون صائقه بر لهاسا می کوبد

"وارثین انقلابی پرولتاریا، همواره در طوفان های کبیر پرورش می یابند." - مائو تسه تونگ

در ۱۹۶۶ رویونیست های تبت بسیار متکبر شده بودند. ارتش، تحت کنترل آنها بود و در پکن روابطی قوی منجمله با لیو شائو چی و دنگ زیائو پینگ داشتند. رویونیست برجسته تبت ژنرال ارتش رهایی بخش خلق، ژانگ گوخوا (Zhang Guohua) بود که در ۱۹۵۰ وارد تبت شده بود و آن را چون «قلمرو پادشاهی» شخصی خود می دید.

نیروهای ژانگ برای جان به در بردن از کارزار جدید مائو نقشه کشیدند. آنها از تاکتیک «تکان دادن پرچم سرخ بر علیه پرچم سرخ» استفاده می کردند. با اعلام انقلاب فرهنگی، «گروه انقلاب فرهنگی» رسمی خود را سازمان دادند. آنها - با اعلام اینکه هر خانه باید پرچم سرخ آویزان کرده و تصویری از رفیق مائو را به نمایش بگذارد - تبت را لفظاً به رنگ سرخ درآوردند. بلندگوها سرودهای انقلابی پخش کردند و خیابان ها نام های نو گرفتند. مقام های تبت برای «اثبات» شور و شوق انقلابی شان اعلام کردند که "در تبت دو راه وجود ندارد". آنها گفتند نیروی اصلی ارتجاعی، فئودال هایی هستند که توسط سیا پشتیبانی می شوند و بنابراین مبارزه مسلحانه ارتش رهایی بخش خلق فعالیت اساسی انقلابی همچنان مورد نیاز است. بطور خلاصه، رویونیست ها می خواستند انقلاب فرهنگی در تبت به نظم در تولید، مطالعه آرام و عملیات ارتش منحصر شود. آنها گروه هایی را به هر کارخانه و مدرسه می فرستادند تا مطمئن شوند که جنبش رشد یابنده گاردهای سرخ از کنترل شان

خارج نمی شود. نیروهای قدرتمند در پکن، منجمله صدراعظم ژوئن لای (Zhou Enlai)، یکی از برجسته ترین مقامات دولتی، سعی می نمود با دستور به گارد سرخ مبنی بر ماندن در خارج تبت [به برنامه های رویزیونیست ها] یاری رساند. آنها حتی برای بدرقه گاردهای سرخ مهمانی شام ترتیب دادند. ولی گاردهای سرخ از ترک [تبت] سر باز زدند.

انقلاب فرهنگی تبت چون خرمی در آتش شعله کشید. گاردهای سرخ در هر سو شکل گرفتند و خانه را به لرزه در آوردند. بعضی سازمان های گارد سرخ به سرعت زیارتگاه جوکهانگ (Jokhang) در لhasa را تسخیر کردند - این اعلام جنگ به کسانی بود که با ادامه ستمگری و خرافه پردازی فئودالیسم مدارا می کردند. حاکمین بهت زده این حرکت را غیرقانونی و «ضد انقلابی» خواندند. تسخیر بناها افزایش یافت.

گاردهای سرخ می خواستند بدانند چرا مقامات ارشد حزب، اربابان و لاماهای برجسته - نظیر دالایی لاما، پانچن لاما (Panchen Lama) و انگاوانگ جیگمه انگابو (Ngawang Jigme Ngabo) - را به عنوان «رهبران خلق تبت» پیش می کشند. گاردهای سرخ افشا کردند که دنگ زیائو پینگ حتی عضویت در حزب کمونیست را به لایه های فوقانی لاماهای پیشنهاد داده است. آیا تحلیل طبقاتی و پراتیک اجتماعی نشانگر این نبود که چنین نیروهایی ستمگرند؟

یک رساله مربوط به این دوران درباره شرایط ویژه تبت می گوید که این بی معنی بود که تبت "منطقه ای خالی از مبارزه طبقاتی است." گاردهای سرخ می گفتند که حاکمین در حال نقض این اصول مائوئیستی بودند که "هسته خط انقلابی صدر مائو، مشی توده ای است ... ایمان کامل به توده ها، سپردن ابتکار عمل به توده ها و مفتخر بودن بخاطر اتکا به توده ها."

نخست مصادره قدرت، سپس کاربست قدرت

"در وضعیت جدید انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، در میان هلهله طبل های جنگی که خط ارتجاعی بورژوازی را رد می کنند، مراکز عالی فرماندهی شورش انقلابی لهاسا زائیده شدند!... ما را از باد و طوفان، یا شن های روان یا صخره های جناب هراسی نیست. خیالی نیست اگر یک مشت رهرو سرمایه داری که صاحب قدرت هستند به ما تهمت زنند یا تهدیدمان کنند. باکی نیست اگر بورژوازی سلطنتی بسوی ما لجن پراکنی یا فحاشی کند. ما مصممانه انقلاب و شورش برپا خواهیم نمود. شورش، شورش و شورش، از ابتدا تا انتها، برای ساختن دنیای نوین سرخ و درخشان پرولتاریا!" - تاسیس گاردهای سرخ «شورشیان انقلابی»، دسامبر ۱۹۶۶

صدها گروه گارد سرخ برای تشکیل شورشیان انقلابی به هم پیوستند. آنها در میان توده ها پا گرفتند: آنها نسلی کاملاً نوین بودند از فعالین و دانش آموزان تبتی، رانندگان کامیون، سربازان معمولی، کادرهای سطح پایین و گاردهای سرخ که از دیگر نقاط چین می آمدند.

بعضی از مردم متعجب خواهند شد اگر بدانند که انقلاب فرهنگی برای خلق تبت بوسیله احکام حزب کمونیست و گاردهای سرخ «وارداتی» از سایر نقاط چین اعمال نشد. حتی طرفداران دلایی لا ما مثل جان آودون (John Avedon) و «گزارش های تبعید» تأیید می کنند که از همان ابتدا جمع کثیری از جوانان تبتی به شورشیان انقلابی پیوستند و جمع کثیری از کادرهای تبتی مسن تر [نیز] مشتاقانه به مبارزه ملحق شدند.

تبتی ها در هر دو سوی این انقلاب درگیر شدند. بعضی - که مائوئیست ها آنها را «بورژوازی سلطنتی» نامیدند - به امید تبدیل شدن به یک قشر ممتاز نوین با رویزونیست ها همراه شده و از آنها دنباله روی کردند. بقیه، بخصوص جوانان سابقاً رعیت و برده، برای پیشرانیدن انقلاب بسوی سوسیالیسم اشتیاق داشتند. در دوران

طوفان ها، یک نسل کامل از فعالین کمونیست تبتی آبدیده شدند و جریان مائوئیستی در میان توده های مردم تبت بسیار عمیق تر ریشه گرفت. در ژانویه ۱۹۶۷، وقتی سازمان های مائوئیست قدرت را در شانگهای قبضه کردند، شورشیان انقلابی تبت اعلام کردند که آن ها نیز قدرت را از ژانگ، این «بار گران بر دوشن تبت» مصادره خواهند کرد. در ماه فوریه کارگران شورشی مجموعه صنعتی پشم بافی لینچی (Linchi)، کارخانه را به اشغال خود درآوردند - این اولین مصادره قدرت بدست انقلاب فرهنگی تبت بود. شورشیان انقلابی تبت روزنامه تبت دیلی (Tibet Daily) و بخشی از پایتخت را تصرف کردند. یک مبارز شورشی گفت: "انواع متفاوت سازمانهای مبارز که دست به عمل زدند، ابتدا توسط «خط ارتجاعی»، «غیر قانونی» اعلام شدند ولی بعداً تائید رفیق مائو را بدست آوردند." این تحرکات شجاعانه و خطرناک بود.

ژانگ از ترس بازداشت یک ضدحمله را برنامه ریزی کرد و سپس از لهاسا فرار کرد. واحدهای وفادار پلیس شروع به ساخت یک گروه محافظه کار «گارد سرخ» موسوم به اتحاد بزرگ نمودند. این [گروه] خود را در میان مقامات رده بالای حزب و کادرهای اشرافی تبتی پایه ریزی کرده بود. در طی چند هفته، واحدهای ارتش با پشتیبانی اتحاد بزرگ اقدام به سرکوب شورشیان انقلابی نمودند. این کودتا (که بخشی از جنبش سراسری ضد مائو در چین موسوم به «جریان مخالف فوریه» بود) زمانیکه مائو خطاب به ارتش گفت که باید "از توده های چپ حمایت کند" دفع گردید.

ما از بسیاری جزئیات پیچیدگی ها و گاه مبارزات مسلحانه که در گوشه گوشه تبت رخ داده است بی اطلاعیم. این بخوبی مشهود است که: در سپتامبر ۱۹۶۸، سرانجام دولت جدید، کمیته انقلابی تبت، بنیان گذاشته شد که در آن نیروهای متفاوت حول خط مائو متحد شده بودند. زمانی که این قدرت نوین انقلابی مستحکم گشت انقلاب فرهنگی وارد فاز جدیدی شد که هیچ گوشه ای از زندگی و اندیشه های اجتماعی را بدون تغییر باقی نگذاشت.

ایجاد کمون های خلق

وقتی غازهای وحشی در صفوف متشکل خود پرواز می کنند از فراز کوهستان های بلند گذر می کنند. ما مردم فقیر می توانیم بر هر مشکلی غلبه کنیم به شرط آنکه متحد و یار همدیگر باشیم. - تسرینگ لامو (Tsering Lamo) رهبر کمونیست انجمن زنان یک شهرستان راه سوسیالیستی را برای بردگان سابق تشریح می کند. رهایی یابی خلق تبت بصورت تنگاتنگی به حل انقلابی مالکیت زمین و تولید گره خورده بوده و هست. بعد از اصلاحات ارضی در اوایل ۱۹۶۰ نظم جدید بر پایه خرده مالکیت خصوصی مزارع بنا شد که بذر ستم جدیدی را در بر داشت. ثروتمند و فقیر دوباره پدیدار شدند بطوریکه کشاورزان مرفه اقدام به اجیر کردن همسایگان فقیرتر خود و خرید سهم آنها می نمودند. رعیت ها با تمرکزی که بر بقای خانواده داشتند غالباً در برابر تلاش های مداوم فئودالی برای احیاء، گرفتار عدم سازماندهی مفرط بودند.

با پیروزی خط مائو در ۱۹۶۹، سازماندهی مزارع جدید آزمایشی - موسوم به کمون خلق - در مناطق روستایی سرزمین وسیع تبت آغاز شد. روش های کلکتیو که جاده های جدید تبت را ساخته بود اکنون برای تغییر زندگی روستایی مورد استفاده قرار می گرفت. در هر کمون صدها برزگر بصورت کلکتیو بر روی زمین کار می کردند. محصولات اشتراکی بر اساس «درجه کار» (work-points) - که شاخصی برای کار هر فرد بود - تقسیم می شد. در ۱۹۷۰ تقریباً ۶۶۶ کمون در ۳۴ درصد نواحی مسکونی منطقه گشایش یافت. بزودی کمون ها در همه جا بودند.

هم کار صبورانه و هم مبارزه طبقاتی طوفانی برای ایجاد چنین تحولاتی اتخاذ گردید. بعضی دهقانان تنها زمین خود را می خواستند - و چشم انداز بزرگتر را نمی دیدند. غالباً کشاورزان فقیر، مانند زنان سابقاً برده علاقمند به آزمایش راه های نوین برای اولین بار بودند. دیکتاتوری خلق بر ستمگران - اربابان و لاماهاى برجسته

- بکار بسته شد. اکنون آنها نیز - چه دوست داشتند و چه نه - باید کار می کردند. ضدانقلابیون افشا شده و تحت تعقیب قرار گرفتند.

برای قرن ها، کار اجباری مردم به خدمت اشراف بیکاره و ساختن معابد برای تقدیس خرافات در آمده بود. اکنون کار اشتراکی، کانال های آبیاری و آب آشامیدنی را برای ۸۰ درصد مزارع ثبت فراهم می آورد. چون بقای هر خانواده، دیگر تنها به قطعه زمین خود وابسته نبود، برای دهقانان این امکان فراهم می شد که [کشت و استفاده] از ده ها سبزیجات، میوه جات و محصولات جدید را تجربه کنند.

برخی تجربه ها موفق بود و برخی نه. خود مبارزه طبقاتی مقداری از محصولات را از بین می برد. ولی گام های بزرگی برای حاصلخیزی زمین برداشته شد. تولید مواد خوراکی در ثبت دو برابر شد.

کمون های خلق همچنین سازماندهی اولین مدارس روستایی، اولین آموزش برای توده ها و اولین واحدهای نمایشی روستایی در تاریخ ثبت را امکان پذیر کرد. مسن تر ها حتی اگر از خود فرزندی نداشتند اکنون مورد مواظبت و توجه قرار می گرفتند. زنان قدرتی جدید می یافتند. یک زن جوان گارد سرخ تبتی می گفت "با توجه به آنکه ما زنان، کار می کردیم، البته کمون ها برای ما چیزهای خوبی بودند." ازدواج های از پیش تعیین شده و چندهمسری متوقف شد. تبعیدی ها شکوه می کردند که بچه ها انقلابی شده و دیگر از والدین مرتجع خود حرف شنوی نمی کنند.

دستورالعمل پزشکان پابرهنة معروف مائوئیست در ثبت منتشر شد و برای تربیت هزاران پزشک در میان رعیت ها مورد استفاده قرار گرفت. بزودی آمار بیمارستان های روستایی در ثبت برابر با ۸۰ درصد آمار کل بیمارستان ها بود - و پرسنل درمانی از بیمارستان های شهری در شرق چین می رسیدند. بیش از ۶۴۰۰ پزشک پابرهنة زن بودند (که تا پیش از این در عقاید دین بودایی از استفاده دارو منع شده بودند).

کمون های خلق به سرعت قدرت سیاسی دهقانان را افزایش می دادند. اعضای کمون بوسیله ارتش رهایی بخش خلق سازمان یافته و مسلح می شدند. هر کمون یک باریگاد میلیشای یولماگ (yulmag) برای مبارزه با ستمگران ایجاد کرد. آنها باندهای کنترا های دالایی لاما که توسط سیا تربیت یافته بودند را شکار کرده و انواع و اقسام دیگر دارودسته های فئودالی را تارومار می کردند. این میلیشاها گواهی بر حمایت توده ای از تحولات انقلابی در تبت هستند.

خط رویزیونیستی سرنگون شد. گام های سترگی برای پیشرفت یک پایه صنعتی سوسیالیستی جدید در تبت برداشته شد. در ۱۹۶۴ تنها ۶۷ کارخانه وجود داشت. در ۱۹۷۵، ۲۵۰ بنگاه اقتصادی به وجود آمده بود - که بسیاری از آنها به نیازهای کشاورزی و محلی خدمت می کردند. واحدهای برقآبی کوچک، الکتریسیته را برای مردم به ارمغان آوردند. کالاهای کارگاهی برای اولین بار در دسترس توده ها قرار گرفت: عینک آفتابی کوری ناشی از آب مروارید را که در میان مسن تر ها شایع بود کاهش داد. زودپزها بسیاری بیماری های کشنده کودکان را که توسط پخت و پز قدیمی تبتی منتقل می شد محو کردند. ابزار کشاورزی جدید، تولید را افزایش داده و زندگی را ساده تر کردند.

انقلاب در افکار خلق

"انقلاب کمونیستی گسست بنیانی از مناسبات کهنه مالکیت است. عجیب نیست که پیشرفت آن گسست بنیانی از ایده های کهن را در برگیرد." - کارل مارکس و فریدریش انگلس، ۱۸۴۸

"ما رعایای از قید و بند رها شده، امروز سرودها و رقص ها و نمایش های کهنه و هرزه ای را که رعیت داران را بزرگ کرده و خرافات درباره خدا و موجودات ماوراء طبیعه را رواج می دادند به قعر رودخانه تسانگپو (Tsangpu) پرتاب کرده ایم.

بگذار امواج خروشان رود آنها را چنان براند تا هرگز بازنگردند." - دزومکید (Dzomkyid) رعیت آزادشده ۵۰ ساله از استان گیاتسا (Gyatsa)، ۱۹۶۶ پیش از آنکه آثار صدر مائو را مطالعه کنم، فقط آنچیزی که مال من بود برایم اهمیت داشت. من دقیقاً می دانستم چند تا شمع پهن یک در خانه انبار کرده ام. من حتی می توانستم بدون آنکه به آنها نگاه کنم به شما بگویم چه تعداد آنها خشک و چه تعداد آن تر است. ولی گله کلکتیو به همان اندازه برایم اهمیت نداشت. درس های صدر مائو نگاه من به جهان را گسترش داد. در زندگی کنونی هفتم روشن است. امروز نه تنها کلکتیو که کل جهان و انقلاب جهانی برای من اهمیت دارد - یک چوپان تبتی، ۱۹۶۷.

ما اکنون می دانیم که موتور ها را نه خدایگان بکار می اندازند و نه اجنه. ما آن ها را با دست لمس کردیم و دیدیم که برخلاف آنچه که لاماها به ما می گفتند این خون بچه ها نبود که آن ها را براه می انداخت. - یک ماشینکار تازه کار تبتی در انقلاب فرهنگی، مائوئیست ها به «چهار کهنه» - ایده های کهنه، سنت های کهنه، فرهنگ کهنه و عادات کهنه - حمله کردند. و در تبت کهنه های بسیاری برای به چالش کشاندن بود. خرافات سنگین مذهبی مانع مبارزه خلق بود. این ابزار اساسی حاکمیت کهنه فئودالی بود و توسط رویزیونیست های نوین نیز مورد استفاده قرار گرفت.

پیش از انقلاب فرهنگی، اکثر رعایا هرگز درباره موضوعاتی که توسط حاکمین مذهبی تعیین می گردید، بحثی نکرده بودند. خیش آهنی، چرم دباغی شده، شیرخشک، چیدن پشم گوسفندان، طب سوزنی، عمل جراحی، فلزکاری، همه گرفتار تابو های تعصبات بودایی بودند. زنان در حصار تابوهای بی شمار محبوس بودند. خوردن بسیاری از حیوانات که مقدس شمرده می شدند ممنوع بود. در دهه ۵۰ اولین دانشجویان پزشکی تبتی، غالباً شب ها سخت دعا می کردند و از خدا بخاطر گناہانی که در طول روز مرتکب می شدند طلب مغفرت می کردند.

راه های نوینی کشف شد تا به توده ها کمک کند خود را از زنجیرهای خرافات رها کنند. زنان جسور رعیت گروه هایی را برای شکار حیوانات مقدس و «باریگاههای آهن» را برای شکستن تابوهای شخم زنی سازمان دادند. در ۱۹۶۶، صدهزار کشاورز یک کارزار توده ای دو ماهه برای تارومار کردن موش های صحرایی، جوندگانی که غله آنها را می خوردند، برپا کردند. در گذشته راهب ها با گفتن اینکه این موش ها از شپش های تن بودا تناسخ یافته اند، از آنها حراست می کردند.

گسترش ایدئولوژی کمونیستی - بویژه نوشته های صدر مائو تسه تونگ - نقش اساسی در انقلاب افکار ایفا کرد. مقامات برجسته رویزیونیست با انتشار کتاب سرخ مائو در تبت مخالفت کرده بودند. ولی بزودی ده ها هزار کتاب سرخ که به دو زبان نگارش یافته بود - در جلد های قرمز سنتی مدل تبتی - منتشر شد. از بر کردن نقل قول های مهم و سرودهای انقلابی بویژه طرفدار داشت، زیرا بسیاری از مردم فقیر توان خواندن را نداشتند.

در دامنه کوه ها در جایی که پیش از این دعاها حک می شدند، حکاکی های عظیم نقل قول های انقلابی از صدر مائو به چشم می خورد. در گذرگاه های کوهستانی، اهتزاز پرچم های سرخ نو نشان آن بود که خلق، قدرت را در دست دارد. چوپانان در علفزارها تعریف می کردند که چطور گروه های تبلیغاتی ارتش رهایی بخش خلق مائو تسه تونگ به آنها کمک کردند تا بر مصیبت زمستان غلبه کنند. در گذشته، آنها باید تن به «تقدیر» خود می دادند و بسیاری اینچنین جان می باختند. اکنون آنها برای حفظ جان و گله شان بصورت کلکتیو برنامه ریزی می کردند. یک چوپان پیر می گفت: "با اندیشه مائو تسه تونگ، ما جرئت داریم حتی به جنگ با خدا برویم!"

پایین کشاندن سنگرهای فئودالی لاماه

"این دهقان ها هستند که خدا/ های دروغین را ساخته اند، و وقتی زمانش برسد با دستان خود این خدا/ ها را دور می ریزند." - مائو تسه تونگ، ۱۹۲۷

هزاران صومعه وجود داشت که به عظیم ترین وحشت های خرافه پردازی شده دم می دادند. در روزهای شدید انقلاب فرهنگی این قلعه های فئودالی خود هدف قرار گرفته شدند. در یک جنبش عظیم توده ای، بسیاری از صومعه های تبت تخلیه و بنایشان پایین کشیده شد.

حامیان فئودالیسم تبتی غالباً می گویند که این پایین کشیدن ها «تخریب بی فکرا» یا «نسل کشی فرهنگی» بود. ولی این دیدگاه از ماهیت طبقاتی حقیقی این صومعه ها چشم پوشی می کند. این صومعه ها سنگر های مسلحی بودند که برای قرن ها بر زندگی دهقانان سایه انداخته بودند. تحت خط رویزیونیستی، بسیاری از صومعه ها با سوبسیدهای پرداختی دولتی زنده نگه داشته شدند. این سنگر ها به این ترس موجه پا می دادند که امکان بازگشت گذشته وجود دارد. - توطئه ای از پس توطئه پشت دیوارهای صومعه ها طراحی می شد. پایین کشیدن این صومعه ها هر چیزی می توانست باشد به جز «بی فکری». این ها کنش های هوشیارانه سیاسی برای رهایی خلق بود!

تمام گزارشات در دسترس نشان می دهد که پایین کشاندن [صومعه ها] تقریباً با شرکت انحصاری خود رعیت های تبتی که بوسیله فعالین انقلابی رهبری می شدند انجام گرفت. اجتماعات توده های رعایای سابق در برابر دروازه ها گرد می آمدند تا برای نخستین بار جسورانه به حریم مقدس وارد شوند. ثروت قرن از پس قرن به تاراج رفته آنها آشکار شد. اشیاء تاریخی با ارزش ویژه برای آیندگان حفظ گردید.

مصالح با ارزش ساختمانی از این استحکامات برداشته و برای ساختن خانه ها و راه ها در میان خلق تقسیم می شد. یک تبعیدی تعریف می کند که چه بلوک های

چوبی مقدسی که بدست رعیت ها رבוده و برای سوخت یا خراطی ابزار کشاورزی جدید بکار رفت. عناصر عقب مانده ادعا می کنند که بخاطر عدم مشارکت، مورد انتقاد قرار گرفته اند. اکثر بت ها، متن ها، پرچم های ادعیه، چرخ های دعا و دیگر نمادها - به روشی قدرتمند برای در هم کوبیدن خرافات قرون کهن - در ملاء عام نابود شدند. بدست نیروهای انقلابی مسلح، نابودی چون تعبیری پایانی بر رویاهای تقدیرگرایان پی در پی از بلندای آسمان فرود می آمد.

بعدها در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، معدودی صومعه لامائیست جهت استفاده به عنوان زیارتگاه های مذهبی و موزه های آثار باستانی ملی بازسازی شد. ولی حکم انقلاب فرهنگی این بود که صومعه ها دیگر نباید هرگز به مثابه سنگرهای فئودالی که حیاتشان بر رنج توده ها استوار است، وجود داشته باشند.

مبارزه دشوار بر سر چهار کنه و چهار نو

مانند تمام انقلاب ها، انقلاب فرهنگی تبت، از میان مباحثات و مبارزات پیچیده پیشروی کرد. «چهار کنه» مورد انتقاد قرار می گرفت و انقلاب برای بوجود آوردن «چهار نو» - /یده های نو، رسوم نو، فرهنگ نو و عادات نو - می جنگید. مسائل مهمی برانگیخته می شد و بارها بر سر آن مبارزه در می گرفت: چه رسومی فرهنگ فئودال های ارتجاعی هستند و چه رسومی فرهنگی ملی تبت؟ اشاعه شکل های فرهنگی که انقلاب در مناطق شرق چین توسعه داده بود انقلابی بود یا شوونیسم هان؟ بافتن موی سر به سبک رعیتی، فئودالی بود یا فقط تبتی بود؟ آیا دعا کردن برای مردم در هنگام دیدار آنها ارتجاعی بود - و چگونه می توانست ارتجاعی باشد؟ شوونیسم هان (تبعیض های ضد تبتی در میان خلق اکثریت هان) یک معضل باقی مانده بود. هان سویین در کتاب ۱۹۷۷ خود درباره تبت، شواهدی دال بر این بدست می دهد، او در آنجا بر عقیده عده ای در حزب صحه می گذارد که معتقد

بودند تحصیلات بالاتر در تبت باید به زبان هان صورت بگیرد زیرا بعقیده او، زبان تبتی برای بیان مفاهیم موضوعات مدرن نظیر شیمی ناتوان بود.

در همان زمان، دیگران بر سر خط مائو در مورد مسئله ملیت های اقلیت مبارزه می کردند. وقتی آن خط، رهبری را در دست داشت، فرهنگ تبت در حال شکوفایی بود. اولین ماشین تحریرهای تبتی - که ارتباطات و ثبت ساده تر به زبان تبتی را میسر می کرد - ساخته شد. یک گویش تبتی ترویج گردید تا مردم از تمامی مناطق بتوانند ارتباط برقرار کنند. فیلم هایی به تبتی دوبله شد. میلیون ها کتاب در تبت به انتشار رسید - که بسیاری از آنها به تئوری و پراتیک آزادبخش مرتبط بودند. داستان های کوتاه و نمایشنامه های تبتی منتشر شد. و تعداد بسیاری از جشنواره های تبتی به جنبش فتوحات نوین خلق - کمون های خلق و محصولات پر بار - تبدیل گردید.

طب باستانی تبت مطالعه شد و برای اولین بار اکتشافات گیاهی در دسترس طبقات تحتانی قرار گرفت.

رهبران نوین انقلابی از میان خلق تبت سر برون آوردند. در ۱۹۷۵، نیمی از رهبران برجسته بومی تبت بودند. نیمی از اینان کادرهای جدیدی - غالباً با پیش زمینه رعیت و برده - در اوان سی سالگی بودند. زنان در همه سطوح به رهبران برجسته بدل می شدند. در یک استان تمام کمیته انقلابی زن بودند. از بیش از ۲۷۰۰۰ کادر تبتی، ۱۲۰۰۰ نفر زن بودند. یک زن تبتی، به نام فانتوگ (Phanthog) در ۱۹۷۵ به قله اورست صعود کرد.

در طی انقلاب فرهنگی، پسر جوان انقلابی یک برده چوپان به نام جدی (Jedi) گفت "من کجا بودم و ما مردم تبت شبیه چه چیزی بودیم، اگر صدر مائو و انقلاب به سوی ما نیامده بودند؟"

آخرین نبردهای کبیر

"ما در تکاپوی انجام کارهایی بودیم که پیشینیان ما هرگز به آن نپرداخته بودند و راهی را در پیش گرفته بودیم که آنها هرگز بدان قدم نگذاشته بودند." - یک کمونیست کهنه کار تبتی، ۱۹۷۵

یک ناظر عینی درباره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری در تبت، حقیقتی اساسی را ثبت کرده است: "اکنون شما رعایای آزاد شده را در لباس های ژنده نمی بینید که کجاوه نجیب زاده پوشیده در جامه های گرم، با انگشتانی فیروزه نشان و النگوهای زرین بر دست را حمل کنند." نظام نفرت انگیز کهنه فئودالی لامائیستی به دست خود مردم متلاشی شد. زندگی خلق بهبود یافت. بیماری ها کاهش یافت. جمعیت افزایش پیدا کرد. انزوای کرخت کننده تبت قدیم در هم شکست. سواد خواندن و نوشتن و شناخت علمی پایه ای در میان خلق رواج یافت. حتی دشمنان مائوئیسم اقرار می کنند که شکاف عظیم بین فقیر و غنی محدود شد.

در همان زمان انقلاب فرهنگی بیانگر چیزی بیش از شکست تاریخی فئودالیسم بود. انقلاب فرهنگی برای ده سال از انجام نقشه های رویزیونیستی - تبدیل مردم تبت به بردگان مزدی در یک چین سرمایه داری - جلوگیری کرد.

ولی جنگ مرگ و زندگی بین مائوئیسم و رویزیونیسم پایان نیافته بود.

در ۱۹۷۱ یک کودتای مهم رویزیونیستی در پکن شکست خورد. ژنرال قدرتمند، لین پیاو (Lin Piao) افشا و سرنگون شد. بعضی از حامیان نزدیک وی رهبران رده بالای کمیته انقلابی تبت بودند و قدرت را از دست دادند. در ادامه مبارزه، رن رونغ (Ren Rong) از پیشداران «جریان مخالف فوریه»، ناگهان به عنوان رهبری جدید در تبت پدیدار شد. دلسردی راستگرایانه بر فراز تبت سیطره انداخت. در حمایت از به اصطلاح «چهار آزادی پایه ای» (فرايض دينی، تجارت، قرض دادن پول همراه با بهره و اجیر کردن کارگر و مستخدم) کارزاری در تبت به راه انداخته شد. پس از شورش رعیت داران در ۱۹۵۹، این شعار «چهار آزادی» هرگز تأیید نشده بود. طبقات فوقانی

تبت به پست های عالی بازگشتند. باب مذاکره با دالایی لاما - برای بازگرداندن او به یک منصب برجسته - گشوده شد.

نیروهای انقلابی دوباره سازمانیابی نموده و ضد حمله ای ترتیب دادند. در اواخر ۱۹۷۲، یک کارزار نوین به انتقاد از «زیاده روی بورژوازی، انگیزه سود و ائتلاف اقتصادی سرمایه دارانه» پرداخت. گفتگوهای پشت پرده با دالایی لاما بسرعت متوقف شد. در ۱۹۷۴ یک کارزار در سطح ملی علیه اعاده سرمایه داری به راه افتاد که «کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفسیوس» نام گرفت. در تبت این [کارزار] برای تعمیق آگاهی ضد مذهبی خلق و تصریح دوباره این حکم انقلابی که راهب های اشرافی امثال دالایی لاما «گرگ های ردپوش» هستند، بکار رفت. در سراسر چین پیام اصلی کارزار این بود که «رهروان سرمایه داری همچنان در راه سرمایه داری قدم می گذارند» و این بسیار صحیح بود.

در سراسر چین مبارزه سختی میان نیروهای مائو و نیروهای رویزیونیست در گرفت. و در پایان رویزیونیست ها موفق به زدن ضربه قطعی به نیروهای انقلابی مائوئیست شدند. در اکتبر ۱۹۷۶، در مدت کوتاهی بعد از مرگ مائو، راست های رویزیونیست کودتایی را در پکن تدارک دادند. آنها نزدیک ترین طرفداران مائو را بازداشت و آغاز به تصفیه انقلابیون در سراسر کشور نمودند. آنها تمام سیاست هایی را پیاده نمودند که مائو و انقلاب فرهنگی آنها را پس زده بودند. دشمن مائو، دنگ زیائو پینگ، به قدرت رسید.

برنامه رویزیونیست ها در تبت، در اواخر سالهای ۱۹۷۰ بطور کامل به اجرا درآمد. این [سیاست ها] به سرکوب مردم در ۱۹۸۰، احیای حقوق روحانیت صومعه، بهره کشی تمام عیار از منابع معدنی و ذخایر چوب تبت و استفاده تجاری از «فرهنگ تبت» در شکل دیزنی لندن عصر جدید برای عرضه به توریست های ثروتمند منتج شد. - تمام اینها تنها به این علت میسر شد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و خط مائو شکست خورد. در بخش بعدی این مجموعه، اتفاقات فوق را با جزئیات بیشتری بررسی خواهیم کرد.

فصل ۴

ستم باز می گردد
پس از کودتا در چین

تصادم دو خط در تبت

انقلابیون مائوئیست علیه آن نیروهای پرقدرت درون حزب مبارزه می کردند که می خواستند راه سرمایه داری را در چین، منجمله در تبت پیاده کنند. در بخش سوم، نقشه این «رهروان سرمایه داری» - که دنگ زیائو پینگ از رهبران آنان بود - را شرح دادیم. آنها خود را «کمونیست» می نامیدند و از ساختمان «یک دولت مقتدر مدرن سوسیالیستی» سخن می گفتند، ولی در واقع پس از سرنگونی فئودالیسم قصد متوقف نمودن انقلاب را داشتند. مائو تسه تونگ - با «رویزیونیست»، «رهرو سرمایه داری» و «کمونیست دروغین» نامیدن این نیروها - آنها را دشمنان سرسخت انقلاب محسوب می کرد. مائو می دید که تقلید آنها از روش های «سودمند» کاپیتالیستی برای چین، بارآور قطبیت طبقاتی و استثمار سرمایه داری بود. حاصل این بود که بار دیگر نفوذ و حکفرمایی سرمایه گذاران و استثمارگران خارجی در چین برقرار شود.

تقابل بین خط کمونیست انقلابی مائو و خط سرمایه داری رویزیونیست در تمام مسائل مربوط به تبت، بسیار واضح و آشکار بود.

خط مائو سازماندهی و اتکا بر توده های خلق تبت طی یک فرآیند ادامه دار انقلابی را فراخوان می داد. او تحمیل تحولات به سرزمین های اقلیت های ملی، پیش از آنکه توده ها قادر به شرکت در امر رهایی خودشان شوند را نمی پذیرفت. مائو بارها تعصبات سنتی «شوونیستی هان» که خلق تبت را «عقب مانده» و «بربر» محسوب می نمود، رد کرد. مائو رویای انقلابی در ایده ها را در سر می پروراند که خرافات نفرت انگیز گذشته را ریشه کن کند و بر پایه آن شکوفایی نویدبخش فرهنگ تبت میسر گردد. او بحث می کرد که توده ها برای رهایی خود، به ایدئولوژی انقلابی نوین مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم نیاز دارند.

مائو تاکید می کرد که برای رهایی راستین توده های خلق، انقلاب باید - از جمله با [تاسیس و رشد] کمون های خلق در مناطق روستایی - به ماوراء اصلاحات ارضی ضدفئودالی و بسوی سوسیالیسم حرکت کند. مائو بر لزوم یک شالوده صنعتی خود اتکای سوسیالیستی در سرزمین کوهستانی تبت که تامین کننده نیازهای مردم آن باشد، اصرار داشت.

رویزیونیست ها برنامه ای کاملاً متفاوت برای تبت داشتند: آنها سیستمی «سودآور» برای بهره کشی ثروت های تبت می خواستند - تا این منطقه بتواند به سرعت در چین «مدرن» رویایی آنها شرکت داده شود. آنها توده های تبتی را عقب مانده به حساب می آوردند - و می خواستند تعداد زیادی کارگر و تکنیسین از شرق چین به آنجا بیاورند چون تبتی ها را حقیرتر از تولیدکنندگان سودآور غله می انگاشتند.

رویزیونیست ها شکایت می کردند که «چیزهای جدید سوسیالیستی» انقلاب مائوئیستی، «جبهه متحد» آنها با عناصر کهنه طبقه فئودال را در هم شکسته است. رویزیونیست ها می خواستند به حاکمین فئودال قدیم تبت - جهت استفاده ابزاری از سازماندهی و ایدئولوژی فئودالی آنها برای تثبیت حاکمیت رویزیونیستی جدید - سهمی دائمی از قدرت اعطا کنند.

بطور خلاصه، خط رویزیونیستی برای تبت برنامه ای برای یک حاکمیت نظامی ستمگرانه جدید بود که در آن رویزیونیست ها در اتحاد با ستمگران قدیم، خلق تبت را استثمار می کردند. این همان برنامه ای بود که رویزیونیست ها پس از مرگ مائو در ۱۹۷۶، با سرنگونی طرفداران نزدیک مائو و قبضه کامل قدرت در پیش گرفتند.

نقطه عطف تلخ: کودتای رویزیونیستی ۱۹۷۶

مبارزه طبقاتی پیچیده در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریای از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ بطور مداوم در حال جذر و مد بود. در اوج مبارزات توده ای، تحول سراسر منطقه را درمی نوردید. وقتی انقلابیون مجبور به دفاع می شدند، نیروهای رویزیونیست برای سرنگونی تغییرات انقلابی فشار می آوردند.

در اکتبر ۱۹۷۶، نیروهای انقلابی به یک عقب نشینی قطعی تن دادند. دو هفته بعد از مرگ مائو تسه تونگ نیروهای نظامی وفادار خط رویزیونیستی، رهبران برجسته مائوئیست - از جمله چیانگ چینگ (Chiang Ching) و چانگ چون چیائو (Chang Chun-chiao) - را در پکن بازداشت کردند. این یک کودتای رویزیونیستی بود. پس از سالهای انتقالی، سرمایه داری بیشتر و بیشتر آشکارا به خلق چین حمله ور شد. رویزیونیست بزرگ، دنگ زیائو پینگ به عنوان رهبر ملی دولت جدید طبقه سرمایه داری حاکم پدیدار شد.

این شکست تاریخی در تبت عمیقاً لمس شد. بسیاری از جزئیات [قدرت گیری] ضد انقلاب در تبت هنوز ناشناخته است. به هر حال بخوبی مشهود است رهروان سرمایه داری که هنوز هم بسیاری از سمت های کلیدی تبت را در دست داشتند برنامه خود را بطور کامل به اجرا گذاشتند.

امروز توده های دهقانان تبتی تحت سرکوب و استثمار طبقات جدید ثروتمندی قرار دارند که با کارگزاران دولتی عقد اخوت بسته اند. رویزیونیست ها سیاست

شوونیستی هان را با روانه کردن سیلی از مهاجرین هان بسوی مناطق مرکزی تبت بویژه شهرها اعمال می کنند. نیروهای دولتی و پلیس معترضین را ساکت می کنند. منابع تبت - در خدمت به سود این معبود سرمایه داری - استخراج می شود. (برای مثال نگاه کنید به «پاکسازی رویونیستی» - ضمیمه ۴)

این سیاست ها هیچ ربطی به مائوئیسم ندارد. آنها هر کاری برای احیای سرمایه داری در چین - که مورد حمایت تمام عیار امپریالیست های ایالات متحده است - انجام می دهند.

تصفیه مائوئیست های انقلابی تبت

وقتی در چین انقلابی «آسمان رنگ دیگر شد» حاکمان جدید رویونیست بر روی تحکیم سلطه خود تمرکز کردند. آنها دو نیازمندی فوری در تبت داشتند، نخست سرنگونی و انحلال نیروهای گسترده انقلابی که تحت رهبری خط مائو تربیت و سازمان یافته بودند. و دوم رها کردن تمام نیروهای ضد انقلابی موجود و کشیدن آن ها در زیر پرچم رهبری خود.

یک تصفیه همه جانبه از انقلابیون مائوئیست در حزب و دولت آغاز شد. احتمالاً تعداد بسیاری بازداشت و کشته شدند. مورخ آ. تام گرونفلد مستند نموده که شماری از کمونیست های تبت که در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بشکلی دراماتیک قیام کرده بودند در ۱۹۷۶ بشدت سرنگون شدند: چاینس پرس (The Chinese press) فقط در ۱۹۷۳، در دوره انقلاب فرهنگی عضویت ۱۱۰۰۰ نفر تبتی را در حزب کمونیست چین و جمعیت جوانان کمونیست گزارش داد. یک سال پس از کودتا، حزب کمونیست چین گزارش داد که تنها ۴۰۰۰ تبتی در عضویت حزب هستند. یک دهه بعد حزب کمونیست گزارش داد که در تبت، ۴۰۰۰۰ نفر را - بدون شرح اینکه از این آمار چه تعداد تبتی و چه تعداد مهاجر هان بودند - در

عضویت خود دارد. این اشاره ای است به اینکه همه نسل انقلابیون جوان تبت که اکثر قریب به اتفاق آنها از طبقات محروم و فقیر بودند از قدرت رانده شده بودند. در ۱۹۷۹ رهبری جدید حزبی - متشکل از بسیاری چهره های رویونیست که در طی دوران انقلابی افشا و بی اعتبار شده بودند - تثبیت گردید.

رویزیونیست ها بسوی نیروهایی در میان تبتی ها - منجمله بقایای جان سخت طبقات فئودال لامائیست - که می توانستند به آنها در شکستن کمر انقلابیون یاری رسانند، دست همیاری دراز کردند. با آغاز ۱۹۷۷، رویونیست ها اعلامیه رسمی جامعی منتشر کردند که در آن - با ذکر اینکه مصادرات و سلب مالکیت انقلاب از تمام ستمگران و دشمنان طبقاتی «غیرعادلانه بوده است» - از بازگشت «حقوق» مالکیت و قدرت فئودالی سخن می رفت. آنها رونق و شکوفایی عظیمی را از طریق بازتوزیع مالکیت اشتراکی وعده دادند.

از آوریل ۱۹۷۷، مدت کوتاهی پس از کودتا، انگوانگ جیگمه انگابو بیان داشت که دولت جدید رویونیست "به بازگشت دالایی لاما و پیروان او که به هندوستان فرار کرده بودند خوش آمد خواهد گفت." انگابو یکی از اشراف فئودال تبتی است که در انقلاب فرهنگی از تبت گریخته و سپس به مقام خود بازگشت. این فراخوان عمومی بوسیله مذاکرات سری که دنگ زیائو پینگ با برادر بزرگتر دالایی لاما، گیلو تندوپ برقرار نمود برای بحث بر سر امکان بازگشت بخش عمده طبقه حاکمه فئودال قدیم از جمله خود دالایی لاما پی گرفته شد.

در ۲۵ فوریه ۱۹۷۸، پانچن لاما یکی از بزرگترین استثمارگران تبت قدیم و «تناسخ روح بودا» از زندان آزاد شد و مقام دولتی حساسی به او واگذار شد. سی و چهار تبتی برجسته که در شورش های تحت پشتیبانی سیای سال ۱۹۵۹ شرکت داشتند هم از زندان آزاد شدند. ماموران امریکایی از سال ۱۹۷۷ شروع به مسافرت های متعدد به این منطقه نمودند. تجدید قوای استثمارگران نو و کهنه، صحنه را برای ضد انقلاب تمام عیار در همه جوانب زندگی تبتی آماده نمود.

اصلاحات کذایی در مناطق روستایی تبت

روستاهای بیشمار و اردوگاه های چادرنشین پراکنده، با فواصلی دور از همدیگر در فلات پهناور روستایی تبت قرار دارند. مبارزات و تحولات صورت گرفته در این منطقه - با وجود اینکه قلب تبت محسوب می گردد و سکونتگاه غالب مردم تبت است - عمدتاً توسط تبعیدی های لامائیست و رسانه های غربی نادیده گرفته شده است. وقتی رویزیونیست ها قدرت دولتی را یکجا قبضه کردند بسرعت به سرنگون کردن انقلاب در مناطق روستایی تبت پرداختند.

حاکمیت جدید رویزیونیست مرحله به مرحله کشاورزی سوسیالیستی را برانداخت. در ۱۹۸۰ ابتدا کمون های خلق و سپس تمام گروه های تولیدی کوچکتر محلی با رهبری متمرکز (که هر کدام ۲۰ الی ۳۰ خانوار در بر می گرفت) ملغی گردید. بزودی گروه های تولیدی اشتراکی نیز برانداخته شدند.

مرتجع ها این اقدامات را مکرراً با عباراتی نظیر «به دهقانان قدرتی بیش از زندگی شان اعطا کردن» توصیف می کنند. ولی این [اقدامات] عمیقاً سازمان های دهقانی را به واحد های منزوی خانواده تجزیه کرد. و بار دیگر توده ها را - در برابر نیروهای بازار سرمایه داری و در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی جسارت یافته - بدون قدرت باقی گذاشت. همبستگی [نیروهای ارتجاعی] بیانگر چیزی از گذشته بود. - اینکه خانواده های بلند پرواز می توانند با استثمار همسایه های فقیر خود، دوباره ثروتمند گردند.

نیروهای ارتجاعی تظاهر می کنند که انحلال مزارع اشتراکی در میان دهقانان بطور یکنواختی محبوب واقع شد. این ادعاها در تناقض با اطلاعات در دسترس است. روشن است. برای مثال در تبت، رویزیونیستها در حین اجرای «اصلاحات» ضد انقلابی شان، مالیات را به مدت ۱۰ سال ملغی کردند. آنها امید داشتند که ارتشاء ناشی از «معافیت مالیات» بخش های نا آگاه تر جمعیت دهقانان را خنثی کند.

محتمل است که برخی از دهقانان به بازتوزیع مالکیت اشتراکی - با توجه به قدرت آنی که به مردان درون هر گروه خانواده داده می شد و دشمنان طبقاتی را نسبت به امکان بازپس گیری ثروت ها و امتیازات گذشته شان مطمئن می نمود - خوش آمد گفته باشند. در همان زمان، انقلاب فرهنگی در روستاها بدست فعالین رعیتی پیشرو بذر خود را کاشته بود و بدون شک مبارزاتی علیه اعیان صورت می گرفت.

مشاهداتی از اردوگاه چادر نشینان پالا (Pala)

دو کارشناس برجسته تبت، پرفسور ملوین س. گلدشتاین (Melvyn C. Goldstein) و سینتیا م. بیل (Cynthia M. Beall) در کتاب ۱۹۹۰ خود به نام کوچ نشینان تبت غربی، مشاهدات دست اول و با ارزشی از زندگی جاری مردمان کوچ نشین تبت ارائه کرده اند. گلدشتاین و بیل ۱۶ ماه از سال های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ را در پالا، یک اردوگاه چادر نشین بسیار دورافتاده که سکونتگاه ۳۰۰ نفر از چوپانان یاک بود، گذراندند. این مطالعات، جوامع کشاورزی تبت، جایی که انقلابیون مائوئیست در آنجا عمیق تر ریشه دواندند را توصیف نمی کند و بعلاوه این محققین عمیقاً با فئودالیسم کهنه تبت سمپاتی نشان می دهند. [اما این تحقیقات] بازهم مفید است چون طی آن، بیل و گلدشتاین علیرغم دشمنی شان با انقلاب، بازگشت ستم در مناطق روستایی دورافتاده تبت و اثراتی از ادامه مبارزه طبقاتی را به ثبت می رسانند.

گلدشتاین و بیل گزارش می دهند که حتی در منطقه دورافتاده پالا، کوچ نشینان دارای تاریخ شرکت در مبارزات طبقاتی تبت بودند. در ۱۹۵۹، چوپانان چون نمی خواستند به شورش مسلحانه ضدانقلابی که در خارج لهاسا سازمان می یافت بپیوندند جنگی مسلحانه علیه بو آرگون (Bo Argon) حامی محلی

دالایی لاما، برپا کردند. گلدشتاین و بیل همچنین مستند می کنند که چگونه اکثریت مطلق چوپانان پالا مشتاق برای مبارزه در برابر مامورین محلی، به گینلو (Gyenlo) یکی از دو گروه گارد سرخ تبت در طول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ملحق شدند. انقلاب فرهنگی به مبارزاتی پیچیده حتی در میان چوپانان این مناطق دور دست دامن زد.

گلدشتاین و بیل در ادامه ثبت می کنند که چگونه کودتای ۱۹۷۶ به شکل بنیادینی «دگرگون شدن رنگ آسمان» برای تبت را نمایندگی می کرد: "پایان انقلاب فرهنگی در چین در ۱۹۷۶ و سرنگونی «دارودسته چهارنفره»، یک گروه جدید از رهبران را در حزب کمونیست چین به قدرت رساند که دیدگاه های آنها سرنوشت چادرنشینان پالا را تغییر داد. آنها با در پیش گرفتن یک فلسفه فرهنگی و اقتصادی کاملاً متفاوت از مائو و دار و دسته چهار نفره، به «انقلاب فرهنگی» به عنوان یک فاجعه برای چین می نگریستند و با به اجرا درآوردن یک نظام اقتصادی روستایی بازارگراتر موسوم به نظام «مسئولیت»، کمون ها را ملغی کردند. مسئولیت برای تولید که از کمون به خانواده تغییر جهت داده بود."

کودتا یک حاکمیت رویزیونیستی را بر این منطقه لایاب لهوچانگ (Lagyab Lhojang) (پس از ملک اربابی قدیم که مالکیت بر تمام انسان ها و حیوانات را مشتمل می شد، به این عنوان نامیده شد) مستقر کرد. "تپش های فزاینده این تحولات در ۱۹۸۱ به پالا رسید... تنها در مدت یک شب، تمام احشام کمون بطور مساوی بین اعضای آن تقسیم شد. هر چادرنشین، نوازادان یک هفته ای، جوانان، بزرگسالان و پیرها سهمی مساوی از قرار ۳۷ حیوان (۵ یاک، ۲۵ گوسفند و ۷ بز) دریافت کردند. هر خانواده بنا به برنامه و تصمیم خود، دوباره مسئولیت کامل بر احشام خود و اداره آن را برعهده گرفت. همزمان چراگاه ها نیز بین دسته های کوچک ۳ تا ۶ خانواری که در یک اردوگاه مشترک زندگی می کردند تقسیم گردید.

ثروت، فقر، کار مزدی و بازگشت سوء تغذیه

به هر حال تقسیم ثروت تنها گام اول بسوی احیای نظام غنی و فقیر در تبت بود. گلدشتاین و بیل نمونه هایی از چراگاه ها بدست می دهند: "دستآورد برجسته دیگر سیاست اصلاحی چین در سالهای پس از ۱۹۸۱ تسریع و بسط یافتن تمایزات اقتصادی و اجتماعی بود که دوباره در پالا پدیدار می گشت. گرچه تمام چادرنشینان پالا در جامعه قدیم، رعایای پانچن لاما بودند، تفاوت طبقاتی فاحشی در میان رعیت ها وجود داشت. خانواده های ثروتمند تر صاحب گله های بزرگی بودند، زندگی مرفه تری داشتند و در برابر، یک قشر قابل توجه کارگران بدون گله، چوپانان فقیر، خدمتکاران و گدایان قرار داشتند. برپایی کمون ها در ۱۹۷۰ با از بین بردن تمام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید این تمایزات را از بین برد. انحلال کمون در ۱۹۸۱ که سبب شد تمام چادرنشینان پالا به تعداد مساوی از احشام دست یابند یک تساوی معوج و ناهمگون را ابقا کرد. به هر حال، هفت سال پس از آن، تعدادی از چوپانان ترقی کردند، در صورتیکه بقیه به صورت چشمگیری پسرفت کردند. دوباره هم چادرنشینان بسیار ثروتمند و هم چادرنشینان بسیار فقیر بوجود آمدند. خانواده ای بود که حتی یک حیوان هم نداشت."

"در حالیکه هیچ خانواده ای در ۱۹۸۱ کمتر از ۳۷ رأس حیوان به ازای هر فرد نداشت، در ۱۹۸۸، ۳۸ درصد [خانواده ها] کمتر از سی رأس داشتند. در فراز پایانی این پروسه، نسبت خانواده های پالای صاحب بیش از ۵۰ حیوان به ازای هر نفر، از ۱۲ درصد در ۱۹۸۱ به ۲۵ درصد در ۱۹۸۸ رشد داشت. ده درصد خانواده ها بیش از ۹۰ حیوان به ازای هر فرد، در مقابل صفر در صد در سال ۱۹۸۱ داشتند. در نتیجه این پروسه تمایز اقتصادی، ۱۶ درصد ثروتمندتر جمعیت در ۱۹۸۸، مالک ۳۳ درصد احشام بودند در حالیکه ۳۳ درصد فقیرتر تنها مالک ۱۷ درصد حیوانات بودند. ۷ سال پس از نظام «مسئولیت» مبتنی بر خانواده، تمرکز احشام تحت مالکیت اقلیت خانواده های نوکیسه و ظاهر شدن دوباره قشر خانواده های فقیر که

مالک تعداد کمی حیوان یا حتی بدون حیوان بودند، حاصل شد. این نو فقیران با کار کردن برای چادر نشینان ثروتمندی امرار معاش می کنند که بعضی از آنها، همچون در جامعه قدیم به طور مرتب چوپان ها و شیردوشان و خدمتکاران را برای مدت های طولانی به کار می گیرند."

در دوره سوسیالیستی مائوئیستی، مازاد اجتماعی مناطق روستایی تبت صرف خدمت به خلق و پشتیبانی انقلاب نظیر بنیانگذاری امور اجتماعی، مدارس و موسسات فرهنگی و نیروهای مسلح انقلابی می شد. همانطور که باب آواکیان در کتاب خود، کمونیسم دروغین مرد، زنده باد کمونیسم راستین! می گوید: "این بازتاب خط و عمل انقلابیون در چین بود - که تولید «وفور جمعی» را برای به اشتراک گذاشته شدن هر چه بیشتر توسط توده های خلق، هدف گیری کرده بودند."

اکنون آن مازاد بدست مقامات و یک مشت استثمارگر نوکیسه برای خریدهای تجملاتی وحشتناک خرج می شود، در حالیکه توده ها دوباره سوء تغذیه را تحمل می کنند.

گلدشتاین و بیل مستند می کنند که «ثروتمندان نوکیسه» در واقع همان «دشمنان طبقاتی» هستند که همسایگان خود را در جامعه کهن استثمار می کردند. این تصادفی نبود. «اصلاحات» رویزیونیستی برای بازگرداندن یک نظام استثمارگر طبقاتی در کشور و از بند رها کردن دشمنان طبقاتی قدیم برای حمایت از دولت جدید طراحی شده بود. مقادیر زیادی پول بوسیله دولت جدید رویزیونیست به دشمنان طبقاتی قدیم - برای مساعدت به آنها در بازیابی امتیازات گذشته شان - داده شد. گلدشتاین و بیل مستند می کنند که یکی از استثمارگران قدیم پالا هزاران دلار چینی دریافت می کرد، "این تقریباً در تبت امری محال بود، جایی که برای مقایسه مستمری سالیانه یک مدرس دانشگاه حدوداً ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ دلار بود." ضد انقلاب، احیای حاکمیت قدیم فئودالی نبود. اشراف و صومعه های قدیم به رأس این ساختار طبقاتی جدید برگردانده نشدند. ثروت بشکل روز افزونی در یک

لایه مرفه کشاورزان متمرکز شد. در همین حین سود غالباً بوسیله عملکرد سرمایه داری دولتی و به مثابه سرمایه بازرگانی در درون حاکمیت های محلی و منطقه ای استحصال می شد. تولید در تبت بطور کلی، در خدمت به نیازهای طبقه سرمایه دار بوروکرات که اکنون حاکم بر کل چین بود، شکل گرفت. نتیجه احیاء در شهرها نیز قابل رؤیت بود. زائرین ثروتمند وارد تبت و گدایان گرسنه دوباره ظاهر شدند. روزنامه نگار لودمیلا توتینگ (Ludmilla Tuting) پدیدار شدن دهقانان تبتی که برای فروش بچه های خود راهی لهاسا می شوند - چیزی که تحت حاکمیت لامائیستی گذشته شایع بود و با انقلاب مائوئیستی محوگردید - را گزارش می دهد. توتینگ اضافه می کند که در همین حین که فقر گرسنگی به بار می آورد، ۵۵۰۰۰ تن گوشت یکا هر ساله از تبت به هنگ کنگ صادر می شود.

آداب و سنن ستمگرانه تحت دیکتاتوری بورژوازی بازمی گردد

گلدشتاین و بیل داستانی تعریف می کنند که مسائل مبارزه طبقاتی امروز را روشن تر می کند.

یک چادرنشین از «طبقه فقیر» که در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی فعال بود در سال های آخر دهه ۸۰ گوسفندی را بدون آنکه شیرش را کاملاً بدوشد می فروشد. این ناقض آن خرافات فئودالی کهنه بود که می گفت فروش گوسفند با پستان های پر از شیر مصیبت به بار خواهد آورد. یک چادرنشین که از طبقات متخاصم ثروتمند بوده - مدعی اینکه که خرافات کهنه باید مورد اطاعت قرار گیرند - به چادرنشین انقلابی حمله می کند. فرد انقلابی می گوید- همانطور که تحت رهبری مائو چنین بود - تابوهای غیرعلمی باید رد شوند. او می گوید که این دشمن طبقاتی برای اعمال دیکتاتوری ارتجاعی بر چادرنشینان فقیر و ایده های انقلابی تلاش می نماید. بحث و جدل در می گیرد.

بعداً، مقامات دولتی محلی وضع نمودند که حمایت از استانداردهای انقلابی گذشته مخالف قانون است. آنها هر دو مرد را بخاطر جدل و مرافعه جریمه کرده و بر حقوق دشمنان طبقاتی قدیم برای دفاع از تابوهای ارتجاعی صحنه گذاشتند. هرچند گلدشتاین و بیل خود از احیای مجدد حمایت می کنند چنین نشانه هایی از مخالفت را نیز نشان می دهند. آنها دشمنی و عداوت گسترده با مامورین محلی را نشان می دهند. آنها حتی عکسی از یک اردوگاه چادرنشین را منتشر می کنند که پایین کشیده شدن تصویر مائو تسه تونگ را رد نمود!

این داستان های پالا بدون شک در جوامع پراکنده مناطق روستایی تبت - و در بقیه نواحی چین - تکرار شد که صدها میلیون انسان را وادار به بازگشت به شبکه ستم و ضدانقلاب می نمود.

احیای تشریفات مذهبی

در اواسط ۱۹۷۷ صدر حزب رویونیست ها، هواگوفنگ (Hua Guofeng) فراخوانی برای احیای آداب و رسوم فئودالی در تبت صادر نمود. تشریفات فئودالی به سرعت در زیارتگاه های اصلی لینگخور (Lingkhör) و بارخور (Barkhor) لهاسا مجدداً برگزار شد. در سال های ۸۰، دولت چین اظهار داشت که در تبت بیش از ۲۰۰ صومعه - همراه با در حدود ۴۵۰۰۰ راهب - دایر است. در پایان دهه ۸۰ لی پنگ (Li Peng) (قصابی که فرمان قتل عام تین آن من (Tiananmen) را صادر کرد) سردمداری کارناوالی را برای نخستین «جستجوی تناسخ دوباره بودا» عهده دار شد که تحت پشتیبانی رسمی و دولتی بود.

در ۱۹۷۹ رویونیست ها مقاله شماره ۱۴۷ نظام قانونی جدیدشان را - که طبق آن به چالش کشاندن اعمال مذهبی در تبت جرم محسوب می شد - صادر کردند. گلدشتاین و بیل می گویند در پالا "در سال ۱۹۸۸، بخش اعظم نظام فرهنگی

سنتی - منجمله سنت های سخت گیرانه بر علیه زنان - اساساً دوباره دایر شده بود." پدران ثروتمند مانع ازدواج فرزندانشان با اقشار «کثیف» می شدند.

گشایش رویونیست ها بسوی لاماهای بودایی و اشراف، پیشنهادی برای اتحاد سیاسی - جهت پیشبرد جریان ضد انقلابی شان - در تبت بود. دولت سرمایه داری رویونیست و نیروهای کهنه فئودالی، برای آنچه که قرار بود جایگزین سوسیالیسم بشود برنامه های طبقاتی جداگانه ای داشتند. ولی رویونیست ها - بخصوص در سال های نخستین احیاء می خواستند تمام نیروهای ضد انقلابی را تحت رهبری شان متمرکز کنند.

رویزیونیست ها یک روحانیت تحت کنترل دولت - برای حمایت از باورهای مذهبی خرافه آمیز و ایجاد جاذبه توریستی برای غربی ها - خلق کردند. صومعه برای بازآفرینی باورهای سنتی تقدیرگرایانه و عقیده کارما که در ضدیت با مبارزه بود، مورد استفاده قرار می گرفت. - البته این صومعه ها بشدت تحت نظارت پلیس و مقامات قرار گرفتند تا از تبدیل شدن شان به کانون های جریان های تجزیه طلب سرنگون شده جلوگیری شود. در چند صومعه تبت، به توریست ها ردا کرایه داده می شد تا در مراسم تشریفاتی مذهبی در میان راهب ها، برابر لنز دوربین خودنمایی کنند.

رویزیونیست ها، البته ادعا می کنند که یک «بی عدالتی» را منسوخ کرده اند: آنها می گفتند که مبارزه طبقاتی که مائوئیستها بر علیه قدرت روحانیت لامائیست رهبری کردند ، ستمی به دور از عدالت بر «فرهنگ تبتی» بوده است. این توجیه های رویونیستی از ریاکاری آن ها مایه می گیرد. در همان حال که رویونیست ها با روحانیت لاس می زدند همچنان سیاست ها و ایده هایشان شوونیسم واضح و شدید هان (تعصبات ضد تبتی) را نمایندگی می کرد. تقریباً تمام ناظرین امروز تبت گزارش می دهند که مامورین رویونیست هان، بطور علنی توده های مردم تبت را با القابی نظیر «بربر»، «تنبل» و «عقب مانده» - که مائو به شدت از آن انتقاد کرده بود - مسخره می کنند.

رویکرد رویزیونیستی به فرهنگ تبت در سیاست آموزشی بازتاب یافت. درست پس از کودتا، رویزیونیست ها ده دانشکده تحت اداره کارخانه ها را تعطیل کردند. از نظام آموزشی طلب می شد که «به استانداردها بازگردد». طبق نظر گرونفلد سیاست های جدید در اواخر دهه ۷۰ موجب بسته شدن بسیاری از مدارس ابتدایی در مناطق روستایی تبت شد. در ۱۹۸۸ دسته ای از تبتی های رده بالا شکایت می کردند که ۴۰ درصد از کل بودجه آموزشی منطقه خودمختار تبت برای سرمایه گذاری در مدارس مناطق شرقی هان، که تعداد اندکی دانش آموزش تبتی به مثابه متخصصین هان/یزه شده در آن آموزش می دیدند، مورد استفاده قرار گرفته است.

موج نوین مهاجرت های هان

با آغاز ۱۹۸۳، رویزیونیست ها سیاستی را به جریان انداختند که یک چالش واقعی برای ادامه حیات فرهنگ و حقوق خلق تبت محسوب می شد. آنها یک موج جدید مهاجرت بسوی منطقه خودمختار تبت را کلید زدند. (نگاه کنید به **اتهام نادرست "نسل کشی تحت حاکمیت مائو" - ضمیمه ۳**)

حتی سخنگوی جریان ملی گرای تبت هم تأیید می کند که تحت رهبری مائو هیچ تلاشی برای سکونت هان ها در منطقه خودمختار صورت نگرفت. در مجموعه *دلتنگی تبت*، جامیانگ نوربو (Jamyang Norbu) می نویسد "ولی با مرگ مائو و سقوط «دارودسته چهار نفره» رفته رفته روشن شد که رهبران جدید چین متحداً طرحی را پیش گذاشته اند که در آن نه تنها می خواستند تبت را پر از مهاجر بکنند بلکه حتی می خواستند تبت را وادار کنند که هزینه آن [مهاجرت] را پرداخت کند. نویسندگان هواخواه لامائیست ها، جان آودون می نویسند: "سیاست جاری در ژانویه ۱۹۸۳ آغاز شد ... در سپتامبر، پکن رویویو فراخوان هایی برای مهاجرت وسیع به تبت انتشار داد. بیمه عمر و مشوق ترک منزل تعلق گرفت. افزایش حقوق برای

دوره های ۸ ساله و ۲۰ ساله [اقامت] به تمامی مهاجرین اختصاص داده شد. (اوتنه ریدر (Utne Reader)، مارس و آوریل ۱۹۸۹) رویزیونیست برجسته دنگ زیائو پینگ ادعا کرد که تبت به مهاجرت هان ها نیاز دارد زیرا "جمعیت حدوداً ۲ میلیون نفری منطقه برای توسعه منابع موجود در آن ناکافی است." در بعضی شهرهای شرق چین بر روی بیل بوردها نوشته بود "به تبت مهاجرت کنید."

این مهاجرت به تمام خاک فلات تبت کشیده نشد. ولی ماهیت اکثر شهرهای تبت را تغییر داد، بطوریکه حتی تبتی های شهرنشین حس کنند در سرزمینشان بیگانه اند. اکنون تبت - برای همساز سازی توریست های غربی با افسون گری رازآمیز تبت - بدست رویزیونیست ها تبدیل به مهمانخانه ای شده است.

نفوذ هان به درون شهرهای تبت و افزایش تکان دهنده جمعیت هان هایی که از قشر مرفه مقامات دولتی و تجار بودند، به پا گرفتن خشم عظیمی در تبت منجر شد - که تا سطح مبارزه و یک سری شورشهای برحق در ۱۹۸۷ فرا رفت.



"اگر راست ها یک کودتای رویزیونیستی را در چین بر صحنه آورند، مطمئن هستم که هیچ صلحی را بر نمی تابند و همچنین حاکمیت آنها به احتمال بسیار قوی کوتاه خواهد بود. زیرا این برای انقلابیون که منافع خلق یعنی ۹۰ درصد جمعیت کشور را نمایندگی می کنند قابل تحمل نیست." - مائو تسه تونگ

بیل و گلدشتاین داستان دیگری را درباره مقاومت انقلابی در علفزارهای دوردست تبت نقل می کنند. شبی، چادرنشینی به خیمه آنها آمد. او یکی از فعالین پیشتاز مائوئیست در دوران انقلاب فرهنگی بود. و از بازدیدکنندگان خارجی درخواست نمود که پیامش را - به مرکز انقلابی که او فکر می کرد شاید همچنان در پایتخت، لهاسا وجود داشته باشد - برسانند.

فرد انقلابی پچ پچ کنان می گوید "شما باید به لهاسا بگویید چه اتفاقی در اینجا رخ می دهد." وقتی گلدشتاین از او می پرسد که منظورش چیست، مرد دوباره تکرار می کند "شما باید بگویید اینجا چه رخ می دهد." پس از ترغیب بیشتر، مرد سرانجام می گوید: "شما در جریانید، دشمنان طبقاتی! آنها دوباره بپاخاسته اند." چنین مخالفتی علیه احیای سرمایه داری به اندازه کافی پایدار مانده که بسیاری در پالا هنوز باور دارند که انقلاب دوباره از میان خلق پدید خواهد آمد.

فصل ۵

زندگی تحت حاکمیت دالایی لاما در تبعید

در اواسط سال های ۱۹۵۰، مصادره انقلابی زمین در برخی ملک های اربابی که در دست لاماهای تبتی و اشراف بود آغاز شد. طبقه فئودال حاکم تبت با ترتیب دادن اتحاد مخفیانه با آژانس مرکزی اطلاعات امریکا و دست زدن به مقاومت مسلحانه در ۱۹۵۷ و ۱۹۵۹ واکنش نشان داد. (نگاه کنید به «دالایی لاما و سیا» - **ضمیمه ۵**) آنها به سرعت شکست خوردند و دالایی لاما به هندوستان متواری شد. بسیاری از طبقه حاکم تبت و نیروهای محافظه کار از طبقات دیگر، عمدتاً در سال های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۳ در پی دالایی لاما جلای وطن کردند. معدودی نیز پس از ۱۹۶۵ به آنها پیوستند. در برآورد تعداد این فراری های محافظه کار تبتی از ۳۰ هزار تا ۱۰۰ هزار نفر اختلاف است.

آنها در مرز با مامورین سیا که مشتاق برای سازمان دادن این نیروها علیه انقلاب مائوئیستی بودند، ملاقات کردند. مامورین سیا در میان نیروهای تبعیدی دالایی لاما شروع به ساختن یک ارتش ضد کمونیستی نموده و یک ماشین پروپاگاندا ایجاد نمودند تا «داستان آنان» را برای مصرف جهانی در زرورق بپیچند.

در امریکا برای پناهندگان تبتی «کمیته فوق العاده» ای تحت هدایت روزنامه نگار لاول توماس (Lowell Thomas) و دادستان عالی لیبرال ضد کمونیست ویلیام او. داگلاس (William O. Douglas) با عجله سازماندهی شد. این کارگزاری عمر کوتاهی داشت. - [با وجود این] در طول چند ماه مقادیر هنگفتی پول برای استقرار فئودال های تبتی در تبعید، بسوی هندوستان سرازیر کرد. تاریخ نگار تبت، آ. تام گرونفلد می نویسد: "اگرچه کل داستان این کمیته هنوز ناگفته مانده، شواهد و قرائن مفصل و قابل توجهی بجا مانده مبنی بر اینکه یکی از منابع برجسته سرمایه گذاری آن سیا بوده است."

بسیاری از پناهندگان توسط مامورین فاسد مرزی هندی دزدیده می شدند. گرونفلد گزارش می دهد که یک پناهنده شکوه می کرده که فساد و رشوه در هند "در همه جا همانقدر رایج بوده که در تبت."

خطرات یک تبتی می گوید که "پسران و دختران اشراف و ثروتمندان تبتی که در اطراف دارجیلینگ در دانشکده ها درس می خواندند یا کار می کردند، برای کمک نمی آمدند." - دقیقاً همان لاقیدی که مشخصه طبقه کهنه تبتل و خودخواه تبت بود.

زیر نگاههای مراقب دولت هند و سیا، اردوگاه های پناهندگی ایجاد شده بودند تا از حاکمیت کهنه ایکه رهبری تبعیدی آن را بسیار با ارزش تلقی می نمود، پاسداری گردد. برای دهه ها نیروهای دالایی لاما برای اتهام زدن به تحولاتی که توسط انقلاب مائوئیستی در دوران مبارزه طبقاتی (۱۹۵۹-۱۹۷۶) در تبت رخ داد، به دور دنیا سفر می کردند. از این رو، عین عدالت است که ما مائوئیست ها بر سر این بحث کنیم که این اسکان یافتن تبتی ها در هند چه چیزهایی از طبیعت مبارزه طبقاتی دالایی لاما و مراکز فرماندهی اش در تبعید را افشا می کند.

کار اجباری برای ماشین جنگی هند

دولت هند از وجود یک ارتش انقلابی قدرتمند در مرزهای شمالی خود - بویژه پس از ۱۹۵۹ که گردباد انقلاب ارضی دهقانی تبت را درنوردید - بشدت نگران شده بود. هند خود کشور شبهه فئودالی بزرگی بود پر از دهقانان استثمار شده ای که درسها و راه های انقلاب مائوئیستی را از نزدیک نظاره گر بودند.

به محض اینکه پناهندگان تبتی به هند وارد شدند، ارتش هندوستان بیقرارانه برای جنگ با «چین سرخ» مائو آماده می شد. دالایی لاما و کابینه کاشاگ (Kashag) او به یک معامله با دولت هند نهرو دست زدند: دالایی لاما در ازای سکونت و تدارکات، هزاران پناهنده تبتی را برای کار اجباری پیشکش نمود. آنها به اردوگاه های کار در کوهستان های مرتفع فرستاده شدند تا برای ارتش هند و حمله به انقلاب مائوئیستی چین راه بسازند.

در ۹۵ اردوگاه کار، ۱۸۰۰۰ تا ۲۱۰۰۰ پناهنده در شرایطی دهشتناک به کار گرفته شدند. آنها روزانه ۳۰ سنت مزد می گرفتند که برای خوراکشان هم کفایت نمی کرد. بسیاری از گرسنگی جان می دادند یا بسادگی آنقدر کار می کردند تا بمیرند. بسیاری از بیماری، انفجار دینامیت و ریزش کوه می مردند. گرونفلد گزارش می دهد که حتی مقامات پناهنده های تبتی هم اذعان داشتند که در ۱۹۶۴ وضع این کارگران بسیار وخیم تر از آن بود که در تبت باقی می ماندند.

وقتی پناهنده ها به اردوگاه های کار اجباری فرستاده می شدند، تعداد زیادی از کودکانشان را به زور از آنها می گرفتند. گرونفلد می نویسد "۵ هزار کودک از والدینشان گرفته شدند تا برای ابد در اردوگاه های پناهندگان بمانند. سه هزار کودک دیگر اجازه یافتند با والدینشان در اردوگاه های جاده سازی بمانند... و گزارشات متعددی وجود دارد که کودکان زیر ۱۵ سال در کارهای پرخطر درگیر می شدند."

اینجا بایست یک ریاکاری دیگر لامائستی روشن شود: برای دهه ها دالایی لاما - با این ادعا که انقلابیون از کار اجباری استفاده می کنند - /انقلابیون مائوئیست را بخاطر ساختن جاده در تبت متهم می کرد. ماشین پروپاگاندای لامائست انقلاب را بخاطر مجبور کردن روحانیت لامائست به کار فیزیکی (مثل کشت مواد غذایی برای خودشان) و به اصطلاح تضعیف خانواده سنتی تبتی تقبیح می کرد. در همین حال نیروهای در تبعید دالایی لاما، اساساً پناهندگان تبتی را در قالب گروه های راه ساز تسلیم کار اجباری دولت هندوستان نموده و کودکانشان را از آن ها می گرفتند.

دالایی لاما در اتوبیوگرافی ۱۹۹۰ خود، صریحاً توضیح می دهد که چگونه در مذاکرات با هند نهرو، شخصاً جزئیات اردوگاه های کار را حل و فصل نمود. دالایی لاما اشاره می کند که راهبه ها و راهبان سابق در میان جمع راه سازان بودند. او اضافه می کند که در آن زمان، تلاش کرده تا جنبه های مثبت این امتحان سخت الهی را با گفتن اینکه "مشقت شاخصی برای سنجش راحتی است" نشان دهد. کار اجباری /ولاگ سنت اجتماعی بنیادین فئودالیسم کهن تبتی است که در آن اربابان فئودال می توانند کار جبری را از رعایا و بردگان «خود» طلب کنند.

در ۱۹۹۰ دالایی لاما پذیرفت که تعدادی از تبعیدیان تبتی هنوز در این اردوگاه های راه کار می کردند. ولی نوشت که این مسئله رقت انگیز نیست زیرا فقرای /امروز تبت به «آزاد خود» - چون کارگران مزدی - در گروه های سازنده راه هستند.

حکمرانی طلایی

حاکمان تبعیدی تبتی، سرزمین تبت را به خاطر فرا رسیدن انقلابی که تهدید کننده اساس طبقه و قدرتشان - مالکیت فئودالی بر زمین - بود ترک کردند. امتیازات و برتری های طبقاتی شالوده «فرهنگ باستانی» بود که لامائست ها قصد حراست از آن را داشتند.

دولت و طبقه حاکمه قدیم تبت در شکل حکمرانان بر پناهندگان نمایان شد. کابینه کاشاک دالایی لاما منافع روحانیت قدرتمند و اشراف را نمایندگی می کرد. خانواده او و بخصوص برادران قدرتمندش بر سرمایه های اساسی، بویژه پول های سیا دست انداختند. خود دالایی لاما با در اختیار گرفتن سر رشته پول های کلان، در مقام رهبری عالی، روزگار می گذراند.

قیود ارثی ارباب و رعیتی دقیقاً در همان اشکال ماسبق به هرج و مرج تبعید انتقال نیافت، ولی ساختارهای نوین ستم طبقاتی بنا شد. ساختارهایی که اساساً بر «قانون طلایی» سرمایه داری مدرن مبتنی شده بودند: هر که طلا دارد قانون را می نویسد.

در گذار سال ها دالایی لاما با محکم در اختیار گرفتن پول، قدرت خود را بر فراز جنبشی در تلاطم و شقه شقه، حفظ نمود. از آغاز او میلیون ها دلار - گنج طلا و نقره باد آورده ای که از توده های خلق تبت تلکه کرده بود- را در اختیار داشت. دالایی لاما خود می گوید که ارزش این گنج ۸ میلیون دلار است.

گرونفلد می نویسد: "یکی از منابع مهم قدرت سیاسی دالایی لاما توانایی او بر کنترل وجوهات اعانه و صدقه، کمک هزینه های آموزشی و دستمزد معلمین و بروکرات های تبتی است."

هر اردوگاه بدست یک «رهبر کمپ» که منصوب دالایی لاما بود هدایت می شد. یک مطالعه پژوهشگرانه از این اردوگاه های تبعیدی های گزارش می دهد که: رهبر اردوگاه "پادشاه کلنی محسوب می شود. او واقعاً می تواند به مردم درون کلنی امر و نهی کند."

فساد در اردوگاه های تبعیدی تبتی معروف است. تدارکات اعانه شده بخصوص تجهیزات پزشکی در بازار مک لئود گنج (MacLeod Ganj) در فاصله ای کمتر از ۲ مایلی محل اقامت دالایی لاما بفروش می رسيد.

گرونفلد گزارش می دهد که "گرداندن اعانه ها با رقابت سازمان یافته و توطئه چینی «اعضای مشمئز کننده جرگه حاکمه تبت» افسون شده بود." آخرین

خواهر دالایی لاما، تسرینگ دولما (Tsering Dolma) یکی از معروف ترین نمونه های این «مشمئز کنندگی» بود - او بخاطر تکبر و روش فاسدانه ای که با پیش گرفتن آن، بر «مدارس شبانه روزی» شامل ۳۰۰۰ کودک فرمانروایی می نمود، شدیداً مورد تنفر همگانی بود.

گرونفلد می نویسد "در همان حال که کودکان تحت نگهداری او در آستانه مرگ از گرسنگی قرار داشتند (یک زن کارگر پناهنده به یاد می آورد وقتی بشقاب ته مانده صبحانه در دستش بود توسط یک بچه گرسنه مورد هجوم قرار گرفت.)، ناهارهای مفصل ۱۲ قسمتی اش جلب توجه می نمود. همچنین در سرمای جانسوز و تلخ، بچه ها ردهای کتانی نازک، ژنده و بدون آستین به تن می کردند. - گرچه زمانیکه شخصیت های مهم به بازدید پرورشگاه های برجسته می رفتند تمام بچه ها در لباس های گرم فاستونی، پشمی، جوراب های کلفت و چکمه های محکم پوشانده شده می شدند."

تمایزات کشنده طبقاتی

۸۰ درصد پناهجو های تبتی در هند اقامت گزیدند - و اکثریت باقیمانده هم در کشورهای بوتان، نپال و سیخیم (Sikhim) ساکن شدند. دولت هندوستان نمی خواست تبتی ها در یک منطقه متمرکز شوند. - بنابراین آنها را در ۲۰ اردوگاه پراکنده در فواصل طولانی در سراسر هندوستان سکنی دادند.

اردوگاه مناطق پست در جنوب هند برای تبتی هایی که به زندگی در آب و هوای مرطوب و بسیار گرم عادت نداشتند بسیار مہلک بود. کهنگی آداب فئودالی تبت در رابطه با فاضلاب، زباله ها، شستشو و پخت و پز در گرما ثابت شد. جایی که بیماری ها، پناهندگان را به یغما می برد. در یکی از کمپ های اولیه نیمی از پناهجوها در همان سال اول مردند.

محفل دالایی لاما یک سیستم ساده برای تصمیم گرفتن درباره اینکه چه کسی کجا ساکن شود ایجاد نمود. فئودال های ثروتمند و فعالین ضد کمونیست در اردوگاه های مرتفع شمال هندوستان ماندند. رعیت های تبعیدی فقیر به اردوگاه های مرگبار شلوغ، مرطوب و داغ در جنوب رفتند.

یک مطالعه از تبتی های ساکن شمال نشان می دهد که ۲۵ درصد آنها خود را با سابقه بسیار ثروتمند، ۲۰ درصد ثروتمند، ۴۰ درصد طبقه متوسط و ۱۵ درصد طبقه متوسط سطح پایین خوانده اند. هیچ کس عنوان ننمود که در تبت پیش از انقلاب «فقیر» بوده است. محققین استنتاج می کنند که در اردوگاه های شمالی، "پناهندگان بطور نامتناسبی نماینده هیرارشی رهبانی، طبقات دارا و فعالان شرکت کننده در جنبش مقاومت تبت هستند."

یک تحقیق بر روی سکونت گاه موندگود (Mundgood) در جنوب نشان می دهد که تقریباً همه ساکنین در تبت قدیم رعیت، چوپان و صنعتگر فقیر بوده اند. نه فقط زندگی در جنوب برای بسیاری از تبعیدیان فقیر در حکم مرگ بود که با گذار از سال های بعد، پول های بسیار کمتری برای شغل و مدارس در اردوگاه های جنوبی خرج شد.

بهره کشی طبقاتی در داخل کمپ ها نیز جریان داشت. دالایی لاما شرح می دهد که چگونه گنجینه طلایش را به پول نقد تبدیل کرد و با استفاده از پناهندگان تبتی به عنوان کارگر مزدی، موسسات سرمایه داری- نظیر یک کارخانه لوله، واحد صنعتی تولید کاغذ و موسسات دیگر که دالایی لاما آن ها را «پروژه های پول ریزی» می خواند - دائر نمود..

یک اردوگاه جنوبی در بیلاکوپ (Bylakuppe) عاقبت مقادیری سرمایه برای تاسیس یک مزرعه لبنیات و کارخانه های فرش بافی دریافت کرد. بخشی از تبعیدی ها از این «مساعد» بهره گرفتند تا - با بکار گرفتن دهقانان بدون زمین هندی مجاور به عنوان کارگر کشاورزی و خدمتکار - استثمارگرانی تمام عیار شوند.

به علاوه، توده های فقیر تبعیدی در شرایط فلاکت باری می زیستند. گرونفلد از یک دکتر امریکایی نقل قول می کند که در ۱۹۸۹ بیشتر پناهندگان در فقر مفرط در سکونتگاه های ناسالم بر زمین «پس مانده»ی فقیر ترین مناطق هندوستان زندگی می کردند. شیره توان آن ها وقف جدال انفرادی برای بقا می شد... مردم در فقر، بی عاطفگی، بیماری، الکلیسم و نومیدی فرو می رفتند.

وقتی مردم از «محافظت از فرهنگ باستانی تبت» سخن می گویند باید تضاد طبقاتی مرگ آوری که اساس آن جامعه فئودالی است را بیاد آورند.

حفظ پاره ای سنت ها و اصلاح بقیه

به دلایل روشن، لامائیست های تبت عموماً درباره حفظ سنت های اصلی تبت نظیر/اولاگ (کار اجباری) و نظام رعیت داری سخن نمی گویند. بطور مثال اخیراً در فیلم طرفدار لامائیسم «بودای کوچک»، لاماهای تعلیم گر در حیات های پر از جوانان تازه کار، شلاق بدست نمایش داده شده اند - اما شلاق ها به عنوان وسیله ای برای تعلیم (مانند سوت مربی ورزش) نشان داده می شود.

دالایی لاما در اتوبیوگرافی ۱۹۹۰ می پذیرد که باید برخی «فرمالیته» های سنتی را در پیشگاه بیگانگان ممنوع اعلام کرد. برای نمونه بنا به سنت، طبقات تحتانی تبت اگر به بالاتر از زنان اربابان تبتی نگاه می کردند مجازات می گردیدند. در جامعه کهنه، بسیاری حتی چهره ستمگران شان را هم نمی دیدند و همه می بایست «خاضعانه» در برابر دالایی لاما به خاک افتاده و سر و سینه شان را به زمین می مالیدند. خارجی ها در مواجهه با چنین آداب و رسومی، در یک نظر بیننده نخبه سالاری نفرت آوری می بودند که معطوف به آموزش های لامائیستی - مبنی بر ادعای الوهیت حاکمان قدیم تبت و نسوخ روح جاودان بودا در تن آن ها -

بود. دالایی لاما این «فرمالیته» ها را برای کمک به ساختن نسخه ای رویاپردازی شده از «فرهنگ باستانی تبت» برای مصرف عموم، اصلاح کرد.

در همان زمان، لامائیست ها انجمن های محافظه کاری دایر کردند که در واقع حافظ بسیاری از سنت های بنیادین فئودالی بود. برای مثال گرونفلد می نویسد: "زنان حتی از شریک زندگی مردشان وضع وخیم تری دارند. چون آنها برای ترک اردوگاه نیاز به اجازه - یک فرد مذکر - دارند؛ نمی توانند رأی بدهند؛ و برای آموزش در اولویت دوم قرار دارند."

گرونفلد برآورد می کند که نیمی از کودکان تبتی تبعید - در تطابق با خصومت لامائیستی علیه آموزش توده ای - از هرگونه تحصیلات محروم هستند. و جوانانی که به مدرسه می روند عموماً با آموزه های لامائیستی دشمن علم، ابتکار و کار اشباع می شوند. گرونفلد یک تبتی شاکی را شاهد می آورد که می گوید برادر زاده اش پس از ۹ سال تحصیل هیچ وقت یک روزنامه یا یک کتاب را بطور کامل نخوانده است.

اینجا باید یک ریاکاری دیگر نیز مورد اشاره قرار گیرد: برای سال ها تبعیدی های تبتی مائوئیست ها را بابت این واقعیت متهم می کردند که حتی در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، آموزش عالی در تبت عموماً به زبان هان(چینی) صورت می گرفت. دو علت برای آن وجود دارد: اساساً برای آموزش مسائل بیشمار و پیشرفته سیاسی و موضوعات علمی هیچ کتاب یا آموزگاری به زبان تبتی در دسترس نبود و این [(آموزش به زبان هان)] می توانست با امکان پذیر ساختن ارتباط نوشتاری فعالین و کادرهای تبتی با سایر گروهبندی های زبانی در چین، به شکل فزاینده ای به امر اتحاد یاری رساند. در همان زمان، انقلابیون مائوئیست مردم تبت را برای ساخت ماشین تحریرهای تبتی زبان که می توانست بطور وسیعی در آموزش عالی و دولت مورد استفاده قرار بگیرد بسیج می کردند.

در همین حین، لازم به اشاره است که لامائیست ها زبان /انگلیسی را بعنوان زبان اصلی ساختار نظام آموزشی شان در تبعید اتخاذ نمودند. دالایی لاما در اتوبیوگرافی

۱۹۹۰ خود تلاش می کند برای توجیه این عمل، بحثی که در نظام آموزشی نومستعمراتی هند بکار می رود - که انگلیسی "زبان بین المللی آینده است." - را تکرار نماید.

و یک دغلکاری مشهود تر: طبقات فوقانی تبتی های در تبعید در تبلیغات خود از "فرهنگ باستانی تبت" بتواره ای ساخته اند. اما در واقعیت بسیاری از آن ها با فرستادن فرزندان خود به مدارس شبانه روزی بریتانیایی گران قیمت، بطور تحقیر آمیزی این فرهنگ باستانی را لاپوشانی می نمایند. روجر هیکس، مولف زندگی نامه دالایی لاما تعریف می کند چگونه در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، نسل های جوان فوج فوج، غرب گرا می شدند.

برادر جوانتر دالایی لاما، تنزین چوگیال (Tendzin Choegyal)، یک نمونه مشهور این مسئله است. او به عنوان هشتمین کالبد نسوخ یافته روح جاویدان معروف به انگاری ریمپوچه (Ngari Rimpoche) در نظر گرفته شده بود. او در مدرسه ابتدایی کاتولیک معتبر سنت ژوزف (St. Joseph) در دارجیلینگ (Darjeeling) آموزش دید. جایی که کشیش ارشد آن ادعا می کرد که چوگیال "تمام موهومات درباره اینکه تجسم روح بودا باشد را به فراموشی سپرده بود." هیکس نقل می کند که خود چوگیال می گفت که "من موز هستم - بیرونم زرد و درونم سفید است."

گرونفلد روشن می کند که پول و قدرت دالایی لاما تنها تا آنجا بقا می یافت که تعداد بیشمار پناهجوی بدون تابعیت وجود داشتند. نتیجتاً این به سود رهبری تبعیدیان بود که توده های تبتی را برای دهه ها در خانه های کودکان، اردوگاه های موقتی و سازه های بی دوام نگاه دارد. به همین علل، «دولت» دالایی لاما با ازدواج بین تبعیدی های تبت و هندی ها و همچنین با اقدام تبتی ها برای کسب شهروندی هندوستان - با وجود آنکه این وضعیت قانونی، زندگی آنها را بسیار ساده تر می کرد - مخالفت می نمود. در همین احوال برای تبتی های طبقات دارا -

از جمله دو برادر دالایی لاما که شهروند ایالات متحده شدند. - درخواست تابعیت غیر تبتی عمومیت داشت.

بسیاری از تبعیدیان تبتی دلایل خود را برای رد رسوم فئودالی کهنه داشتند. گرونفلد می نویسد: "یک انسان شناس که با تعداد زیادی از پناهجویهای فقیر تر مصاحبه می نمود گزارش می دهد که آنان به جامعه کهن با نوعی احساس شرم نظاره می کنند و درباره آن با بیگانگان با بی میلی و با اکراه فراوان سخن می گویند؛ او می گوید که عده ای اشاره کردند که ترجیح می دهند در میسوره (Mysore) [هند] بمانند تا اینکه به تبت تحت حاکمیت نظام گذشته بازگردند."

دم و دستگاه روابط عمومی دالایی لاما با انتشار یک بروشور سفر با تصویر زندگی تبعیدیان تبت به دنیای خارج خوراک می رساند که گویا [تبعید] شانگریلای روحانی راهبانی اصیلی است که درصددند فرهنگ باستانی «مقدس» را برای مردم بی صبرانه منتظر تبت بازگردانند. این تصویر رسانه ای اساساً یک شوخی فریبکارانه و وحشیانه است.

فصل ۶

آرزوهای زمینی دالایی لاما

در اواخر سال های ۱۹۸۰ شهر های تبت با مبارزات ضد دولتی شدیداً به لرزه درآمد. شورشیان با گلوله های دولت سرکوب و قتل عام شدند. این شورش ها دالایی لاما را از ساله های دراز گمنامی نجات دادند. او در اواخر دهه ۸۰، به یکباره بوسیله دولت های قدرتمند مورد توجه جهانیان قرار گرفت. - و حتی در ۱۹۸۹ جایزه صلح نوبل دریافت کرد.

یک تصویر به غایت خیالپردازانه از دالایی لاما برای مصرف عموم ساخته شد: دالایی لاما چون قدیسی مدرن که مبارزه ای بدون خشونت را بر علیه دشمن نابرابر برپا کرده است، تصویر پردازی شد. او در مقام رهبر و کانون معنوی جریان استقلال طلب «رهای تبت» - که علیه دولت قدرتمند مرکزی چین به فرماندهی دن زیائو پینگ می جنگید - ظاهر گشت. این تصاویر از بنیاد دروغ است.

واقعیت آن است که برای حدود ۲۰ سال، دالایی لاما آرزوهای اساسی اش را به معامله با رهبر عالی چین، دنگ زیائو پینگ گره زده بود. او امید داشت که اشرافیت تبعیدی او بتواند بخشی از امتیازات و قدرت پیشین را - در ازای کمک به تثبیت منطقه برای رهبری چین - بازیابد.

در ۱۹۸۷ دالایی لاما خواسته های پیشینش مبنی بر خواست استقلال تبت را در ازای عقب نشینی نیروهای چینی از تبت پس گرفت. در ۱۹۹۴ به طرفداری از تجدید شرایط تجاری «دولت مشترک الوداد» (Most Favored Nation) ایالات متحده برای چین برخاست - که این بسیاری از طرفداران امریکایی او را که طالب خودداری ایالات متحده از اعطای شرایط دولت مشترک الوداد به چین، در راستای فشار به این کشور برای تغییر سیاست در تبت بودند، در بهت و حیرت فرو برد. به عبارت دیگر، دالایی لاما همپا با گسترش ستم و رشد مقاومت مردم تبت در طول دهه ۸۰ - با استفاده از مبارزه داخل تبت به مثابه یک ژتون برای چانه زنی در مذاکرات - خود را هر چه بیشتر به دولت حاکمه چین عرضه می نمود.

انگیزه های یک خدا شاه معزول

دالایی لاما خود را به دنگ زیائو پینگ عرضه می کند؟ همراه با رژیم حاکم خاموش کردن اعتراضات در لهاسا و تین آن من و له شدن شهر های تبت در زیر گام های نیروهای نظامی و مهاجرین هان را طلب می نماید؟ برای برخی باورش سخت است. ولی واقعیت آن است که کل سیاست های حلقه دالایی لاما از زمان رهسپاری به تبعید در ۱۹۵۹، بنوعی حول بازگشت به موقعیت ممتاز حکمرانی بر خلق تبت می چرخید. این از طبیعت اساسی طبقاتی آن ها - یعنی هسته در تبعید طبقه فئودال سرنگون شده - نشئت می گرفت. پیش از انقلاب، صومعه های تبت قشر برگزیده ای از روحانیت تازه نفس را تربیت می کردند که موجودیت منزویانه اش را صرف مناجات و مباحثه بر سر دگم های مذهبی می نمود. لامائیسیم بودایی با تصوف افراطی و تعمق در نفس، بشکل شبکه ای از واحه های روحانی در آمده بود که به بریدن از کسب و کار چرکین روزمره مشغول بود. بعضی وقت ها حامیان دالایی لاما تحت تاثیر سلوک

«صلح جویانه» راهبانی که ملاقات کرده اند قرار می گیرند. ولی در واقعیت، آن راهب ها و صومعه هایشان هرگز از جامعه طبقاتی گسست نکردند. فرهنگ اشرافی - مذهبی تبت بدون بنیان های اقتصادی آن در رعیت داری و برده داری غیر قابل تصور است.

صدر آواکیان در بحثی در مورد هندوستان توضیح می دهد چگونه اعمال رهبانی ظاهراً غیر دنیوی، عمیقاً با رنج توده ها گره خورده است: "تمام این راهبان تعلیم یافته و معرفت آنها در صومعه های بودایی هند باستان تمرکز یافته و امروز هنوز هم این راهبان، - نه به این علت که الزاماً متمولانه زندگی می کنند یا بعضی از آنها ریاضت پیشه می کنند و زندگی ساده ای دارند - کل طریقت زندگی شان و بیشتر از آن، تمام تعلیم و معرفتی که در دست دارند و می توانند بکار بگیرند ... بر شالوده ستم، استثمار بی حد و حصر و به بردگی کشاندن اکثریت توده های مردم استوار است. و اینجا البته سوالی پیش می آید و آن درباره محتوی و ارزش چنین معرفت و «خرد»ی است که بوسیله راهبان و علما و غیره اخذ شده، در شرایطی که آنها خود را از توده های مردم جدا نموده و در واقع فقط به یمن استثمار و بردگی توده ها قادر گردیده اند زندگی سراسر «کمال جویی» و «عبودیت» برای خود فراهم آورند. " (نشریه انقلاب، سقوط ۱۹۹۰)

بطور خلاصه، بودائیسیم لامائیستی شبکه ای از نهادهای اجتماعی است که بر مبنای مالکیت فئودالی بر زمین و رعیت ها بوجود آمده است و آموزه لامائیسم به نوبه خود با پافشاری بر اینکه نیکوکاران برای حکمرانی و گناهکاران برای رنج کشیدن به دنیا می آیند، توجیه گر بهره کشی است.

طبقه حاکم تبت قدیم عمیقاً این وابستگی ها را می فهمد: آرزوی آنان برای بازگرداندن «آزادی مذهبی» و «فرهنگ باستانی» به تبت، نیازمند مالکیت بر زمین تبت و استثمار خلق آن است. این طبقه سرنگون شده و برنامه های سیاسی آن اساساً هیچ ربطی به رهایی مردم ندارند.

طبیعت این طبقه پیش از این رو شده و انگیزه های پس پرده بسیاری چرخش های سیاسی دالایی لاما قابل رویت است.

نخستین نا امیدی بزرگ دالایی لاما

وقتی که طبقه حاکم تبت به تبعید فرار کرد، دو آرزو در سر داشت: نخست آنکه بتواند کاهلی و خود مشغولی اش را در تبعید ادامه دهد و دوم آنکه قدرت بزرگی از جایی پیدا شود و دوباره شکوه و جلال سابق آن ها را در تبت برقرار سازد. در دهه ۶۰، به مدت ۱۰ سال، فئودال های تبعیدی تبت فکر می کردند که امپریالیسم امریکا، ناجی بزرگ آنها خواهد بود. فئودال های تبتی مستقر در شهرک هندی دهارامسالا (Dharamsala) سعی نمودند که خود را به سبک غربی به مثابه یک دولت در تبعید جا بزنند: پرچم ملی، سرود رسمی و حتی یک «قانون اساسی» که قوانین الهی لاماه را با یک پارلمان پوشالی تلفیق می نمود دست و پا کردند. این بازی شبیه به روشی بود که در دهه ۸۰ کنترهای نیکاراگوئه ای دست پرورده سیا برای ستایش «دموکراسی و حقوق بشر» در پیش گرفته بودند تا در طی سفرهایشان به واشنگتن کمک های مالی جمع آوری کنند.

ولی در تبت، تبعیدی های پراکنده و نازپرورده، نیروی جنگی ضعیف با پشتیبانی کم تاثیری محسوب می شدند. در اوایل دهه ۷۰، سیا در کمال پر رویی تبعیدی های تبت را به قیمتی ارزان فروخت.

امپریالیسم امریکا به تبت - به جز به مثابه اهرمی برای فشار آوردن به چین - علاقه چندانی نداشت. ایالات متحده هرگز قصد نداشت لامائیست ها را به مثابه حاکمین «تبت مستقل» آینده منصوب کند. مانند تمام دول دیگر جهان، ایالات متحده رسماً اعلام کرد که تبت تاریخاً بخشی از چین است و دولت ایالات متحده

تشکیلات دالایی لاما را هرگز به عنوان یک «دولت در تبعید» مشروع به رسمیت نشناخت.

هدف واقعی استراتژیک سیاست ایالات متحده محاصره کردن انقلاب مائوئیستی و سرانجام «بازگشایی» کل چین برای بهره بردای ایالات متحده بود. /ایالات متحده شکاف هایی را در درون دولت چین می دید. - و این علاقه به ارتش فاسد و منزوی تبعیدی تبت را ضایع می نمود.

دالایی لاما در اتوبیوگرافی ۱۹۹۰ خود، آن روزهای سیا در اواسط دهه ۶۰ را «نقطه اوجی در برنامه عروج دوباره به تبت» می خواند. او به تلخی درباره طریقه ای که طی آن حامیان امریکایی اش او را به ارزانی فروختند سخن به شکوه می گشاید.

امیدواری های دالایی لاما به دنگ زیائو پینگ

طبقه حاکمه فرتوت تبت از همان بدو تبعید، دریافت که نیروهای راستنرای وابسته به دنگ زیائو پینگ خطی بسیار متفاوت از نیروهای انقلابی متحد مائو تسه تونگ، ارائه می کنند. از مناصب قدرتمند درون حزب کمونیست چین، دنگ و دیگر رهروان راه سرمایه داری - با این استدلال که حزب کمونیست چین برای آینده ای قابل پیش بینی باید طبقه حاکمه تبت را در قدرت سهیم کرده و عمده فئودالیسم تبت را دست نخورده باقی بگذارد - علیه جریان های انقلابی الهام بخش در تبت درگیر بودند.

وقتی دنگ در آوریل ۱۹۷۳ به مقام سیاسی خود بازگردانده شد دالایی لاما آشکارا امید بازگشت به لهاسا را به زبان آورد. همانطور که مائوئیست ها در آن زمان می گفتند، دنگ بر سر «اعاده تشریفات مذهبی در سراسر چین» پافشاری می نمود. در سال های پس از آن، دالایی لاما فرمان داد تا آخرین چریک های ضد کمونیستش سلاح ها را بر زمین بگذارند.

وقتی دنگ زیائو پینگ پس از کودتای ضد مائوئیستی ۱۹۷۶ تمام قدرت را در چین قبضه نمود لامائیست های تبعیدی هیجان زده شدند.

محل های لامائیستی از مرگ مائو و بازداشت طرفداران او بسیار خوشحال شدند و شایعه کردند که سبب این اتفاقات، دعاها و نمازهایی بوده که دالایی لاما در سال ۱۹۷۶ طی آئین کالاکرا (Kalachakra) به جا آورده بود.

از ۱۹۶۰ که انقلابیون مائوئیست آغاز به سازماندهی مصادره کنندگان زمین در تبت نمودند، هیچ ارتباطی بین پکن و تبعیدی های دهارامسلا وجود نداشت. ولی در ۱۹۷۷ درست پس از کودتای ضد مائوئیستی، دنگ زیائو پینگ، یک مامور سری برای دیدار با گیالو تندوپ، برادر دالایی لاما که کارگزار سیا بود فرستاد. مقامات عالیرتبه چینی فراخوان هایی عمومی برای احیای رسوم فئودالی و بازگشت تبعیدی های تبت - منجمله خود دالایی لاما - صادر نمودند.

در ۱۹۷۷، وقتی کنگره جوانان تبعیدی تبت دوباره بر حمایت از تحرکات نظامی علیه نیروهای دولتی تاکید نمود، مرکز فرماندهی دالایی لاما فرمان انحلال این دسته بندی را صادر نمود.

دالایی لاما به «اصلاح» های احیاگرانه در اواخر دهه ۷۰ - اقدام حاکمین جدید چین به براندازی کمون های خلق در سراسر تبت - خوش آمد گفت. از دیدگاه آنان [تبعیدی ها]، چنین چرخشی بسوی مالکیت خصوصی بر زمین، احتمالاً راهگشای بازسازی روبنای کهنه فئودالی آنان بود.

موانع در راه معامله

سال ها مذاکره فیما بین پکن و دهارامسالا به جایی نرسید. پس از ۱۹۸۳، رویزونیست های پکن ظاهراً به این نتیجه رسیدند که می توانند حاکمیت خود را بدون دخالت دادن دالایی لاما و تبعیدی هایش در تبت تثبیت کنند. دولت مرکزی

چین شروع به انباشتن شهر های تبت از کارگران، تکنیسین ها و تجار هان نمود (خلق هان ملیت اکثریت در چین هستند). و - به منظور ساختن شبکه ای از روحانیت تحت کنترل دولت مرکزی و نه تحت کنترل دالایی لاما - به احیای چند صومعه در تبت اقدام نمود.

در ۱۹۸۷ دالایی لاما زبان به شکوه گشود که رویزیونیست های چین "تلاش می کنند مسئله تبت را به مذاکره درباره شرایط مشخص من تقلیل دهند." لامائیست های تبعیدی حقوق فئودالی انتخاب کودکان جوان برای صومعه ها و محدودیت کنترل دولت بر موسسات مذهبی شان را طلب می نمودند. دالایی لاما در کتابی در رابطه با مذاکرات به نام تبت، چین و جهان، مانعی اساسی در مذاکراتش با دولت چین را اینطور مطرح می کند: "آنها احساس می کنند که زمزمه چند مناجات ساده، گشت زدن در معابد، سجده کردن، حمل چرخ دعا و ذکر با تسبیح برای مذهبی بودن کافی است. بنابراین ظاهراً آزادی مذهبی فراهم شده است، ولی چینی ها حقیقتاً درکی از نیاز به معلم شایسته، به تعمق و عمل جدی در شرایط مساعد ندارند."

دالایی لاما از بازگشت تضمین شده و آزادی مذهبی صوری برای مذهبیون رضایت نداشت. - او طالب «شرایط مساعد» برای احیای تمام عیار طریقت رهبانی بود.

در نتیجه، لامائیست های تبعیدی می خواستند دولت جدید سرمایه داری چین سهم قابل توجهی از قدرت و ثروت جامعه تبت را با طبقه حاکمه قدیمی به شراکت بگذارد، تا روحانیت قادر گردد نظام صومعه های بزرگی که از قِبل کار توده ها حیات می یابند را احیا کند.

مذاکرات هیچ ربطی به بهبودی شرایط و حقوق مردم تبت نداشت. این مذاکرات مربوط به بازگرداندن دنیای تضمین شده /شرفیت قدیم حاکم - به انضمام اعطای بخشی از ثروت مازادی که دولت چین از خلق کارکن تبت بیرون می کشید - بود.

ظاهراً دولت چین گمان می کرد دلایلی لاما - بی آنکه چیزی با ارزشی ویژه ارائه کند - درخواست های غیرقابل قبولی مطرح می کند.

مبارزه خلق به مثابه اهرم فشاری برای معامله

وقتی مذاکرات به مانع برخورد، دلایلی لاما نا امیدانه تاکتیک هایش را تغییر داد. او تصمیم گرفت با مدیریت فشارهای بین المللی و با طرفدارای از اعتراضات در حال رشد در شهر های تبت، به دولت چین فشار آورد. دلایلی لاما در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۷ در گفتگویی با کمیته پارلمانی امریکا از یک «برنامه ۵ ماده ای صلح برای تبت» پرده برداشت. ایده مرکزی او این بود که تبت بزرگ باید یک دولت حائل خلع سلاح شده مابین هند و چین باشد. او رویای عقب نشینی نیروهای دولتی چین، پایگاه های نظامی و تاسیسات هسته ای از منطقه خودمختار تبت و استان های مجاور چینگ های (Qinghai) و سیچوان (Sechuan) را در سر می پروراند. یکی از ۵ ماده خواهان آن بود که سیاست مهاجرت هان چین می بایست متوقف گردد.

این برنامه به طرحی که شوروی ها برای «مناطق صلح» در حوزه های تحت سلطه امپریالیسم امریکا پیش گذاشته بودند شباهت داشت. دلایلی لاما بطور طعنه آمیزی از کلمه هندی آهیسم (Ahimsa) برای نام گذاری دولت حائل خود استفاده کرد. دلایلی لاما متناوباً در حال لاس زدن با شوروی و متحدش، هند بود. - اکنون او از برنامه پنج ماده ای برای در منگنه قرار دادن امریکا برای فشار به چین در معامله استفاده می کرد.

طی یک هفته پس از سخنرانی برنامه ۵ ماده ای دلایلی لاما، شورش ناسیونالیستی بزرگی بدست راهبان لهاسا آغاز شد. زمانبندی این خیزش به نظر فراتر از یک تصادف می آمد. تنش هایی که در دوران یک دهه افزایش مهاجرت هان

ساخته و پرداخته شده بود، منفجر شد - یک پایگاه پلیس ویران شد. صدها نفر بدست نیروهای پلیس کشته شدند. بیشتر شورش ها در سال ۱۹۸۸ شکل گرفت و گسترش یافت.

برای دالایی لاما، شیوع مبارزه به معنای آن بود که او بالاخره یک ژتون واقعی برای چانه زنی در مذاکرات بدست آورده است. او می توانست توقف این حرکت جدید ناسیونالیستی را در ازای اخذ جایگاه محکمی در میان حاکمین رویونیسم عرضه کند.

در میان جلب توجه جهانی به شورشیان لهاسا، قدرت های بزرگ عموماً به دولت چین فشار آوردند تا مذاکره با تبعیدیان دهارامسالا را از سر بگیرد. طبق گفته های مورخ آ. تام گرونفلد، مقامات نپالی معتقد بودند که احتمالاً دولت مرکزی چین با دالایی لاما - در راستای اثبات این مسئله به حاکمان هنگ کنگ و تایوان که ادغام در دولت چین متحد، الزاماً به معنای واگذاری تمام قدرت به پکن نیست - به معامله ای دست می یابد.

دور انداختن استقلال طلبی

دالایی لاما به سرعت بسوی موضع خود برای مذاکرات جدید با پکن حرکت کرد: او عموماً از تعرضات خشن تبت دوری می جست و اصرار می کرد که تبتی های داخل و خارج تبت برای پذیرفتن توافق با دولت چین آماده شوند. و برای بهت و حیرت طرفدارانش، آشکارا درخواست استقلال تبت و عقبیت نشینی نیروهای چینی را دور افکند، گرچه چنین درخواست هایی در اعتراضات تبت و برنامه پنج ماده ای خود او بسیار برجسته بودند.

پیش از اجلاس پارلمان اروپا در استراسبورگ فرانسه در ۱۸ جولای ۱۹۸۸، دالایی لاما پیشنهاد کرد که تبت در "اتحاد" با دولت چین باقی مانده و نیروهای

دولت مرکزی برای دوره زمانی نامعلومی در تبت بمانند. در این طرح کلی، دولت مرکزی چین کنترل سیاسی خارجی تبت و امور نظامی را در دست داشته در حین آنکه منطقه دارای اقتصاد خودمختار و حیات فرهنگی تحت یک دولت سکولار منطقه ای باشد. این بدان معنی بود که دالایی لاما در فکر این بود که روحانیت نظام صومعه ای خود را بسازد بدون آنکه تسلطی بر دولت داشته باشد. این معامله روشن و بی پرده دالایی لاما بود که در مذاکره امید بسیاری به آن بسته بود.

دالایی لاما در کتابش راجع به مذاکرات، خطاب به هواداران خود فراخوانی مبنی بر پذیرش مصالحه صادر نمود: "در حقیقت ما برای یافتن نوعی راه میانه روانه تلاش می کنیم ... در فرصت های بسیار، گفته ام که حدود و کرانه های انسان همواره تغییر می کند؛ من شرح دادم که در شرایط مشخص، دو ملت می توانند در یک ملت مشترک ترکیب شوند ... بنابراین با توجه به اینکه بر روی کاغذ ما تبتی ها ۶ میلیون نفر هستیم شاید نفع بیشتری در این باشد که به هزار میلیون چینی بپیوندیم تا اینکه یک کشور مستقل داشته باشیم."

ادوار لازار (Edward Lazar) یکی از فعالین برجسته هوادار لامائیسیم در کتاب «دلتنگی تبت» می نویسد: "همانطور که در بیانیه استراسبورگ ۱۵ ژوئن ۱۹۸۸ بازگو شد موضع رسمی دولت در تبعید تبت و دالایی لاما، مصالحه با چین است. و بیشتر نوشته ها راجع به تبت، برای لاپوشانی این واقعیت است که در هدف تعریف شده برای آینده تبت، استقلال در نظر گرفته نشده است، ... از آوردن خود کلمه «استقلال» در اعلامیه های رسمی و در میتینگ ها اجتناب می شود. «استقلال» یکی از صدها موضوع پرداخته شده در اتوبیوگرافی جدید دالایی لاما است. ایده استقلال بطور نمونه به همان خطرناکی کلمه «من» در برخی محافل تبتی است."

در ژانویه ۱۹۸۹ دالایی لاما سریعاً، یک هیئت مذاکره را برای برنامه جدید گفتگوها در جنوا معرفی کرد. ولی در بهار ۱۹۸۹ هم لهاسا و هم میدان تیان آن من با اعتراضات شدیدی که بوسیله حملات خونبار دولت سرکوب گردید، به لرزه درآمد. تبت تحت حکومت نظامی در آمد - و مذاکره جنوا هم هرگز صورت نگرفت.

چاپلوسی از رهبری دولت نوپای خونریز چین

این کشتارها پایانی بر حمایت دالایی لاما از دنگ زیائو پینگ، رهبر ضد مائوئیست امروز چین نبود. دالایی لاما در بیوگرافی اخیرش ادعا می کند که ارادتی دیرپا به دنگ دارد: "مقارن اواخر ۱۹۸۷ وقتی دنگ زیائو پینگ در پکن به مقام عالی حاکمیت رسید، دلگرمی ها افزایش یافت. تفوق او به مثابه رهبر یک جریان میانه رو تر، به نظر نشانه ای واقعی برای امیدواری به آینده بود. من همیشه احساس می کردم که دنگ احتمالاً یک روز کارهای بزرگی برای کشورش انجام می دهد. وقتی من در سال های ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ در چین بودم، او را چندین بار ملاقات کردم و تحت تاثیرش قرار گرفتم. ما هرگز مکالمه ای طولانی نداشتیم ولی درباره او بسیار شنیده ام - بخصوص اینکه او مردی با توانایی بالا و قاطعیت بسیار است. آخرین باری که او را دیدم ... چون مردی توانا مرا مجذوب خود نمود. اکنون به نظر می آید که او علاوه بر این مشخصه ها، بسیار خردمند است.

این کلمات در سال ۱۹۹۰ - به دنبال سرکوب خونین و بازداشت توده ای هم در تبت و هم در پکن - نوشته شد.

تلاش های آشکار دالایی لاما برای همپایی با دولت چین، شکاف های درون جنبش تبعید او را عمیق تر نمود. یکی از فرستاده های برجسته بین المللی دالایی لاما، لودی گیالتسن گیار (Lodi Gyaltsen Gyari)، پرده از «منتقدین درونی» برمی دارد که می گویند "دالایی لاما در جهت خیانت به تبت تلاش می کند." برخی از غربگراهای طبقات متمول که در خارج دنیا آمده اند - حول «کنگره جوانان تبت» جمع شده - با صدای بلند مواضع شان را علیه رویکرد دالایی لاما اعلام کردند. آنها جهت اعمال سیاست تجزیه چین - با افق تاسیس یک تبت مستقل مشابه کشورهای نومستعمره طرفدار غرب - فشار می آوردند.

از لحاظ بین المللی، لامائیست ها به مثابه باورمندان حقیقی به عدم خشونت چهره پردازی شده اند، ولی گیار نماینده دالایی لاما با رجوع به «منتقدین درونی»

این بحث را پیش می کشد که او در اساس ضدیتی با خشونت ندارد. در دلتنگی های تبت او می نویسد "زمان هایی بوده که من، البته ترجیح می دادم بجنگم. ولی ما باید واقع گرا باشیم، ما تجارب بدی داشته ایم و در فریب و نیرنگ رها شده ایم. من نمی خواهم بیشتر وارد این مسئله بشوم. گذشته ها گذشته. اما آنچه به گذشته سپرده در ذهن ما همچنان زنده است."

به کلام دیگر، گياری با سخن گفتن از «تجارب بد»ی که تبعیدی های تبت با درس گرفتن از آن می بایست دیر یا زود با رویزونیست های دولت چین به توافق برسند، تبعیدی های دست پرورده توطئه ۱۹۶۰ سیارا به خاطر می آورد.

دالایی لاما با پراگماتیسم مشابهی از مصالحه حمایت می کند. در مذاکرات دهارامسالا می گوید "در اوضاع ما، خشونت کمابیش زیانبار است. اصلاً عملی نیست ... حتی اگر ده هزار جوان خارج همراه با چندصد هزار جوان در داخل تبت به قیام مسلحانه دست بزنند، بازهم مصائب بسیار در راه است. چینی ها براحتی می توانند ما را شکست دهند. حتی جنگ چریکی بسیار دشوار است. من فکر می کنم ما می توانیم گونه ای از مصالحه را گسترش دهیم که متقابلاً مفید واقع شود."

گرچه رویکرد دالایی لاما در میان تبعیدی های تبتی منفور است - اما توسط سرمایه های غربی خوش آمد گفته شد. پس از قتل عام تیان آن من، قدرت های غربی نگران آن بودند دولت چین ممکن است عناصر پرتکاپوی غربگرای درون طبقه حاکم چین را سرکوب کند. بنابراین پس از ۱۹۸۹، نیروهای قدرتمندی در طبقه حاکمه امریکا در جستجوی ابزاری برای برانگیختن دولت دنگ بودند. آنها دالایی لاما و جنبش حقوق بشر در تبت را چون ابزاری در دست گرفتند.

در این زمان نیروهای غربی، تبعیدی های تبتی را به مثابه یک نیروی مسلح نمی خواستند. بهمین علت پس از مرگ مائو، روابط امریکا - چین به مراتب دوستانه تر شد. در عوض امریکا می خواست دالایی لاما نقش عمومی برجسته تری در اعمال فشار بر پکن، برای کنار گذاشتن تمرکز محض در اقتصاد و سیاست ایفا نماید.

اکنون دالایی لاما قادر است این نقش را بهتر بازی کند و بهمین دلیل نیروهای غربی در دسامبر ۱۹۸۹ او را به جایزه صلح نوبل - اعطای سطح جدیدی از شخصیت و مشروعیت - مفتخر نمودند.

وقتی مردم با حسن نیت از جنبش به اصلاح «تبت آزاد» دفاع می کنند، می پذیرند تا به سیاهی لشکر جنگ واشنگتن برای بازارهای پرسود و کار ارزان در چین بدل شوند. حاکمین ایالات متحده هرگز نگران معضلات تبت نیستند. باز هم آنان تنها در پی استفاده ابزاری از «مسئله تبت» و «حقوق بشر» برای فشار ضمنی بر دولت چین هستند.

در ظاهر داغ، در عمل نه چندان داغ

این روزها دالایی لاما با فرصت طلبی ماهرانه یک آفتاب پرست سیاسی به اقصا نقاط جهان سفر می کند. در همان حال که در برابر دانشمندان طبیعی خود را به عنوان یک طالب علم شک گرا جا می زند، برای غربی های عصر جدیدی (Western New Ager)، عرفان را موعظه می کند. در همین حین که خود را کلبی مسلکانه به رهروان خونخوار سرمایه داری پکن عرضه می کند در ملاقات با سبزه های اروپای غربی به یک زیست شناس ضد جنگ تبدیل می شود. در میان نیروهای مذهبی محافظه کار با امضای بیانیه ضد سقط جنین «جامه بی وصله» جا خوش می کند و بعد برای حفظ اعتبار در میان طرفداران لیبرال غربی اش اشاره می کند که سقط جنین گاهی اوقات قابل توجیه است.

بعدها در مه ۱۹۹۴ دالایی لاما پذیرفت تا برای کاهش فشار بر چین مورد استفاده قرار گیرد. او مخفیانه در واشنگتن با پرزیدنت کلینتون دیدار کرده و سپس در یک کنفرانس خبری در آلمان از توسعه یافتن شرایط «دولت مشترک الوداد» ایالات متحده برای چین حمایت کرد. در همان روزها، خود کلینتون اعلام کرد که

شرایط «دولت مشترک الوداد» را به چین تعمیم می دهد. دالایی لاما نوکر مآبانه به کلینتون و پکن خدمت کرد تا بر نیروهای مخالفی پیشی بگیرند که خواستار اتخاذ محاصره تجاری از سوی واشنگتن برای فشار به چین بودند.

تمام این مانورها و توطئه ها برای دالایی لاما شهرتی بی سابقه به بار آورد. او حتی در برخی محافل مد روز است. ولی بطور طعنه آمیزی این عطف توجه بین المللی در زمانی رخ می دهد که پایه حمایت او در تبعید به سرعت فرسایش می یابد.

تبعیدی های تبتی همگرایی خود را از دست می دهند و دالایی لاما قدرت رهبری آن ها را از دست می دهد: اکثر تبعیدی های تبتی در کشورهایی که امروزه در آن زندگی می کنند ماندگار شده اند. تنها نسل های قدیمی تر، تبت را به خاطر می آورند. بیشتر تبعیدی ها میلی به بازگشت ندارند. بسیاری از آنها آشکارا رسوم قدیمی تبت را تحقیر می کنند.

بعد از مدت ها، وجوه کمک های بین المللی که بسوی تبتی های تبعیدی روان بود قطع گردید. این در حکم تیر خلاصی به قدرت سیاسی دالایی لاما بود - که همواره وابسته به پول خارجی بود. فعالیت های مداوم بین المللی دالایی لاما، لا اقل بخشی از آن، تلاش هایی پیگیر برای جمع آوری کمک های نقدی برای دم و دستگاهی شخصی خود اوست.

در همین دوره، فرصت های مذاکره برای احیای لامائیستی در تبت در کسادترین شکل خود است. استثمار طبقاتی پس از کودتای ۱۹۷۶ - در شکل جدیدی از ترکیب کشاورزی شبه فئودالی و سرمایه داری دولتی - به تبت بازگشت. گرچه برخی از ناظران ادعا می کنند که دالایی لاما به عنوان نمادی ضد دولتی در تبت تا حدودی مقبولیت دارد، اما این نمی تواند نشانه ای از این باشد که توده های خلق تبت از برنامه سیاسی دالایی لاما حمایت می کنند.

تنها امید واقعی دالایی لاما این است که چین - مثل راهی که اتحاد شوروی بعد از گورباچف در پیش گرفت - پس از مرگ دنگ شروع به فرو پاشی کرده و نیروهای

قدرتمند در پکن و واشنگتن بطریقی بازگشت او را به مثابه طریقی برای حفظ سلطه بر مناطق تحت ستم مضاعف چین تصدیق کنند. امید بسیار کم‌رنگی است. وقت برای فرا رسیدن «شرایط مساعد» در تبت، این رویای خاکی دالایی لاما، در حال به پایان رسیدن است. و برای ختم آن هیچ سوگواری ای نشاید.

اخیراً یک انقلابی با یک دوست قدیمی برخورد کرد. دریافت که دوستش - که نسبتاً آگاه و مترقی بوده - تحت تاثیر اتهامات لامائیست ها علیه انقلاب مائوئیستی در چین قرار گرفته است. در حین مکالمه در این باره فرد انقلابی چند نقطه بنیادین مادی راجع به دالایی لاما ایجاد نمود. او توضیح داد که چگونه توده های مردم - رعیت ها، بردگان و زنان - در جامعه تبت قدیم تحت ستم بودند. او بطور خلاصه شرح داد که چگونه دوران انقلاب مائوئیستی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۶ دنیای آن ها را به لرزه درآورد و دوستش را که از برنامه سیاسی دالایی لاما دفاع می نمود به چالش کشاند. دوستش مات و مبهوت نگاهی به او کرد و سپس گفت: "تمام حرف هایی که تو می گویی غلط است و گرنه من گرفتار یک افسانه فریبکارانه و مسخره شده ام." رویاپردازی کردن از لامائیسم تبتی محتاج بی اعتنایی مسلم به زندگی مردم است.

صدر باب آواکیان در نشریه انقلاب می نویسد: "اینجا یک عنصر قابل توجه شووینیستی وجود دارد: برخورد با مردم کشورهای جهان سوم و فرهنگ و آداب و سنت هایشان به عنوان چیزی «عجیب و غریب». از این دیدگاه، اینکه توده های مردم در این کشورها، تحت سلطه اشکال «عجیب و غریب» ستم و استثمار - منجمله ستم معمول پدرسالارانه و فئودالی بر زنان و توده ها - واقع شوند ایرادی

ندارد اما سعی نکنید این ستم ها را بر من اعمال کنید! حساب من جداست. - من از جامعه ای پیشرفته و متمدن آمده ام! چنین است شووینیسیم این دیدگاه."

داستان زندگی دالایی لاما داستان زندگی یک ستمکار است - مترسک فئودال و مامور حافظ منافع امپریالیسم امریکا: او از کودکی به عنوان خدشاهی فئودال تعلیم دید - دورانی که اندکی بعد با رسیدن زمین لرزه انقلاب از مشرق به تبت، قطع گردید. بین سال های ۱۹۵۹ و ۱۹۷۶ وقتی تبت دستخوش تحولات رادیکالی بود که توده های خلق تبت را از قید رها می نمود، دالایی لاما بصورت آشتی ناپذیری با فرایند انقلاب ضدیت نمود. او و برادرانش به سازماندهی جنگ سری سیا علیه انقلاب مائوئیستی یاری رساندند و هزاران تبعیدیه تبتی را به کار اجباری در ارتش هند رهسپار کردند. ولی پس از سقوط انقلاب مائوئیستی در ۱۹۷۶، از وقتی دهقانان تبتی به قعر گذشته ها، به شرایط شبه فئودالی سقوط کردند و از وقتی شعله های جنگ عادلانه زبانه کشید تاکنون دالایی لاما همواره موعظه گر یک نهضت "میانه روانه" متعارف بودایی در قبال دنگ زیائو پینگ و دولت ستمگرش در پکن بوده است.

چرا یک فرد صادق و مترقی باید از/ینها حمایت کند؟

خلق هیچ منافعی در بازگشت دالایی لاما در مقام یک مترسک فئودال محلی در خدمت دولت دنگ ندارد. آنها همچنین هرگز به رهایی نخواهند رسید اگر عده ای از تبعیدی های غرب گرا موفق گردند تبتی به اصطلاح «مستقل» - هزاران بار گره خورده با منافع حقوقی و حکومتی امریکا - برپا سازند.

آزادی واقعی بدست توده های مردم و از طریق مبارزه علیه ستمگران آغاز می شود. و توده های مردم در تبت امروز میلیون ها دهقانی هستند که در سرتاسر این منطقه پهناور پراکنده شده اند و ستمگران اصلی همان رهروان راه سرمایه داری چین هستند که چین را به امپریالیسم فروخته و استثمار را در کشور احیا کرده اند. کلید آینده تبت برآستی در درس های سال های مائو فشرده شده است. انقلاب مائوئیستی زنجیرهای فولادین بردگی و بندهای ذهنی کارما را در تبت از هم

گسست. پیشتر در این مجموعه، یک زن کمونیست تبتی شرح داد که تبتی های فقیر اگر چون دسته غازهای وحشی بیاموزند که سازمان یافته و منسجم پرواز کنند می توانند از فراز کوه های عظیم بگذرند. یک چوپان مائوئیست که تن به توبه نداده بود به چادر پژوهشگران امریکایی می خزد تا از آنان بخواهد پیامش را برساند که «دشمنان طبقاتی» گوشه ای از تبت را که او در آن زندگی می کند، دوباره اشغال کرده اند. رویاها و سیاست های انقلابیونی نظیر این است که می تواند مردم تبت را به آزادی رهنمون سازد.

ضمیمه ۱:

زندگی یک برده تبتی

(کارگر انقلابی شماره ۷۴۸، ۲۰ مارس ۱۹۹۴)

در اواخر دهه ۵۰، زمانی که اولین امواج آزادسازی به سوی تبت وزیدن گرفت، یک برده سابق ۳۶ ساله به اسم لاندو (Lando) در برابر جمعیت رعیت ها و بردگان پیشین بپاخواست تا گواهی دهد:

وقتی لاندو تنها ۸ سال داشت، پدرش آنقدر شلاق خورد تا فلج شد، مباشر ارباب بر بالای بسترش آمد تا او را به کار بازگرداند. وقتی پدر لاندو نتوانست از جا برخیزد، مباشر همانجا در بستر، او را به جرم «تمارض» تا دم مرگ شلاق زد!

مباشر از مرد مرده رو برگرداند، لاندو را ربود و او را برای بردگی همراه خود برد. او در طویله به همراه گوسفندانی می خوابید که دستور داشت از آنها نگهداری کند. او بارها مورد تجاوز اربابش قرار گرفت و بارها بدست همسر حسود ارباب تا سرحد بیهوشی کتک خورد. سر انجام او حامله شد و برای پنهان کردن این «ننگ» به مالک دیگری فروخته شد. لاندو ۲۸ سال در طویله زندگی می کرد.

او برای همیشه از هرگونه ارتباط با خانواده اش محروم شده بود. بارها برای مرگ دعا می کرد، ولی از اقدام به خودکشی هراس داشت چون می ترسید دوباره در تناسخ هایی حتی بدتر از این متولد شود. وقتی آزادی فرا رسید، گروه های انقلابیون برای سازماندهی به میان برده ها و رعیت ها رفتند تا ستم را سرنگون کنند. ولی لاندو هرگز کلمه «ستم» را نشنیده بود و در ابتدا متوجه نمی شد که معنای آن چیست. او همیشه فکر می کرد رنج و بدبختی او تقصیر خود او - کارمای گریز ناپذیرش - است.

با شنیدن داستان لاندو، جمعیت بردگان آزاد شده اشک ریختند و فریاد کشیدند "مرگ بر برده داری!" بعدها لاندو یک فعال و رهبر انقلابی در آن منطقه شد.

آنگاه که رعیت ها در تبت بپا خاستند

آنا لوئیز استرانگ

ضمیمه ۲:

سازمانیابی شورشیان جوان در راه انقلاب

(کارگر انقلابی شماره ۷۴۹، ۲۷ مارس ۱۹۹۴)

تسومو (Tsomo) زنی از مردم ممبا (Memba)، نقطه ای مرزی در تبت بود. در دوران انقلاب فرهنگی، او داستان چگونگی اولین ملاقاتش با انقلاب را شرح می دهد. "خانواده من رعیت های بسیار فقیری بودند. من برای کار به خانواده ای دیگر اجاره داده شدم. وقتی من هفده ساله بودم، لاماها به ما گفتند که به کوهستان ها فرار کنیم چون هان ها دارند می آیند و بچه ها را می کشند، به آنها تجاوز می کنند و آنها را می خورند. ما فرار کردیم و در پرتگاه ها مخفی شدیم و رسیدن چینگ درولمامی (Chingdrolmami) را دیدیم. [چینگ درولمامی اسم تبتی ارتش آزادیبخش خلق است.] سربازان در کنار روستای ما اردو زدند. ما انتظار داشتیم که آن ها همه چیز را تصاحب کنند و زمین ها و خانه هایمان را آتش بزنند. ولی پس از یک یا دو روز که دیدیم به زمین های ما دست نزدند، کمی پایین تر آمدیم تا آنها را تماشا کنیم."

"آنها کار می کردند. حالا می دانم که آن ها راه می ساختند ... مادرم گفت: "نرو". ولی من روز بعد پایین تر آمدم و در میان آن ها زنانی یونیفرم پوش دیدم. من در پشت صخره ای پنهان بودم که یکی از آنها مرا دید و به زبان ما مرا صدا کرد که پایین بیایم و نترسم. او یک مترجم زن بود."

سربازان انقلابی به تسومو نشان دادند چگونه می توان بهتر از گاوهای روستا مراقبت کرد. آنها به تسومو شیر و کره دادند تا برای روستاییان پنهان شده ببرد. بزرگترها فکر می کردند اینها همه یک حيله است. ولی چند پسر جوان به اندازه کافی شجاع بودند تا همراه تسومو بازگردند. طی یک هفته، روستاییان نگرانی شان فرو کشیده و کنجکاوانه به خانه هایشان بازگشتند.

تسومو می گوید: "چینگ درولمامی با ما بسیار خوب رفتار کرد، ما را کتک نزدند و بر سر ما فریاد نکشیدند، ما را در درو کردن محصول و خرمن کوبی یاری کردند. هرگز کسی با ما اینگونه برخورد نکرده بود. قلب من چون آتشی عظیم ملتهب شد. من می خواستم شبیه آنان باشد. به آنها گفتم: "چه کمکی می توانم بکنم؟" یک افسر به من گفت: "می خواهی بیاموزی؟ خواندن و نوشتن یاد بگیری؟" من هرگز در رویا هم نمی دیدم که چنین چیزی ممکن باشد."

تسومو دانش آموز موسسه اقلیت های ملی در پکن شد. او برای رهبری امر خطیر اصلاحات ارضی به ناحیه خود بازگشت و مخفیانه از روستایی به روستای دیگر می رفت تا رعیت ها را آگاه کند. در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری او در مقام نائب رئیس فدراسیون زنان تبت ظاهر شد.

ضمیمه ۳:

اتهام دروغین «نژاد ستیزی تحت حاکمیت مائو»

(کارگر انقلابی شماره ۷۶۴، ۱۰ جولای ۱۹۹۴)

ملی گراهای تبعیدی تبتی اتهام می زنند که انقلاب مائوئیستی قصد رهایی توده های مردم تبت را نداشت - بلکه حرکتی از به اصطلاح «امپریالیسم چینی» و بدنبال یک «راه حل نهایی» برای مردم تبت بود. به عنوان مدرک، لامائیست ها به سیاست دولت فعلی چین مبنی بر انتقال مهاجرین هان به مناطق ملی سابق تبت اشاره می کنند. خلق هان اکثریت مردم چین هستند و اصالتاً ساکن مناطق مرتفع تبت نیستند.

در ادامه حامیان دالایی لاما ادعا می کنند که سیاست مهاجرت ضد تبتی /متمد/ برنامه های قبلی بود که توسط رهبری انقلابی مائو تسه تونگ طرح ریزی شده بود. اتهام «نژاد ستیزی» که مائو و انقلاب را هدف گرفته بر دروغ های رذیلانه ای بنا شده که می بایست به افشای آن ها پرداخت.

در ۱۹۵۲ مائو تسه تونگ در دیداری با هیئت نمایندگان تبتی اظهار کرد که او در رویایش مناطق کوهستانی تبت را با ۱۰ میلیون جمعیت می بیند. لامائیست ها مُصِرند که مائو درباره وارد کردن ۱۰ میلیون هان به تبت سخن گفته است. این افسانه ای بیش نیست - مائو درباره رشد جمعیت ملیت های اقلیت، منجمله تبتی ها در مناطق شان صحبت می کرد. هر تحلیل صادقانه از سیاست های مائوئیستی در رابطه با ملیت های اقلیت در چین معلوم می کند که انقلابیون مائوئیست برای رشد جمعیت اقلیت ها مبارزه می کردند.

تحت رهبری مائو، هیچ مهاجرتی از مردم هان بسوی نواحی مرکزی سرزمین های مرتفع منطقه خودمختار تبت وجود نداشت - حتی پروپاگانداست های دالایی لاما هم این واقعیت را تصدیق می کنند. اکثر منابع توافق دارند که در زمان کودتای ضد مائوئیستی، جمعیت هان ها در تبت مرکزی حدوداً ۱۳ درصد بود - که اکثر آنها کادرهای انقلابی، متخصصین فنی و سربازان بودند و عموماً بطور موقت در تبت اقامت داشتند.

هیچ کجای سیاست های مائو ربطی به «نژاد ستیزی فرهنگی» نداشت. - در واقع مائو مبارزه ای مداوم را علیه «شوینیسیم هان» در داخل حزب کمونیست چین برپا نمود و مائوئیست ها برای ساختن فرهنگ نوین سوسیالیستی تبتی در داخل منطقه خود مختار تبت، به نبرد برخاستند.

لامائیست ها مائو را متهم می کنند که در مناطق مرزی مشخصی خارج از منطقه خود مختار تبت، جایی که خلق های تبتی و هان و خلق های دیگر در کنار هم زندگی می کردند، مرتکب «نژاد ستیزی» شده است. این اتهام بر بنیان ادعای لامائیست ها بر مناطقی که در سه دوره زمانی منطقه خودمختار تبت را گسترش داده - استان همسایه چینگ های ، بخش اعظم سیچوان و قسمتی از یون آن (Yunnan) - بنا شده است. به تبتی این مناطق آمدو و خام (Amdo & Kham) خوانده می شوند.

تحت رهبری مائو - بوسیله کمون های سوسیالیستی که هم دهقانان تبتی و هم دهقانان هان را در بر می گرفت - بسیاری از علفزارهای این مناطق مرزی چینگ های و سیچوان به مزارع تولیدی بارآور تبدیل شدند. لامائیست ها این توسعه کشاورزی را نژاد ستیزی فرهنگی محسوب می کنند زیرا که بسیاری از دهقانان هان بر روی علفزارهایی کشت و زرع می کردند که پیش از این منحصراً تبتی ها در آن ساکن بودند؛ زیرا که با توجه به روابط نزدیک و دوستانه مردم مختلف این علفزارهای سابق، تعداد زیادی ازدواج و خویشاوندی مابین ملل مختلف صورت گرفت. مثل بسیاری ناسیونالیست های کوتاه فکر، لامائیست های تبتی این خویشاوندی ها را «نژاد ستیزی فرهنگی» بحساب می آورند.

به علاوه، بسیاری لامائیست ها سقط جنین را «قتل» می دانند - و انقلاب مائوئیستی را که به کنترل جمعیت دست زده و «سقط جنین» را امکان پذیر ساخت به «نژاد ستیزی» متهم می کنند. به رهبری مائو، برخی اوقات مردم هان تشویق می شدند که جمعیت خانواده را محدود کنند - ولی چنین کارزارهایی در مناطق اقلیت نشین نظیر تبت که در آن تلاش های عمده در جهت افزایش جمعیت بود اجرا نمی گردید. حتی در دلتنگی های تبت، مجموعه مهم منتشر شده توسط سبزه های آلمان در طرفداری لامائیسم، تأیید می گردد که سیاست های کنترل جمعیت در تبت بشکل پایداری بسیار ملایم تر از مناطقی بود که سکونت گاه اکثریت هان است.

وقتی تمام این اتهامات رد شود، لامائیست ها ساده لوحانه اصرار می کنند که "بیش از یک میلیون تبتی در دوران انقلاب مائوئیستی مرده اند." آنها حتی نمی توانند مدرکی برای ادعایشان بیاورند زیرا اتهام شان تنها یک دروغ است.

روش آن ها این است که ادعا کنند سابقاً ۶ میلیون تبتی وجود داشت - و سپس ادعا می کنند که یک کاهش جمعیت اساسی رخ داده است. گرچه اعداد دلایی لا ما در جریان های اصلی رسانه ای ایالات متحده برای پروپاگاندا تکرار می شود ولی

تحقیقات متخصصینی نظیر پرفسور آ. تام گرونفلد اشاره می کند که این ارقام مصنوع دست دالایی لاما، فاقد هرگونه مدرکی است.

به هر حال هرگز در تاریخ تبت یک آمارگیری قابل اتکا وجود نداشته؛ اکثر متخصصین ارزیابی می کنند که در آستانه انقلاب مائوئیستی کل جمعیت مردم تبت برابر با ۲ تا ۳ میلیون نفر بوده است. گرچه مبارزه طبقاتی حادی درون تبت شکل گرفت و در این دوران احتمالاً کمبودی در تولید مواد غذایی بوجود آمد، با این حال - با توجه به بهبود درمان و بهداشت، ازدواج ده ها هزار راهب و گام های برداشته شده در تولید کشاورزی - بطور مشخص در جریان سال های انقلاب مائوئیستی جمعیت تبت افزایش یافته است.

بطور خلاصه اتهام های «نژاد ستیزی تحت حاکمیت مائو» حقیقتاً بی پایه است. فنودال های لامائیست که در اصل ستمگران مردم تبت بودند برای لکه دار کردن مائوئیست هایی که توده های تبتی را به سوی آزادی واقعی رهنمون می کردند بالاجبار دست به جعل واقعیت ها می زنند.

ضمیمه ۴:

پاکسازی رویزیونیستی

(کارگر انقلابی شماره ۷۶۴، ۱۰ جولای ۱۹۹۴)

با گذار از دو دهه اخیر، تبت شاهد تباهی فزاینده محیط زیست اش بوده است. دولت حاکم برای بیرون کشاندن منابع طبیعی به ارزان ترین شکل ممکن، پرخاشگرانه به کاوش مشغول است.

تبت دارای منابع معتناهایی از سنگ های معدنی - نظیر مس، کروم، طلا، بوراکس و اورانیوم - است. گزارش هایی در دست است که دولت از زمین های بایر برای انبار کردن زباله های رادیو اکتیو استفاده می کند و حتی تبت را برای [دفن] زباله های هسته ای کشورهای غربی «اجاره» می دهد.

به هر حال، بزرگترین تخریب زیست محیطی در مناطق جنگلی واقع در شیب شرقی فلات تبت - که شامل دومین جنگل بزرگ «زیست توده» چین می گردد - رخ داده است. این ناحیه نه در داخل منطقه خودمختار تبت - که در استان همسایه سیچوان که جمعیت قابل توجهی تبتی در آن ساکن هستند، قرار گرفته است.

چوب بری از گذشته های دور در این جنگل های شرقی آغاز شده و با صنعتی سازی چین پس از انقلاب ۱۹۴۹ افزایش یافت - اما «برداشت» از این جنگل ها پس از کودتای رویزیونیستی (ضد مائوئیستی) ۱۹۷۶ جهشی کیفی داشت.

در بولتن پژوهشگران متعهد آسیایی (جولای - سپتامبر ۱۹۹۳) آنتونیا شوس (Antonia Shouse) می نویسد: "کشاورزی کنترل نشده و ناهمگون و منافع صنعتی در دهه اخیر به این زوال شدیداً شتاب داده است." تمام کوهستان ها بصورت سیستماتیک پاكسازی شده اند و در پشت سر تنها دامنه های فرسایش یافته با بستر سنگی باقی مانده است. افزایش گل و لای در رودخانه های چین در سیل های مهم سالهای پس از ۱۹۸۱ دخیل بودند. این برداشت بی رویه از چوب جنگلی برای فروش، نمونه ای از طریقه سرمایه داری در تجاوز به مناطق جنگلی کشورهای تحت سلطه - نظیر آمازون، فیلیپین، اندونزی، گینه نو، افریقا - و گواهی بر احیای سرمایه داری در چین بعد از میانه دهه هفتاد است. پیش از ۱۹۷۶ تحولات انقلابی تحت رهبری مائو بدون شک بر محیط زیست تبت تاثیر گذاشته بود. ساختن راه ها، افزایش سطح استاندارد مردم تبت، شکستن تابوهای بودایی علیه شکار، پیشرفت در زمینه سازه های آبی و آبرسانی، گشایش مراتع جدید برای تولید غذا، استفاده از غلات و دانه های جدید - همگی مطمئناً روابط بین انسان و محیطش را تغییر دادند. با وجود اینکه تعدادی از آزمایشات شکست خورد و برخی اشتباهات رقم خورد اما این تدابیر مرفقی بنیاداً به خلق خدمت نمود.

پس از احیای سرمایه داری در ۱۹۷۶ چیزهایی عمیقاً متفاوت پدیدار شد. حاکمان جدید رویزیونیست چین سیاست های مائوئیستی سوسیالیستی که در پی ساختمان خوداتکای صنایع سبک در سرتاسر چین منجمله تبت بود را منسوخ نمودند. اکنون آنها می گویند که صنعت می بایست بر مبنای معیارهای «عقلانی» - یعنی بر مبنای قوانین استحصال سود - بنا گردد. در تبت بسیاری از صنایع سبک کوچک که به مردم خدمت می کردند و یک طبقه کارگر نوین را می ساختند تعطیل شدند. تمرکز مصرانه رویزیونیست ها بر روی صنایع استخراجی - معادن و

چوب بری - بشکل بهت آوری تعداد زیادی از کارگران و تکنسین خلق اکثریت هان را (در عوض تبتی ها) به استخدام درآورد.

این «استراتژی پیشرفت» کلاسیک سرمایه داری برای «مناطق عقب مانده با منابع غنی» است و نتایج سرمایه دارانه در بر دارد: طبقه سرمایه داری چین را توانگر می سازد، کشور را به مثابه یک کل در چنگال بازارها و بنگاه های امپریالیستی قرار داده و حیات اقتصادی در تبت را به اعوجاج کشانده به شکلی که معیشت مردم را در معرض خطر قرار می دهد. - و در پی خود یک محیط زیست تباه شده باقی می گذارد.

پژوهشگر امور چین، اورویل شل (Orville Schell) اخیرا توضیح داده است که اکنون در سطح محلی یک "اقتصاد بی بند و بار در حال توسعه است ... که افزایش در تولید سبب شده آنها نتوانند از عهده حفاظت از محیط زیست برآیند." این جنایت های زیست محیطی تنها بخش و جزئی از جنایت های مشابه رویزیونیست ها است که در سرتاسر خاک چین جریان دارد. اورویل شل نشان می دهد که تخریب محیط زیست تبت بدتر از این تخریب در بقیه چین نبوده که درست به همان بدی است.

شل این پیشرفت ها را با روش های تحت رهبری مائو مقایسه می کند: "از شما انتظار می رفت که با تمام وجودتان برای برای خدمت به خلق و نه خودتان مبارزه کنید... مفید بودن این سبک ضد مصرف گرایی برای محیط زیست آشکار است... اما امروز وضعیت تحت رفرمهای دنگ بشکلی بنیادین تغییر کرده است."

ضمیمه ۵:

دالایی لاما و سیا

(کارگر انقلابی شماره ۷۶۵، ۱۷ جولای ۱۹۹۴)

در سال ۱۹۴۹، اندکی پس از پیروزی نیروهای مائوئیست بر چیانگ کای شک، دیکتاتور تحت حمایت امریکا، انقلاب به تبت آمد. طبقه حاکم تبت - طبقه ای فئودال مشتمل بر اشراف و راهبان - بشکل دیوانه واری بین انفعال و مقاومت در نوسان بود.

در ۱۹۵۷، بخش هایی از این طبقه - در تلاش برای توقف عمق یابی انقلاب در تبت - دست به یک سلسله عملیات مسلحانه ضد کمونیستی زدند. پروپاگاندیست های لامائیست منجمله خود دالایی لاما این عملیات را مقاومت اصیل و خودجوش در برابر تسلط بیگانه می خواندند.

اما حقیقت این است: از همان ابتدا در سال های ۱۹۵۰ گرفته تا خیزش فئودالیستی مسلحانه ۱۹۵۹، تا جنبش چریکی تبعیدی ها در دهه ۱۹۶۰، سازماندهنده، سرمایه گذار، آموزش دهنده، مسلح کننده، رهبری کننده و نهایتاً منحل کننده این «مبارزه»، آژانس اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) بود.

در روزگار قدیم دالایی لاما دست نشانده حاکمیت فئودال ستمگر بود. در تبعید او رهبر فرمایشی جریان مسلح ضد کمونیست تبتی تحت الحمايهٔ سیا شد که بدست برادرش گیالو تندوپ هدایت می شد. این جریان شبیه بسیاری از ارتش های «کنترا» (ضد انقلاب) بود که سیا برای راه اندازی جنگ های سری اجیر می نمود.

"غالب جنگ افزارها از خارج وارد می شد. پایگاه شورشی ها در جنوب رودخانه تسانگپو (Tsangpo) بوسیله تجهیزاتی که در چندین مرحله توسط هواپیماهای دارودسته چیانگ کای شک فرستاده شد بنا گردید و ایستگاه های رادیو جهت پیشبرد توطئه بدست مامورین فرستادهٔ امپریالیست ها و نیروهای چیانگ کای شک راه اندازی شد."

آژانس اخبار انقلاب ژینهوا (Xinhua)، مارس ۱۹۵۹.

"هیچ کس چه در کشورهای متعهد و چه در کشورهای غیر متعهد نمی خواهد این ادعای کمونیست ها را بپذیرد ... که شورش توسط «امپریالیست ها، دارودسته چیانگ کای شک و مرتجعین خارجی» حمایت می گردد."

اکونومیست ۱۹۵۹

"به هیچ وجه، هیچ چیز از خارج وارد نشد."

توبتن نوروبو، برادر دالایی لاما

در مصاحبه با اخبار و گزارشات جهان ایالات متحده، ۱۹۵۹.

در اوایل دهه ۱۹۵۰ ایالات متحده به کره تجاوز کرده و تهدید نمود که به خود چین انقلابی هم حمله خواهد کرد. به علاوه، آژانس مرکزی اطلاعات (سیا)

شبانۀ روز به جمع آوری و تزریق نیروهای ارتجاعی بداخل شبکه جاسوسی خود و تقویت دسته های مخفی که قادر به راه اندازی جنگ در پوشش علیه قدرت نوین خلق باشند، مشغول بود.

در آوریل ۱۹۴۹ وزیر امور خارجه ایالات متحده، دین آچیسون (Dean Acheson) برای سفیر خود در دهلی نو تلگرافی فرستاد مبنی بر اینکه حاکمین ایالات متحده می خواهند شاهد "تقویت مخفیانه ظرفیت مقاومت ارتش تبت" باشند. مورخ تبت آ. تام گرونفلد می نویسد: "در تابستان ۱۹۵۰ دستورالعمل هایی به اداره هماهنگی سیاست ها که شاخه رسمی و اداری مسئول عملیات سری بود داده شد تا «جنگ روانی و عملیات های شبه نظامی را علیه رژیم کمونیست چین شروع نماید.»"

نیروهای برجسته فئودال اطراف دالایی لاما خود را بعنوان مامورینی مشتاق - نخست به نیروهای ارتجاعی کومینتاگ تحت رهبری چیانگ کای شک در تایوان و سپس مستقیماً به خود ایالات متحده - عرضه نمودند. دو برادر بزرگتر دالایی لاما، «تناسخ لاما» توبتون جیگمه نوروبو و گیالو تندوپ به صنف مامورین کلیدی سیا درآمدند.

گرونفلد می نویسد: "جورج پترسون (George Patterson) ... با نیتی صادقانه به عنوان یک مترجم و میانجی مذاکرات درگیر قضا یا شد. او گزارش می دهد توبتون نوروبو در ۱۹۵۳ با سیا ارتباط برقرار کرده و به او گفته می شود که وضعیت خود را (از کسی که پیش از این کمک های مخفیانه می گرفت) به سوی کومینتاگ متمایل کند. پترسون همچنین به یاد می آورد که دو سال بعد بین راگپا پانگ داستانگ (Ragpa Pangdatsang) و نمایندگانی از دولت های هند و امریکا دیدار و گفتگویی صورت گرفت. به نظر می رسد در این زمان ایالات متحده در فکر یک برنامه ده ساله شورش احتمالاً با هدف سرنگونی کنترل چین بر تبت بوده است جان ف. آودون که کتاب اخیرش می تواند نسخه «رسمی» دیدگاه دالایی لاما به تاریخ نام بگیرد، با این مسئله که گیالو تندوپ در همان اوایل یعنی در

۱۹۵۱ با سیا به توافق رسید مخالفت می کند. این در اصل جمع آوری اطلاعات مقدماتی برای نیل به جنگ چریکی در ۱۹۵۶ بود. در یک فاصله کوتاه زمانی، امریکا کومینتاگ را به مثابه منبع تجهیزات کمک های نظامی به شورش، تحت الشعاع قرار داده بود. "گرونفلد اضافه می کند با شروع این تدارکات توسط امریکا، توبتن نوروبو حامل "نامه ای بود که به او اختیار می داد از طرف دلایی لاما در مذاکرات شرکت کند." در ۱۹۵۸ سیا با استفاده از پایگاه های هوایی در بانکوک تایلند، به هوابرد اسلحه و مهمات به درون منطقه تبتی خام (Kham) اقدام نمود. گرونفلد می نویسد "این گیالو تندوپ بود که اولین عملیات های تمرینی سیا را با برگزیدن شش تبتی به این منظور مدیریت می کرد." سیا برای مامورین تبتی، به سرعت یک اردوگاه سری در کمپ هیل واقع در ارتفاعات راکی کلرادو برپا کرد.

توطئه های تبتی - ساخت امریکا

توطئه سیا مشوق خیزش مسلحانه در مارس ۱۹۵۹ بود که طی آن نیروهای فئودالی کوشیدند ارتش انقلابی را از تبت بیرون اندازند. گرونفلد می نویسد: "با وجود فریادهای مبنی بر بیگناهی نقش دلایی لاما، پیش از مارس موعود ۱۹۵۹، مقامات در واشنگتن در حال برنامه ریزی برای ماه های حوادث بودند." در مارس ۱۹۵۹، نیروهای فئودال تبت به سرعت شکست خوردند. دلایی لاما با عملیات مخفیانه سیا بسوی هند فراری داده شد. گرونفلد مستند می سازد که مامورین تعلیم دیده سیا در کاروان دلایی لاما یک هواپیمای سی - ۱۳۰ ارتش امریکا را که بصورت ویژه ای برای پرواز در هوای رقیق تبت اصلاح شده بود، با قرار دادن علامت های مخصوصی بر روی برف راهنمایی نمودند. در میانه راه بسوی هند یک متصدی بی سیم به گروه دلایی لاما ملحق شد تا کل عملیات، مستقیماً تحت نظر مقر سیا در داکای پاکستان شرقی [بنگلادش امروزی] قرار داشته باشد.

سیا به سرعت در بین تبعیدی های تبت یک نیروی کنترا ایجاد کرد. ده اردوگاه کنترای تبتی در پادشاهی کوچک موستانگ (Mustang) واقع در مرز چین و نپال بنا گردید. سیا سه فروند دیگر سی - ۱۳۰ اصلاح شده برای هوابرد در ارتفاعات، در اختیار داشت. گرونفلد می نویسد: "محصول این تلاشهای مهم برای سربازگیری که به بسیج ۱۴۰۰۰ تبتی به انضمام تعدادی از عشایر ایلپاتی منطقه منتج شد «کاملاً به حمل و نقل و نفوذ دوربرد» و «تسلیح، تدارک و رساندن مواد خوراکی آژانس [سیا] وابستگی داشت.»"

در ۱۹۶۱ دالایی لاما گفت: "تنها سلاحی که شورشیان [لامائیست] در دست داشتند همان چیزی بود که از چینی ها به غنیمت گرفته بودند." چند گزارش اینطور می گوید که دالایی لاما شخصاً فرماندهی پایگاه کنترا در موستانگ را بر عهده داشت.

تهدید جنگی هند

در این زمان، دولت هند یک جنگ مرزی با چین را تدارک می دید و خود را مستقیماً درگیر مسائل ارتش کنترای تبتی می نمود. در یک پایگاه سری در اوريسا (Orissa)، عمال اطلاعاتی امریکایی، مامورین هندی و کنتراهای تبتی برای هماهنگی فعالیت هایشان هر هفته ملاقات می کردند. اولین هجوم کنتراهای تبتی به چین در اواخر ۱۹۶۱، درست پیش از شروع جنگ بین هند و چین رقم خورد. گرونفلد یک مطالعه سیا در این دوره را ثبت می کند که در آن مفصلاً نشان داده شده آب و هوای منحصر به فرد تبت ممکن است چه تاثیری بر جنگ افزارهای هوایی، شیمیایی و بیولوژیکی بگذارد.

در همین اثنا، روحانیت برجسته تبت، برای جنگ آینده علیه انقلاب چین، ده ها هزار پناهجوی تبتی را به دولت هندوستان کرایه داد تا بر روی جاده های نظامی در

شمال هند مشغول به کار شوند . وقتی در ۱۹۶۲ جنگ بین هند و چین انقلابی شیوع یافت، نیروهای هندی بسرعت بدست ارتش آزادیبخش خلق شکست خوردند. در همین حین که تبعیدی های تبتی به حمله هند علیه چین کمک می نمودند در داخل هند نیروهای انقلابی قدرتمندی از انقلاب مائوئیستی الهام می گرفتند. انقلابیون هندی انترناسیونالیست از چین طرفداری کردند. بسرعت، کمونیست های انقلابی به رهبری چارو مازومدار (Charu Mazumdar) یک حزب پیشتاز مائوئیست در هند تشکیل داده و در ۱۹۶۷ یک مبارزه مسلحانه بزرگ را در میان دهقانان ناکزالبری (Naxalbari) - واقع در همان منطقه دارجیلینگ که سکونت گاه بسیاری فئودال های تبتی است - آغاز نمودند.

هجوم ها و جاسوسی از پایگاه های کنترهای تبتی

هجوم مرزی کنترهای تبتی در طول دهه ۶۰ ادامه پیدا کرد. پولی که گیالو تندوپ از سیا می گرفت افزایش یافت. سیا امیدوار بود این کنترهای تبتی بتوانند شبکه عناصر اطلاعاتی را حفظ، خرابکاری ها را هدایت کرده و بطور کلی نیروهای انقلابی را بسته آورند.

ولی تمام عملیات های کنترهای تبتی در مجموع یک شکست محسوب می شد. با تعمیق انقلاب در تبت، امنیت مرز با موفقیت بیشتر و بیشتری تضمین می گشت. میلشیا های انقلابی کمون های خلق - متشکل از رعیت های سابق تبتی - با پیوستن به ارتش آزادیبخش خلق به تعقیب و نابودی خرابکاران و جاسوسان منفور فئودال می پرداختند. همچنین خلق نیال به شکل فزاینده ای طالب آن بود که این اردوگاه های نظامی جمع آوری گردد.

در آخرین حمله مشهور در ۱۹۶۹، یک دسته مهاجم کنتر توسط نیروهای انقلابی بطور کامل نابود شد. در اوایل دهه ۷۰ طبقه حاکم امریکا در ویتنام گرفتار

شد و مشغول تدارک برای برقراری روابط باز با جمهوری خلق چین گردید. جریان فاسد و بیهوده کنترای تبت دیگر منطبق با برنامه های امریکا نبود. سیا به ساده ترین شکل ممکن به هرزگی کنتراهای تبت پایان داد.

این الگوی استفاده و دور انداختن به نمونه های [برخورد با] مرتجعین در میان کرد های ایران، قبیله تپه همونگ (Hmong) در هندوچین، سرخپوست های میسکوئیتو (Misquito) در شرق نیکاراگوئه و نیروهای بنیادگرای اسلامی که در افغانستان می جنگیدند، شباهت بسیار داشت.

در ۱۹۷۵ دالایی لاما به بقایای نیروهای کنترای در نپال دستور داد که اسلحه هایشان را بر زمین بگذارند. فتودال های تبتی چه از لحاظ نظامی و چه از لحاظ سیاسی در تبت شکست خوردند. وقتی پشتوانه مالی سیا قطع شد، کنتراهای تبتی هیچ بنیانی برای ادامه جنگ چریکی خود نداشتند.

برای دسترسی به اسناد و تفصیل بیشتر راجع به شرکت سیا در جنبش کنترای دالایی لاما نگاه کنید به کتاب ساختن تبت مدرن اثر آ. تام گرونفلد.

منابع و مراجع

- *The Anguish of Tibet*, ed. Petra Kelly, Gert Bastian and Pat Aeillo, Parallax Press, Berkeley, 1991. A collection of pro-lamaist essays.
- Avedon, John F. "In Exile from the Land of Snows," in *The Anguish of Tibet*. Avedon, an author and *Newsweek* journalist, is a prominent apologist for lamaism.
- Dalai Lama, *Freedom in Exile--The Autobiography of the Dalai Lama*, Harper Collins, N.Y., 1990.
- Grunfeld, A. Tom, *The Making of Modern Tibet*, Zed Books, 1987.
- Grunfeld, A. Tom, "Tibet: Myths and Realities," *New China*, Fall 1975.
- Gyaltag, Gyaltsen, "An Historical Overview," an essay published in *The Anguish of Tibet*. Gyaltsen Gyaltag is a representative of the Dalai Lama in Europe.
- Han Suyin; *Lhasa, the Open City--A Journey to Tibet*, Putnam, 1977.
- Hicks, Roger, *Hidden Tibet--The Land and Its People*, Element Books, Dorset, 1988.
- *China Reconstructs*, "Tibet--From Serfdom to Socialism," March 1976.
- *Peking Review*, "Tibet's Big Leap--No Return to the Old System," July 4, 1975.

پیش تر منتشر شد



مایاکوفسکی را دریاب، کهنکی را بسوزان

و. مایاکوفسکی و دیگران

ترجمه شهاب آتشکار



مایاکوفسکی دیگر

گزیده اشعار و

ولادیمیر مایاکوفسکی

ترجمه شهاب آتشکار

برای دریافت کتاب ها و همچنین ارائه نظرات و انتقادات با آدرس ایمیل زیر تماس بگیرید.

MIR_PUBLICATION@YAHOO.COM

۱۳۰

اختشارات مير

... در دامنه کوه ها در جایی که پیش از این دعاها حک می شدند ،
حکاکی های عظیم نقل قول های انقلابی از صدر مائو به چشم
می خورد. در گذرگاه های کوهستانی، اهتزاز پرچم های سرخ نو
نشان آن بود که خلق، قدرت را در دست دارد.

چوپانان در علف زارها تعریف می کردند که چطور گروه های
تبلیغاتی ارتش رهایی بخش خلق مائو تسه تونگ به آنها کمک
کردند تا بر مصیبت زمستان غلبه کنند. در گذشته، آنها باید تن به
«تقدیر» خود می دادند و بسیاری اینچنین جان می باختند. اکنون
آنها برای حفظ جان و گله شان بصورت کلکتیو برنامه ریزی
می کردند. یک چوپان پیر می گفت: "با اندیشه مائو تسه تونگ، ما
جرئت داریم حتی به جنگ با خدا برویم!"